

ستاره

شماره ۱۲۲۷ - ماهیون - بهمن ۱۳۱۱
شماره ۱۳۱۱ - سال چهارم - شماره مسلسل ۴۵
۱۳۱۱



۴۶



ستاره
ملیون
هنر در کتاب

گروه هنرمندان

سینما
در شهرهای افغان و پاکستان

Ketabton.com



سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک
(۱۰۶) مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم
یک چیز هست که آن تراوش کردنی
نست ... پس ادبی درین عالم
برای کاری آمده است و مقصود -
انست همین آن نمیکزاردی هیچ
نکردن باشند ...

۶ خداوند فرمود [و لقد کریمنا بن آدم
نکت " و لقد کریمنا السما والارض " پس
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من
میاید . ادسی را برای ان کارهای
دیگر نیافرید ه اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی
چنگم قدر خود نمید انسی
مفروشه خویش از ان که تو بیس -
گران بهایسی

از فیه مافیه
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب
دست باز دارد .
عقاید و نظریات در مضامین به
نویسنده گان متعلق است .

ایڈیشن
مستشرقین و مفسرین
فون بیست
رسم و عیادت
دستخط خدمت
تحت سوال قرار
گرفتار است

در آفریقا
در برخی مناطق آفریقا
مشترکاً ۲۰ فیصد
ایران
پستولند داستان
۵۲

رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



باجا سفر ۱۸ صفحہ

چاپانہ

سرزمین اعجاب تہن بروید

PROPERTY OF
ACKU
 5803

صفو ۵۷

چامی سبہ
 چامی سیاہ

صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبہ اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد لیلہ خلیفہ

صفو ۳۸

خداوندہ
 ہوا قلب صحت خود و اطفال
 تان باشیہ . محضرتنا
 در مورد حفظ الخوخرا کئی
 حکمت را ایکرم ہا شہر خط کتاب

در شماره ۴ ماه
جوڑا
 برای شما
 این مطالب
 را در این

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبہ اختصاصی با وجیہہ و فریدریشکا
- ترتیب ریورڈیپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبہ تہا منگشکر آواز خوان مدہ ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر ظہیر
 تلفون : ۲۴۵۱۰
 معاون : محمد آصف معروف
 تلفون : ۶۲۷۰۲
 سکرترمسول : ضیا عبادی
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد اور ضیہ
 عکاس : شمین گل
 آمرچاپ : عبداللہ
 لیتو تاپ : محمد عارف
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح سروری تا
 نشر علم صفحہ (۵۱)

شمارہ (۱) تاپ سالار محمد الرحیم خان
 شمارہ (۲) استاد خلیل شمارہ (۳) و (۴)
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان
 لفظہ نورات ذہل را پتہ اوقافندہن تصنیف
 تالیفہ از صفحہ (۱۲) بقوہ درس ۱۲ بجای ۵
 از صفحہ ۳۳ بقوہ درس ۵۱ بجای ۷۱
 از صفحہ ۳ بقوہ درس ۵۱ بجای ۱۸۴ این ۱۹
 بقوہ درس ۵۱ بجای ۷۴
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس
 حجب (تولید) حجب (بہائیان مطالعہ
 فریاد





انطباق در بسیاری

از مکاتب چاکوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



در فرهنگ مکتب

بعضی مکتبها ریاضی، علوم دینی و شعر در زبان و سبک تورا

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط شخصیت مورد احترام مدرسه جامعه بشری به شمار می آید.

طی پیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکتب کشور ما نیز دستخوش زو پدیدهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تأمین رابطه تعلیم و تربیت یعنی انطباق در بسیاری از مکاتب چاکوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حاکمیت ها و ارتقای اتو ماتیک خاکی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که رهس را نیز در مکتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا کافی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکتب و بالاکر فارغانراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو ناسایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربی گذشته مراجه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

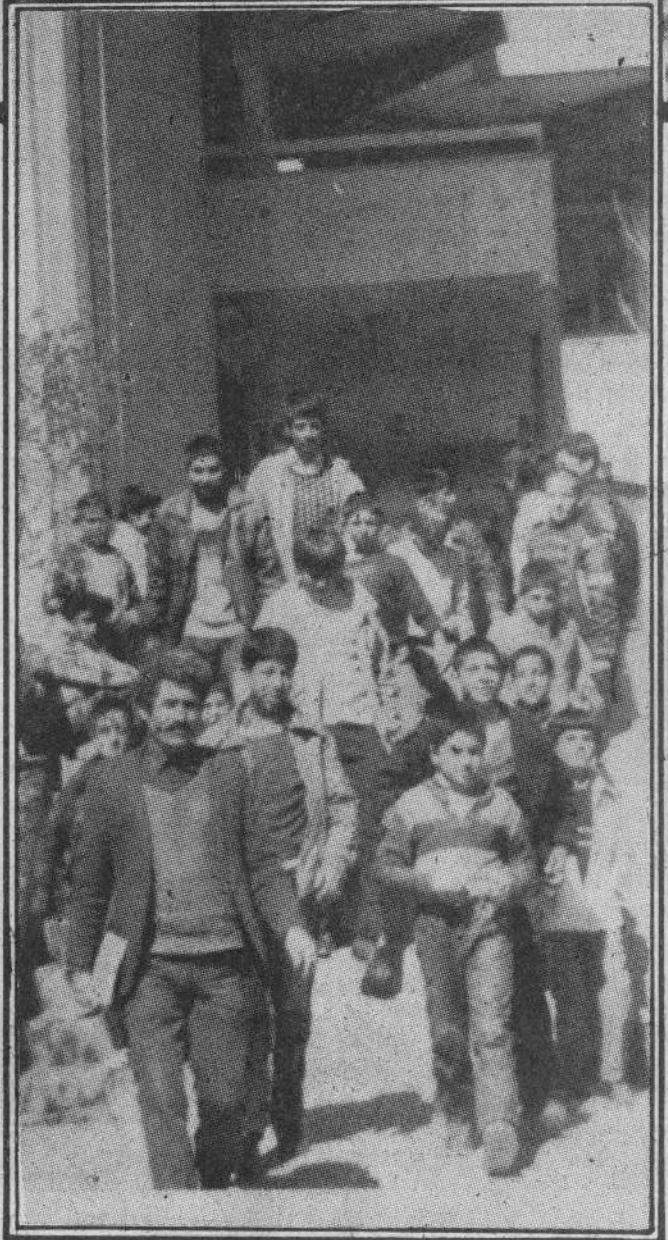
غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگارن مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانوادده ها به برخی از مکتب سوزنده تاسیساتی از پرو پلم های مکتب رادر صفحات سب و و ن مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

تدریس خلاف رشته در مکاتب

آموزش ملی چی

قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.)) خیر نگارن ما در جریان دیدن از مکتب متوجه شدیم که در یکی از مکتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

اصول تد ریس را مینمایند



کتابخانه
جمهوری
ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان
مصابحه های پیش به اساس وقت پول میخواست
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان
تعبیه و تنظیم میکرد

♦ ♦ ♦
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به
هم نمی آمد!؛ اوکه بجز در رول های مثبت
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ
رولی روگردان نبود . . .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول
هرسوزان فری
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس
اوتام نشان های د پگری نیز کامی کرد
از برابر کرده های پرد ، فلم برداری تا
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس
پارلمان . نه این ترتیب من او را در سه
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس
از گرفتن لقب سوپرستار) در جریان شوته
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره
امتیاز بچن ندا شتمیاشند . در جای او را
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت
میدند و کسی او را افشا میزند . در کسی
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاشی
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦

در بین پارلاقات ما پس از چند سال
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد
هیچ نشانه ای از فرور و خودخواهی در وجودش
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره ناامیدها
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کسروی
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦

امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب
سوپرستار را حاصل کرد : باورنا ایست



ستاره
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا



دینار

اسرار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: دشرشاه رشاد زياره

دکتاب دوول نه يوه کسه کی راغلی چی د څارندوی په مهور شيرک هامر په به خولی بوری مونسو وینستو څخه دخولی دخاوند خانکر نسی څرگندولی جو اوسنی کيښ. فیزیک او بیولوژی دا توان لاس نه راوړی چی دشیر لک څرگندول کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینستو څخه لاس تراوړی. که دنای سره ستاسی وینتان یانه شی دوی بر شی. مخصوص له خوا ددی وینستو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به دسی هم یوه نیاست. هر څل دسر ددینه اودنای سره ستاسی دویستانو پریستول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخپلو خانکونو عادتونو او شجرو نه باب یادداشتی نای نه پریزی.

ستاسی دسر سمیدو او پریزی څرپلو څخه وروسته یاسه وینستان کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره مواد اخته یاست او که به یا دیو معناده نه شیان ای که دیو سوداگر به شیان؟

پاته راوړی



هواخواهان هنر امتیابہ بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت تفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابہ بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوشیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود. ان ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و ان ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

سال گذشتہ نیز در کنار اظهار مراتب امتنان خود از مردم هنرفشان چاپمان به خاطر پروگرام آواز خوانی "کله هسا"

ازیرسن ها راحتاً زمین ببرد و آن راهبه دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابہ شخصیت و شهرت تمام گروپ هنری رانحت الشعاع قرار داده بود. و با وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است.)

لحظات برگشت امتیابہ بچن قدم به قدم تاد روزه هواپیما از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروپ هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابہ بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و میگفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. یگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است.



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه ها منظمه از طریق تلویزیون و جراید - یکی پس دیگری نشر میگردد.

در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریباً تمام سوالات در بیرون فلم ها و زنده گئی خانوادگی اویچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زویا به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او از جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصراً اشاره می به آن هارفته است) خودداری میکرد. حتی باری با انتشاری زیاد از خبرنگار مجله سبازون خواهش نمود تا کتبت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد:

با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزن بیشتر شد. زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همان نوازی های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. ولسن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زویا به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدیپ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود.)

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنا است (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنا به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامی بودم، (اشاره به سوی امتیابہ نموده علاوه کرد) مثلاً از امتیابہ بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها دربی، عاشقی خوب برای ریکها و با لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنهاسوی خوب بودن همه چیز نیست.

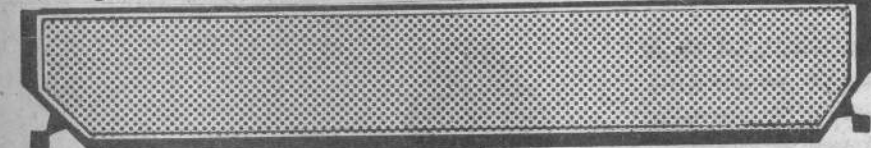
فکر کردم که امتیابہ باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابہ افرین گفتم.

امتیابہ بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گئی هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند. هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام میبودن ها نقش داشتن در برابر امتیابہ بچن خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شین طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره ها را در هم ریخته است.

باری سال گذشتہ آوازه آمدن امتیابہ بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید.

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابہ بچن گرفت. هواخواهان امتیابہ بچن دسته دسته تمام روزشان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند. اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود و با لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابہ بچن و دنیس دینس و رنگها، رمیش شرام و کل آمدند و دیگران



امتیابہ بچن بانیم
قرن عشر سنوز در
نقش جو زنبق ۲۵ ساله
روزی و حسین
ظلم میشوود.



گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهانته سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده به کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گېل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرهوراوستلې وو. دې پوايي چې:

((يوآزي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.))
دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعنصررويش ښځې.

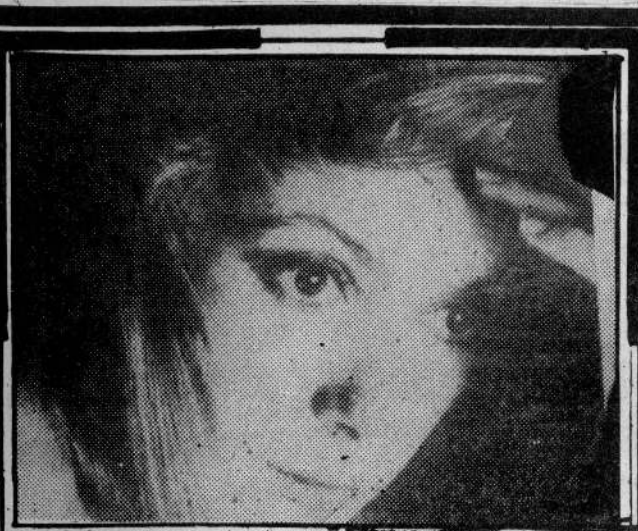
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپرنه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپرنې له پاره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې څو څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر ځانگړي انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوپي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسې نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي.

سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعنصررويش ښځې.

دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپرنه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپرنې له پاره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې څو څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر ځانگړي انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوپي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسې نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي.

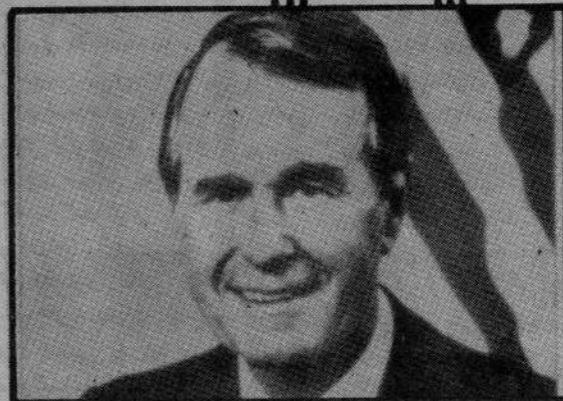
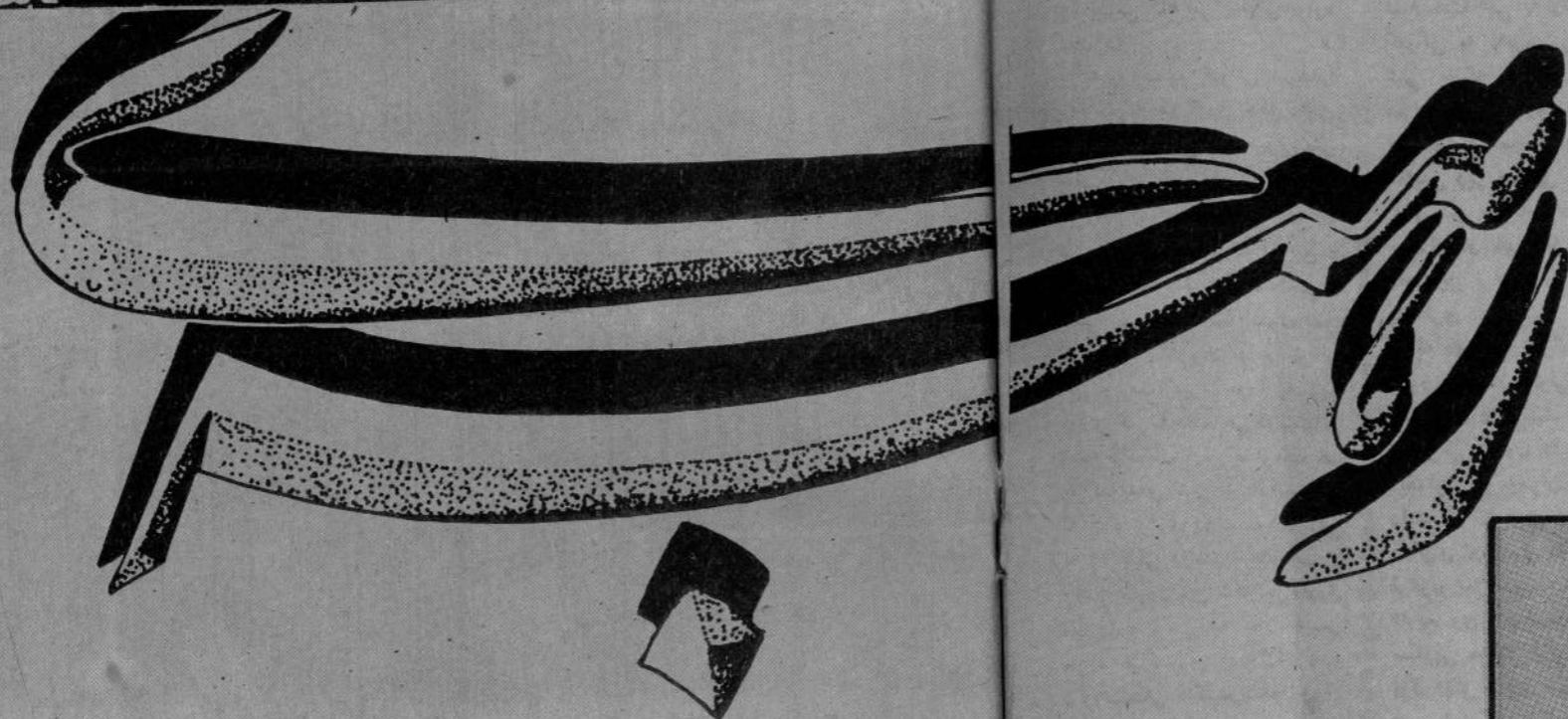
سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په



دبندېغانو وينستانو وڅيړل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتادين دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښځې. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه ناي دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې وورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خو د اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې د کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيړنې دلاس انجنس د کورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو روناله سايجل، ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنر باومگارتنر له خوا زمویل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دوينې به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکې لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکتوي اټوم نښاسي اوراديو اکتوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکتوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ کم شي نوهغوی دالبوميني مادي سره گډېدلو له پاره دراديو اکتوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکتوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکتوي مخدره مواد جذب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلابراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلو کې دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمگنگسو درملو په ډول استعمالول چې همدغه افیون په وينستانو کې

دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی
 رامانند است که درجاده بی
 بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن
 تلاش میشود، بدینگونه که
 انجن رانمتوان رو شن
 کرد، زیرا بطری از کارافتیده
 واز آنجا نیکه انجن رو شن
 نمیشود، بطری نیز چارچ
 نمیگردد. چنین بود که
 آقای جیمز میکر یگورپرنز
 بخران رهبری ایالات متحده
 امریکا را در سال ۱۹۸۴ در
 کتاب خود به نام ((قدرت -
 رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات
 ضروری برای حل برابلمها
 نمیتواند بدون رهبری تازه
 ایجاد شود، اما ایجاد رهبری
 تازه بفرمان تغییرات عمده
 ناممکن به نظر میرسد.

مگر استماره انجس و بطری
 آقای برنز نسبت به شنس
 سال قبل هنگامیکه ریگن
 بر سر قدرت بود اکنون منا -
 سبتر به نظر میرسد. امسال
 امریکا بیجا در فرود آید به
 گونه بی عجیبی فکر میکنند.

سیمای جنگ، عقب نشینی و
 تغییرات بزرگ همه و همه
 زمینه را برای تجدید تقاضای
 کهن به خاطر ایجاد رهبری
 وی به میان می آورد. هنگامیکه
 جورج بوش بین مردم
 محبوبیت یافت، حتی هوا -
 دارانش اورابه مثابه یک
 رهبری که ملت را برای قرن
 بهیست و یکم آماده میسازد
 فکر نمیگردند.

فکر میگردند. بوش در سال
 ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها
 را به رقابت محض مورد
 استهزا قرار داد، اما اوباعین
 کوتاه نگری حکومت میکند.
 کارهای آقای بوش همانند
 کازتر معکوس رونالد ریگن
 است. او آدم زیرک است،
 مگر توانایی آزادی ندارد تا به
 معجزه بی بنای برود که برای
 رهبری ضروری است. درجه
 بندینهای ریگن هیچ گاه می او
 را در صدر جدول روسای
 جمهور مردمی قرار نداد و
 او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد
 اقل توانست آن را تاجایی
 رهبری کند.
 مگر تاسف هنوز هم بیشتر
 میشود. رئیس جمهور کی
 مقابله را میتواند ببیند،
 چرا تصمیمش را نمیگیرد؟
 پاسخ چنین است که رهبری
 واقعی ریاست جمهوری ندرتاً
 در هر ربع قرن ویا کمتر از آن
 ظاهر میشود. نسلی که در
 سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام
 لنکلن را تعقیب کرد از آن
 محروم شد، چنانچه بیشترین
 زمان نبیست و پنج سال بین
 تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن -
 کنید ی به این طرف هیچ
 رئیس جمهوری توانمند یهای
 اداری و معجزه بی رانداشت.
 لیندن جانسن و ریچارد -
 نکسن کارهای زیادی را انجام
 دادند، مگر بی اعتمادی آنها
 را عا جز ساخت.
 با اطمینان باید گفت که در
 هر وقت عین رهبری موجود
 نبوده است. خانم مارگریت -
 تاجر رهبر درستی برای بریتانیا -
 نیای کبیر به خاطر نبود که
 نتوانست آن را با اروپا یکجا
 سازد. حوادث در اتحاد شوروی
 بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از
 بین بردن ستالینیزم و جنگ
 سرد است. مگر شاید آدم
 درستی برای نجات اقتصاد ملتش
 نباشد. هنوز وقت است فهمیده
 شود که لیخ والیسا رهبر
 درخشان اتحادیه های کارگری
 به ریاست جمهوری غیرکمو -
 نیستی بولند قابل انتقال باشد.
 هر کس میتواند رهبری
 کند. رهبران باید با قدرت
 شان چیزی را انجام دهند،
 نه اینکه فقط قدرت داشته
 باشند. مگر آقای جورج بوش
 چی می خواهد انجام دهد؟
 در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه
 مشکل است که سخن به میان
 آید و گفته شود.
 رئیس ستاد او آقای جان
 سوتونو در این اواخر به گروهی
 از محافظه کاران گفت که:
 ((کدام قانونی ویا لایحه
 وجود ندارد که در دو سال
 ضرورت به تصویب آن باشد)).
 آقای بوش با چند هدف به
 مقام ریاست جمهوری رسید.
 رئیس جمهور که خود را تحصیل
 کرده میگوید قبلاً از خود جرات
 نشان نداده بود که کمپاین کند.
 در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات
 سیاسی قراز گرفت. آنها
 اظهار کردند که بوش خودش
 نمیداند که در مورد مساله
 داغ روز چگونه بیاندیشد.
 توصیه بوش در مورد خلیج
 خیلی جدی بود. البته این همان
 اندیشه های جوانی اش بود که
 زباله کشیده و عملی گردید.
 اصلاً او برای از بین بردن
 بحران شرط بسته بود.
 البته کانگرس خلی رهبری
 را دقیقاً بر میکرد. در حالیکه
 رهبران آن نسبت به بسیاری
 از اسلاف خود توانایی بیشتر
 بقیه در صفحه (۵۱)

تغییرات ضروری
 حل و ابرام نامیتواند
 بدون رهبری تازه
 ایجاد شود،
 اما ایجاد رهبری تازه...

دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپان
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستویت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید.

بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون جدید دامن های مینی ژوب خوش به آمد بریانودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر درآمدند. ما برین یادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز فیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدید و از تعجب باد هان باز برای چند لحظه دگر رجای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشکاف تلویزیون عاجل از سالها خبر شدند و بدون تأمل از جریانات فیر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امیکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولک یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندرین کویزین و پروگاردین فرانسوی را به مثابه پیش گامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیالوون، بریت بارود، الیزابت تا پلور حتی میگردند. کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود خواهران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ ما برین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ما متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرم خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند. آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری بسازند. میلیونها نفر از جنس لطیف با رزم قدانی تا پلیت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند. شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان پختنش نیز به این مرض مهاب می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیاییان مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سرایت است. بر یگورف آمرید پیار - منت گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکوپرفه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

جاپان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به صحت جنگی متوسط می دانستند جاپان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جاپان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایلجا - پانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جاپانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جاپانی نیز تدریس می گردد. خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جاپان است. سفر گر با جف به جاپان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن اتمی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نو دستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتمی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبومی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجم ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعل - اند. گرفته میشود.

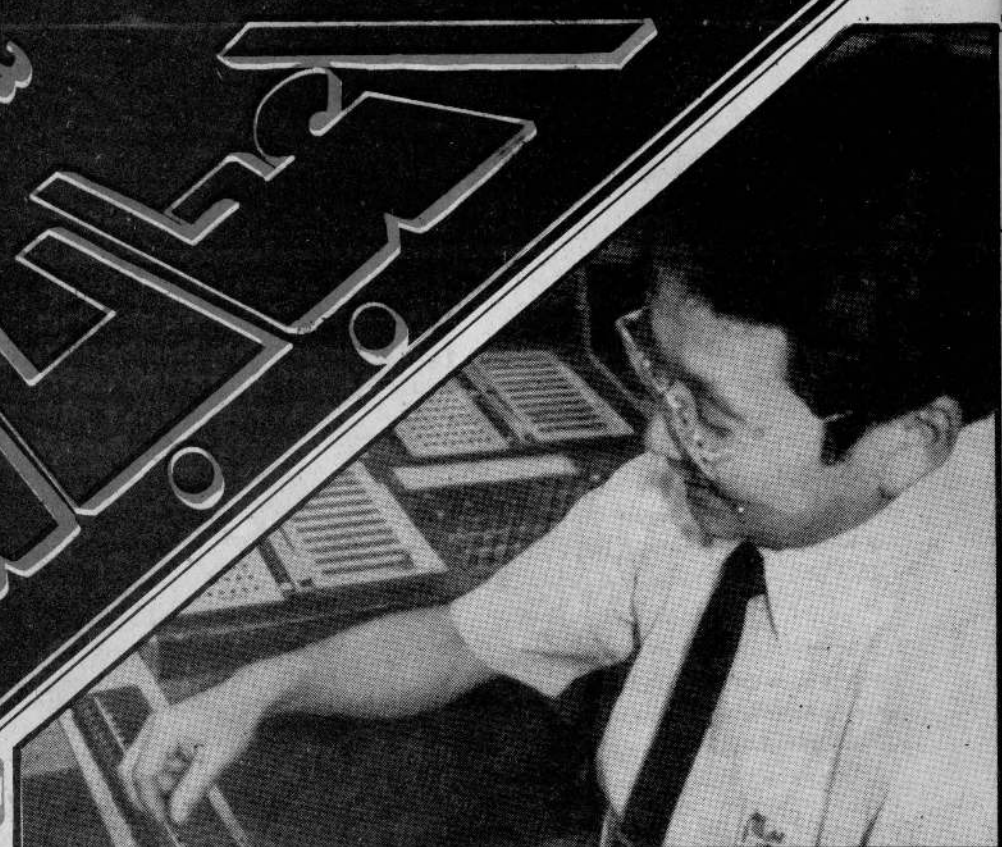
تجهیزات فضایی

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول مسیوال جهانی موسی مردمان ترک دایر شود این مسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در مسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذرانند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این مسیوال اشراک خواهند ورزید. یاب.

پتر و گراد، پتر بورک یا لیننگراد

همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر این جنبش اکنون تو ستم می یابد. به قول خبر نگار آزاد نس نو و سستی تا کنون در مورد تغییر نام لیننگراد نظر واحدی وجود ندارد. بعضی ها پتر و گراد انقلابی را می - خوانند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدا های بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهرشانرا دوباره به پتر بورک

سرزمین جایان



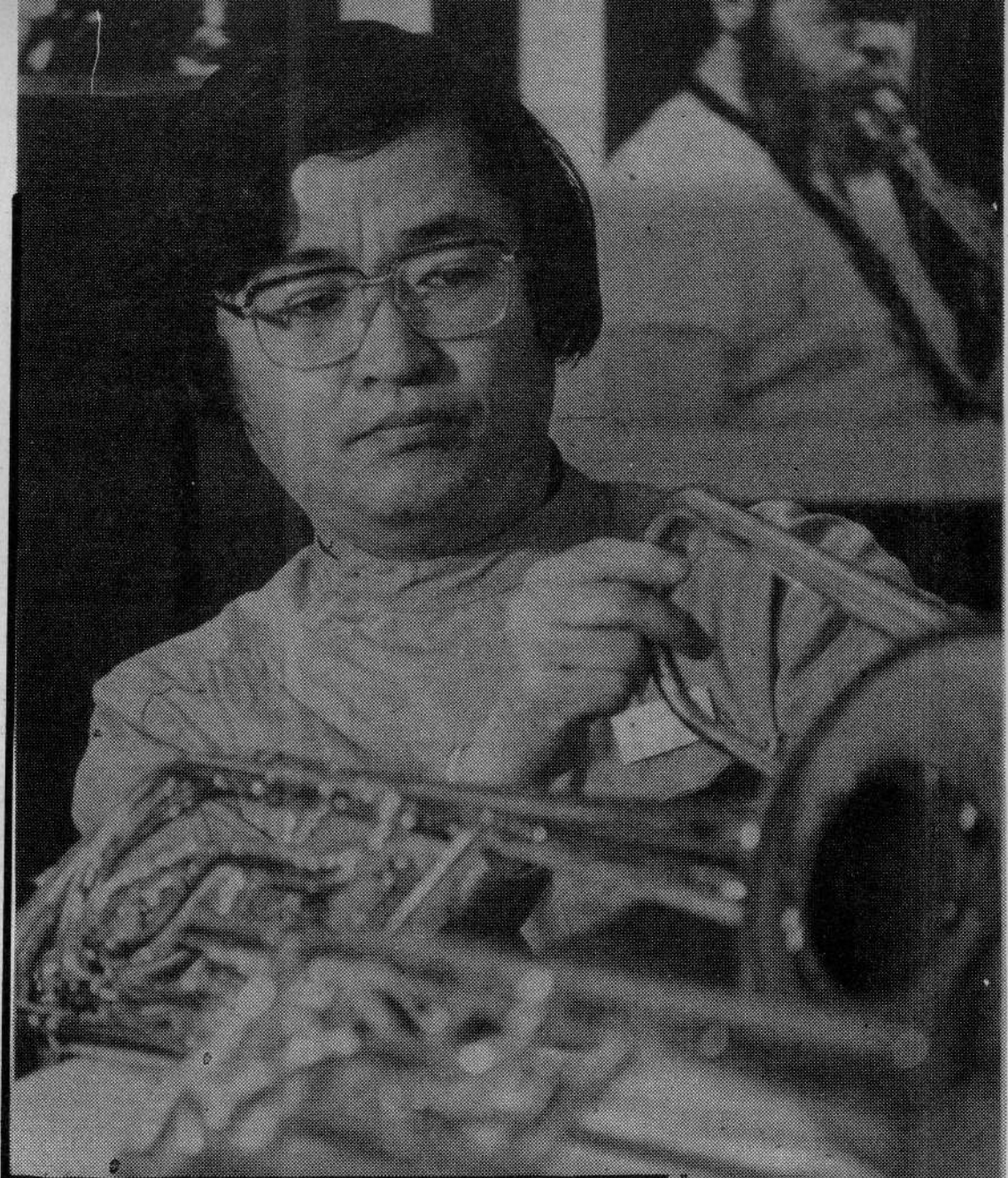
جایانی‌ها مردمان
با فرهنگ اما کوشش
می‌کنند
جایانی‌ها تا در جیح می‌مانند
تا البوم فرهنگی تمام
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوغاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمان‌نوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو ((تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن آن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق وفتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. (آیا جاپانی‌ها بازم بدون جاپان جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))
مردم بزرگ اما گوشه گیر:
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنایی و بسنجاری از سیستم‌های اجرایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.
می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به معنوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.
یک نقش مشکل:
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیب در زیر اقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظواهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.
اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.
روابط اجتماعی جاپان:
به گفته یکی از منتقدین جاپان

اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلماس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیوی شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های آکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش های چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

دوین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عد ه بی از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند ، چقدر تحصیلات آکادمیک در رشته سینما دارند ، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود ، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

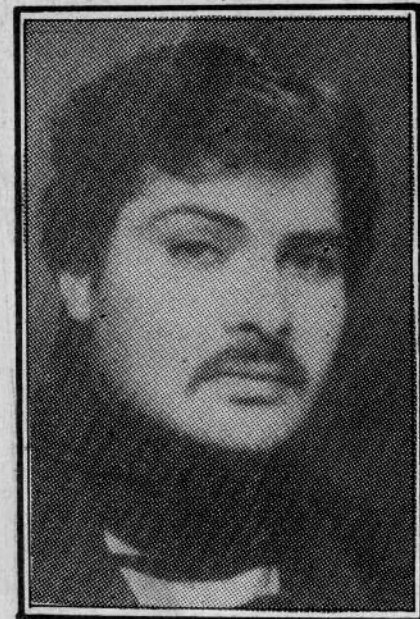
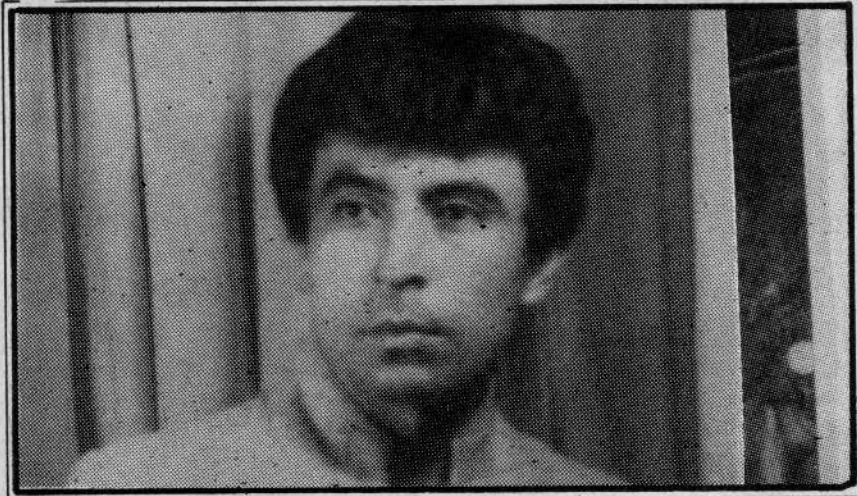


زیب الله انیل

خوشحال دی ...

راد یوازلونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی دی کاله مخکی بی لویری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زیاتوراد یوی اوتلونینون یی یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی پیوند نیسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسسته بی د لویری لعل لیاره د گوند زوی به تلویزیونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسید و به حال کی دی .



سیریز با آهنگ های مجید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بودید تلویزیون ن بودیم ، اینت برای تبت آهنگ های تازه آماده کی دارد اوسه هگ جدید تبت نوار راد یو نموده و تصمص تلویزیونی ساختن برا نیس دارد . وی میخواد برای عبد قربان با زهم آهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .

سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها ، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

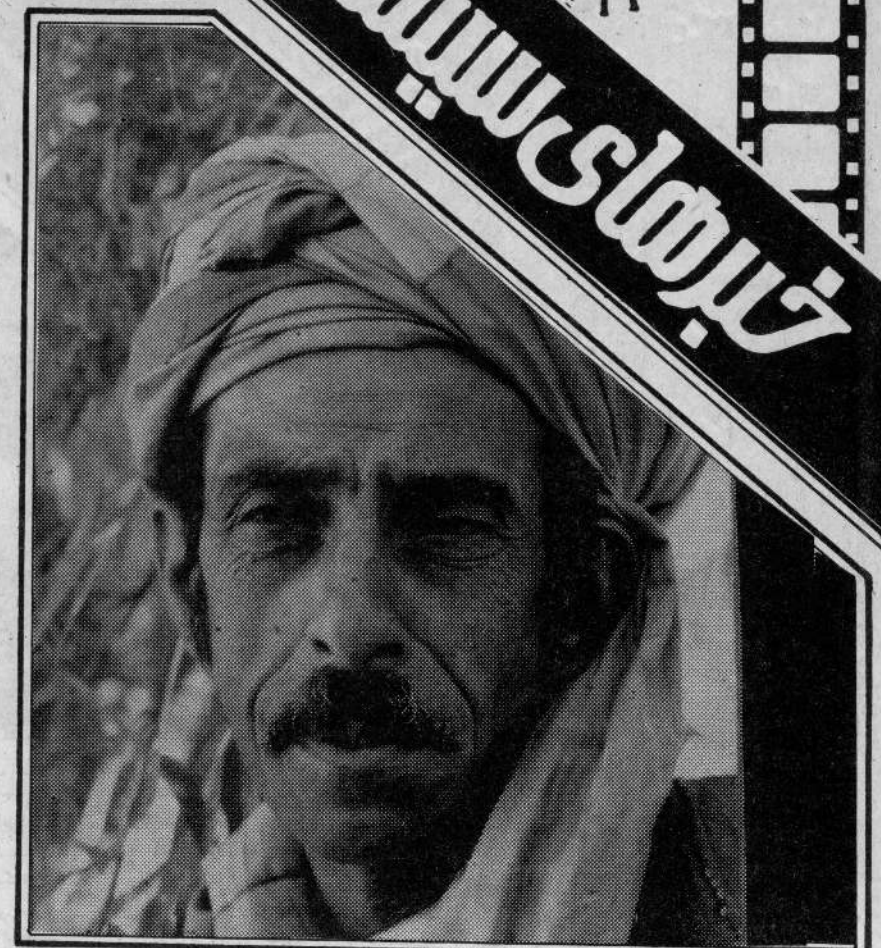
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که در همه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدانی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



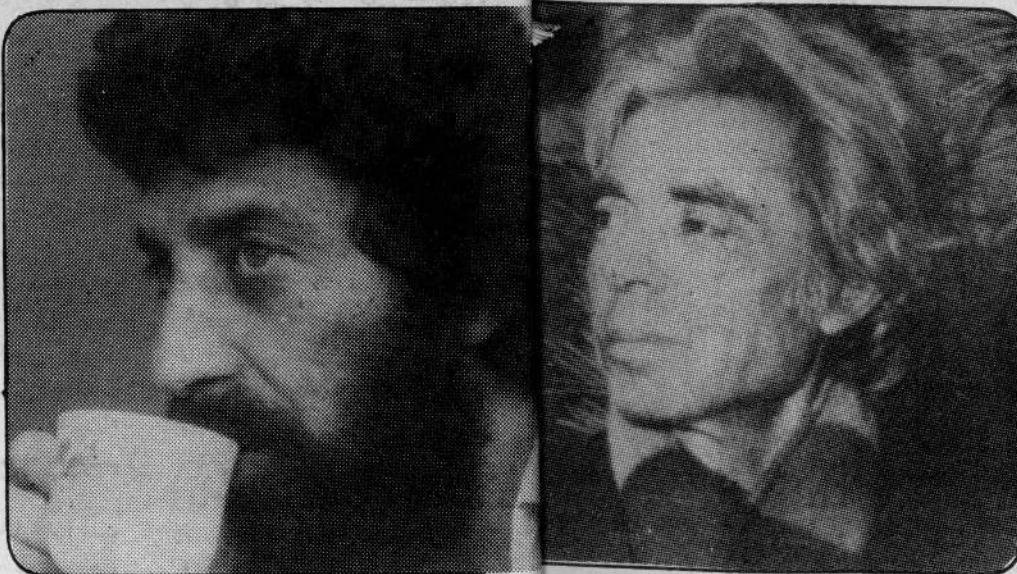
خبرهای بسیار تایتل

هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس راد آینه بی نزدیک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .



خپرو نو څخه ستاسو په موردي کې صدق وکړي نوډاکټر به ډير ژر ستاسو دمروند ناخواله تشخيص کړي.

د تداوي لاري چاري :

که ستاسو ناخواله د ناروغي له کبله وي لومړني گام د تداوي په خاطر دهغو فعالينو نوڅنډول دي کوم چي درد زيانوني - ځيني وخت امکان لري د همدغو فعالينو لپاره څنډول به ډير لږ وخت کي موثر واقع شي. سربيره پردي نوري لاري چاري دي هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دي، چي موږوس ورته اشاره کوو.

د درمي پکارول

دپوي بلاستيکي سپک وزه ډډې په واسطه چي د لاس د مروند سره برابره وي او کولاي شي مروند وساتي دهغه درد هم له منځه ځي که ډاکټر د انصميم ونيسي نولاس په عادي حالت اوياهم تربخلسو درجوژاوي ددو اوډريو اونيو په شاوخوا کي به همدغه ډبه کي ساتي.

ځيني ډاکټران ددې هميشني استفادي ته ترجيح ورکوي ځيني نور توصيه کوي خو يوازي د شپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

- دکورټيزون (دسترونيد) تطبيقول :

دکورټيزون په ډول دپوه دارو طبق کول دمروند په اوږدو کي ليدني وړ خو محدودی نتيجي له خانه سره لري.

د پرمختللي پو ضد غيرو استروئيدي دارو :

دغه ډول داروگان چي سپرين اوډيوپروفن هم دهغو له ډلي څخه دي په ځيني کسانو کي کولاي شي التهاب او پرسيدنه دومره لږه کړي چي درد له منځه يوسي.

جراحي :

د جراحي عمل - چي دمروند د وړي د جلاکولو په اثر مروند هډوکي او وړي نور په منځني عصب فشار نه راوړي پاتي په (۷۴) مخکې

ډاکټر بنايي د څخه وغواړي چي خپله څنگه دمير په سر کيږدي به داسي حال کي چي مټ اولاس موسم او عمو دي نيولي وي، خپل مروند د پوي دقيقې په شاوخوا کي کوزونيسي که دغه حالت ستاسو د مروند د درد سبب شونو معنو ميري چي په دغه ناخواله اخته ياست.

۲- د تانيل نښه :

ډاکټر بنايسي ډير ورو ستاسو دمروند په منځني عصب ضربه ووي، که دغه ورو ضربي ستاسو په گوتو کي سوزيدنه رامنځته کړه علت يي کيداي شي دمروند ناخواله وي.

۳- ډاکټر ودياگونوز ازمائښت :

ددياگونوز په ازمائښتونو کي د برښنا له جريان نه د ناروغي دوروستني تشخيص لپاره زياتي گتوري دي د عصبی لپروني د سرعت مطالسي، د الکټريکي تحريکونو د لپروډولود پاره د عصب قابليت معلوموي. ددغو ازمائښتونو سرته



په بلاستيکي سپکه وږه دمروند د ناخوالو لومړني درمان رسول بنايي لږ نا آرامي ډبه برخه کړي څو که يوله د غسو

په ځينو وختونو کي به وژه کي دپوه کسيت شته وائي يو بدوډي يا پوه پرسيدنه لکه روماتيزمي پرسيدنه د مروند د کانل په منځني عصب فشار راوړي دمروند، ناخواله که هم په نورو دليلونو لکه د ترونيډ لږکارکول، دشکر ناروغي ماتيدنه، مکروب يا ډاکټرومکالي په نامه يوه بله نادره ناروغي هم د بدوډي هيوپوفيز هم ځان ښکاره کړي، اما اصلي علت يي په ورځينو فعاليتونو کي دمروند کوزنيول دزيات وخت لپاره دي، هغه کارونه چي کيداي شي دغه ناروغي رامنځته کړي تکراري کارونه دي، ددغو کارونو له ډلي څخه، ليکل، تايپ کول، انځورگري، فوټر-چلول دمالباري د وسايو څخه استفاده (پيل وهل) کالي مينځل، پيانو غږول، او بډل او گڼسټل (دي)

په مروند بيديدل داسي چي مروند کوزياتي شي هم ددغي ناخوالي دمنځته راتگ باعث گرځي، ډيري ښځي د حاملگي په دوران اوياهم د حاملگي ضد نابلټونو د استفادي په وخت په دغه ناخواله اخته کيږي.

تشخيص :

که دمروند په ناخواله اخته ياست يوه يادوه نښي ياست ازمائښتونه بنايي به تشخيص کي درسره مرسته وکړي.

۱- د تانيل نښه :

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبيل او څنډول اوياهم په لاسونو د تودو اوسرو او يو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

تيريزي تر فشار لاندې راځي، منځني عصب حواس انتقالوي او دغتي گوتي ځيني حرکتونه کنټرولوي په دغه عصب باندې فشار امکان لري د لاسو نسو دستني، ستني کيدلو، گرځني، سوزيدني يادرد سبب وگرځي په زړيو هډوکو کي دمروند ناخواله په غني گوتي دشهادت پر گوتي، منځني او د خلورمي گوتي په نيمايي اثر واچوي. سوزيدنه، درد يا گرځني کولاي شي ځيني وخت بوخته خواته هم وځغني او نه حتي اوږي ته هم ورسيږي.

دغه ناخواله اخته کسيان زياتره وائي چي ددوي ناخواله دشپي اوسهار له خوا زياته ده اوځيني وخت دعضلاتو دضعف ياستيدو او وچيدو هم اخته کيږي.

دغه ناخواله اخته کسيان

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبيل او څنډول اوياهم په لاسونو د تودو اوسرو او يو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.



دې عصب فشار لاندې راځي. په عکس کي دمروند شوي کله چي فايبري تارونه راوړي دمروند ناخواله او سوزني سره يوځای په لاس او گوتو کي منځ ته راشي.

ددغي ناخوالي بيل په Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)

شهرت لري او بنايي يوه يا دواړه لاسونه له بي حسي او گرځني ايا سوزيدني سره يوځای وي، امدوخست په تيريدو سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي او اخته ناروغ ونشي کولاي سنده کارونه چي په گوتو اولاسو اجرا کيږي، سرته ورسوي، او په پای کي امکان لري د ډوکيا د لاسو سوزيدنه ناروغ دشپي له خوږه هم باخوي.

ددغه ناخوالي عمل څه بڼي دي؟

دمروند په ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د ننوتو په وخت کي د هډوکي او دمروند له مفصل څخه جوړ شوي

شهرت لري او بنايي يوه يا دواړه لاسونه له بي حسي او گرځني ايا سوزيدني سره يوځای وي، امدوخست په تيريدو سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي او اخته ناروغ ونشي کولاي سنده کارونه چي په گوتو اولاسو اجرا کيږي، سرته ورسوي، او په پای کي امکان لري د ډوکيا د لاسو سوزيدنه ناروغ دشپي له خوږه هم باخوي.

که تاسو په دغه ناروغي اخته ياست بنايي يوله هغو زرهاو منځ ته راشي.

ناخوالو سبب شي. ښځي دوه تر پنځه ځله تر نارينه زيات په دغه ناخواله چي زياتره په بي لاس کي وي اود خلويښتو کلو عمر وروسته منځ ته راشي.

تکراري کارونه لکه ليکل، تايپ کول، انځورگري، موټر چلول، دمالباري دوسايو نه استفاده، دکالو مينځل د پيانو غږول، او بډل، گنډل او دستنو گنډل کيداي شي دمروند د

صالح

قوم نمود گوش از بند حساسش
بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر
داشتند وحش از مشاهده آثار صدق
حق فرو پوشیدند ، نبوت صالح
را انکار کردند و دعوتش را استهزا
نمودند و گفتند : این دعوت از حق
دور و از راستی منحرف است آنگاه
بسر زنش و ملامتش بر داخند ، و
چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی
ناقب او بعید شمردند و گفتند :
بیش از این ، آثار خیر و صلاح
در سیمای بدیده بود ، و ما تاسر از
ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار
بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم
و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم .
بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم
که پروردگار جهانیانست .
گروهی از خرد مندان و بی غرضان
با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند
ولی سران قوم ، کبر ورزیدند و
بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و
در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند :
ای صالح ! همانا که توازن فکر و
انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان
یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده ،
یا سحری در باره ات کارگر افتاده ،
از این رو نستجیده سخن میگوئی .

بخشد ؟ همانا که شما جز مردمی -
مفتری نیستید .
جباران و سر کشان چون دیدند که
صالح در آئین خود راسخ و بمسک
حق خود متمسک است ترسیدند که
اتباع و اعوانش آتیوه شوند ؛ و برای
ایشان بسیار دشوار بود که صالح
بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و
راهنمایی قوم نایل شود ، و حق از
خود وحشترده ساخت . پس به
مستضعفین قوم که نور ایشان در
شستمان دلپایان تافت و خاطرشان
را بعباب صالح متوجه ساخته بو
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده
پروردگار میدانید ؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند ،
از دست شدت بیم و هراس گسام
و ابش میگشیدند ، تا سر انعام یغنی
و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل
شدند و بیادست که زن ز با چون
خواهش کند مردان ، ای ب آو دن
خواهشش سر و جان میبازند
عاشقان دلده که بامید نگاه هم
ناله و آهی داشتند منظره ای بهت
انگیز و حیرت آور دیدند ! از کطف
(مصدق بن مبرج) دیده که معشوقه
(مصدق بن مبرج) دیده که معشوقه
صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود
اکنون خویش را بر او عرضه میکند .
واژ طرفی (قدارین صالح) مشاهده
کرد که (عنیزه دختر غنیم) که بیز
زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه
خود میخواند و یکی از دختران ماه -
طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد
و تنها تقاضای آن عروسان زریبا
اینست که این شتر را که خیا لشان
را ناراحت میدارد و نوبت آب را از
اشتران قوم باز میگیرد و چهار پایان
قبیله دارم میدهد ، بی کنند .
جوانان عشق از ایسن فرصت
استفاده کردند و آتش غریزه جفت
جویی در دلپایان شعله کشید و
شود عشق نیرو هاشان را مضاعف
ساخت . و جرات و جسارتشان را
بیفزود ، تا در مقام تهیه وسایل کار
بصالح عزیزی یا بنوعوان و انصافش
برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان
قبیله به ایشان بیوستند . و در وقت
وساعت معین در کعبه ناقة صالح
نشستند تا چون از آبشخور باز آمد
(مصدق) از کعبهگاه تیری بنشان
ساق پایش زها کرد که استخوان
زادرم شکست . شتر بر زمین افتاد
پایش تیره بر سینه اش فرو رفت
و آن را بکشت

ز قرآن بسیار راه صواب

بندگونه ناقة صالح را بی کردند
واژ فرمان پروردگار شان رخ بر تافتند
و گفتند : ای صالح ، اگر راست میگوئی
واژ بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی
ما بیاور !
صالح گفت : من شما را از آزار
ناقه بر حذر ساختم ولی شما دست
نگاه بیالودید ، و بر جرات و جسارت
خود افزودید . اکنون سه روز در خانه
های تان بمانید تا پس از آن عذاب
بر شما در آید و در جنگال عذاب گرفتار
شوید . این وعده ای است که دروغ
در آن متصور نیست .

گفتند : آری ما بر سالتش ایمان
داریم . پس ایشان کفر خود را اعلام
کردند و از سر معاوضه گفتند : ما
بآنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم .
یکروز ناقة صالح که بیکری سبتر
و شکلی مخصوص داشت چهار پایان
قوم را دم داده و شترانشان را ترسانند
بود . از اینجهت وجود آن شتر را
که گامی هنگام احتیاج بس آب از
استفاده باز شان میبخت تا پسند
داشتند . و بر آن خشم گرفتند ، و از
طرفی چون وجود آن شتر حجتی
آشکار بر صحت دعوی صالح بود و
توجه قوم را باو روز افزون میساخت .
اندهسند که ما از این راه ، مومنین
بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو
باوجود سابقه تهدید و انذار صالح
بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم
گرفتند . ولی باز در اجرای آن
تصمیم دچار تردید شدند و بر جان
خود ترسیدند و از فکر نزول نواب
و وحشتزده شدند و همچنان روزگاری
بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس
معجز و نشانی طلبیدند .
صالح شتری را بر انگیخت
گفت : آیت و علامت صدق دعوی من
این شتر است که یکروز آب میاشامد
این شتر دیگر آبشخور را بسرای شما
میگذرد . پس او را در استفاده از
آب و مرتع آزاد گذارید .
صالح از طرفی دید که جاه طلبان
و متکبران قوم بر کفر خود اصرار
دارند و در پیروی باطل یا فشاری
یکنند و از طرفی این نکته را هم در
ظن داشت که منکر از ظهور حجت
ختم خود بریشان میشود و از آشکار
شدن برهان او بیسناک میگردد ؛ بلکه
کینه نهایش از قیام شاهد و فوت
برهان بجیش میآید ، پس ترسید
که میباید منکران بکشتن آن شتر
برخیزند . از اینرو ایشان را از قیام
با آن کار بر حذر ساخت و گفت : بیاد
دست باز کردن آن ناقة بگشایید که
اگر چنین کنید بزودی عذاب بر شما
نازل خواهد شد .

ای قومی! چرا بدین حد چرا بدین حد چرا بدین حد

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی ،
نه از جهت نسب بر ما بر تری و نه
حیث حسب از ما فزونی و نه از جا
و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما
ما کسانی هستیم که از تو ، به پیشمیری
شایسته تر و بر رسالت سزوار تر ند
و تنها چیزی که ترا با این راه داشته
چاه طلبی و مقام پرستی توانست !
قوم با این منطق ضعیف و بیان
سخت میخواستند صالح را از دین
خود باز دارند و از دعوت خویش
منصرف سازند ، و با او چنین وانمود
کردند که اگر از او پیروی کنی راه
راست منحرف خواهی شد .
صالح از بهتانهای رخ بنامت و
بسفغان بیسوده ایشان اعتناء نکرد
گفت : ای قوم ! هر گاه من با آنگه
از جانب پروردگار خود حجتی آشکار
دارم و از رحمت او برخوردارم راه و
رسم شما را پیش گیرم و با آئین
شما بگردم پروردگار خود را عصیان
کنم . پس کلام کس مرا از عذاب
او باز میدارد یا از عقابش امان می

شب دیجور حوادث از نور عقلت
روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه
روایت از کار های فرو بسته خود
گرم بگشاییم ولی افسوس که آرزو
های مانعش بر آب شد ، و تو هدیرن
گفتی را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند
پیش گرفتی . این چه آئین است که
ما را آن میخوانی ؟ آیامارا از پرستش
خدا یان بدرتان منع میکنی ، و
صورتکه ما با این عقیده بار آمده
و با این کیش بزرگ شده ایم ما در
کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم
و بسخت اطمینان نداریم و بصدق
مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و
رسم نیاکان خود را بسوی تس ترک
نخواهیم کرد .
صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش
را در میان ایشان اعلام فرمود . و
نعمتهای خدا را با ایشان یاد آوری
نمود . و از خشم و انتقام الهی بیشان
داد ، و برای دفع هر گونه شبهه ای که
بخاطر شان آید گفت : من از دعوت
خود نفعی نمیجویم ، و غیبتی نسو

خدا یصالی صالح را که از جهت
نسب برگزیده و از حیث علم و عقل
برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد
تا قوم را به عبادت خدا و توحید او
فرا خواند ، و ایشان خاطر نشان
ساخت که خدای یکتاست که ایشان
را از خاک آفریده و آن سر زمین را
بنیروییشان آباد ساخته و آنرا
بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای
ظاهری و باطنی بخشیده است
سبب قوم را از پرستش بشما منع
کرد . و خاطر نشان ساخت که آن
بشما مالک و قاندر بر هیچگونه نفع
و ضرری نیستند و در برابر مشیت
الهی کاری از آنها ساخته نیست
صالح خویشاوندی خود را با قوم
تذکر داد و گفت : شما همه از قوم
من و از ابناء عشیره من ایماز اینجهت
من خیر شما را میخواهم و نیست
سویی در باره شما ندارم ، پس قوم
را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش
طلبید و از گناهان خود در پیشگامش
توبه کنید . زیرا خدایه تائبان و
خواننده گانش نزدیکست و دعایشان
را اجابت میکند و توبه ایشان را
میپذیرد .
صالح با کمال مهربانی و لطف قوم
را بر اینگونه دعوت میکرد ، و لسی

سره لاس
اوگريوان
دی

تشت اولیوالی

زموڼر
فرهنگی
محیطیو
ډول



خومره گټه اخېستی شی
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی
پشمري شوي دي . په دغه معتبر سند
کې چې له دوستیو مراجلو وروسته په خپل اعتبار
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي
شتمنیو ټولې خواړی یې زندل کېږي او هم
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پښتانه گوران
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره
اشنادي .
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه
خپاره کړي دي .
- سینده څه سینده بهنډه د لاندو
کيسو مجموعه .
- شپې د لندو کيسو مجموعه .
- خوابی یادونې د تحقیقی مقالو مجموعه
- په خانقاه کې د پایزید روایت عرفانسی
اوفلسی خیمه د نوي تحقیقی اثر ، موزین
د فرهنگي نړیوالې لسیزې په اړوند اود هیواد
پښتو ادبیاتو اړخه خاصه توگه پښتو
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې



باید فرهنگي مسایلو
سره جنگي ، خشن او
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم
لاري چاري نیول کېږي .
له دې چې تیرنود افغانستان د فرهنگي
حالت او د راتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي
توگه د هیواد د روان ټولنيز - سیاسي حالت
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر
زموڼ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی
موادو د نرخونو څخه په تردی ، پوزی او
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

دادې خپېږي .
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې
د فرهنگي لسیزې لاس ته راوړنو ایا ټول وکسري
هغه څه چې د فرهنگي لسیزې د اعلام سره
اړه لري پیل او زموڼ د هیواد فرهنگي حالت
په څه دي دغه دوه مفروضه سره توپیر
لري په دې مانا چې فرهنگي لسیزه د پښتو
د نړیوال سازمان له خوا په نړیواله سطحه
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی
درې کاله تیرېږي چې خومړنۍ نوي پیل کسري
چې په دې باب پیل او توضیحات ورکړي دغه
لسیزه د سیدن له پاره هم اعلان شوي وه .
د منګولیا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم
خود وروسته پاتې هیوادونو د فرهنگي تپولنو
اوسمانلو پورې اړه لري چې خومره کولسی
شی د دغه ډول مابینونو څخه د کسان
او خپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په گټه

روای دې زیات کویښونه کېږي . خوبه
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اروان
کې د ویره زوړی رنسی اغلولی دي چې
موزی روحا عاجزه کړي یوازینارغه کړي یو
پودېل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو
د پل د خبرې اوريد وژغه نه لرو ، یوه بله
د پوښتنې زلم نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو
پوخت یو . د اخیستګه فرهنگي حالت نه
دي .
زموڼ اوسنی فرهنگي حالت له دې امله
هم وچار او ګوډوي چې په دې خوتیرو
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ
او تیر تاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردیوالی
زغلی شی خوموزی له پاره داناره نسخه وړ
موز په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتونو کې
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر
کولو اړوي . خوموزی له سره وروته متوجه شوي
پودا پخپل باید بېرې نه نیول شي . باید
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د
غضب له مخې چلنده ونشي .
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایږد
د فرهنگ په نیم ازیایې نه شي ، باید د سطحی
ګروسی بحای دقت ، تاامل او خورا اذیت فکر
ونیسی . (باید د خوموزی اړولمل وګوهرا
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه
وښوینل هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو
باید مسولانه چلند وشی .
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکومه
حد پیل کوي . دوام کوي . اړولتی فرهنگي
مؤسسات اود هغو مسولین څه ډول فکر
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي
پرمخوړد کوي اوک جنگی - له اوسنی خوموزی
څخه د راتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب
نه ، بکلی یی مورد وڅوښیې وه . ځکه په
کم ستیو چې موز ولاړ یو هغه خوموزی او
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼ
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کومه
پدې ده موجود ده . هرڅه . څه لیکل

کنړي یاد مصلحت له مخې دي بایدل اخېستل
وي . اویاهم د چاغزت پاهانت او خوارکول
په مینغ کې دي . ستاسو نظرڅه دي ؟
په پښتو ادبیاتو کې نیکو د پښتو
ادبیاتو ماضی ته په کتلو سره لرغونی تاریخ لري
په ټولو فرهنگي مقناطمو او مایو کې فرهنگي
مخاضل منغ ته راغلی اود فرهنگ د پاره یی
کارکړي دي . شعر د پاره یی کارکړي دي
نشر د پاره یی کارکړي دي . او حتی لیکنه
یې کړي دي . مثلاً د روسا نیانویه نهضت
کې د شعر په برخه کې ، وروسته د خوشحال
خان په ادبی نهضت کې چه د هغه کورنی
په دوام ورکونکی وه اوله هغه نه وروسته هم
نقد لیکل موجود په پښتو ادب کې موجوده وه
چې د هغه نه انگار خوشکولای . ولی فکر
کوم چې ستاسو سوال معاصر فرهنگ ته
متوجه وي . په معاصر ادب کې هم پیاوړي
نقادان لرو . مثلاً د هغی له جلی نه
محمد الله یی شپون . د پښتو نقد و چې
په د پوره زبرد شتی اوه پرمخارت او جرات سره
یې نقدونه کول . په شعر باندې په داستانه
نو باندې . اوه نورو مسایلو باندې له هغه
پرتو نور محققین ، شاعران اولیکوالان هم
لکه تړي ، لکه پارې جغان اوزور . ولسی
دا ساله په اوسنیو شرايطو او تپو خوشکولونکی
پل ډول ده . په دې مانا چې اوس په
رښتیا هم چه په پښتو ادبیاتو کې ، نقد هغو
موزه چې توقع کېږي . او هومره چې
د پښتو ادبیاتو . مختلف زانویه اوبرخسی
تکامل کوي . نقد هومره جودت پرمختلک
نه وه کړي . اود اعینې خاص او مختلف
عوامل لري چې که یی وڅوښوېد پښتات
دي . په مجموع کې فرهنگي وضع ، او فرهنگي
حالت همداسی ده چې پرمختداد فرهنگیان
د دې پرمخې چه په معان باندې کارکړي .
هغوی د خپل صلاحیت او د خپل حد نه
زیاته ادعا کوي . اود اد نقد اود نقد حوصله
له مینغه وړي .
پل دا چې . د پښتو ادب د شعر په
پرتله داستان نسبتاً معوان زانړدي . گرچه
نقد کول په دواړو کې . په شعر کې اوسه
داستان کې مشکل کار دي . څوکا له مخ کس



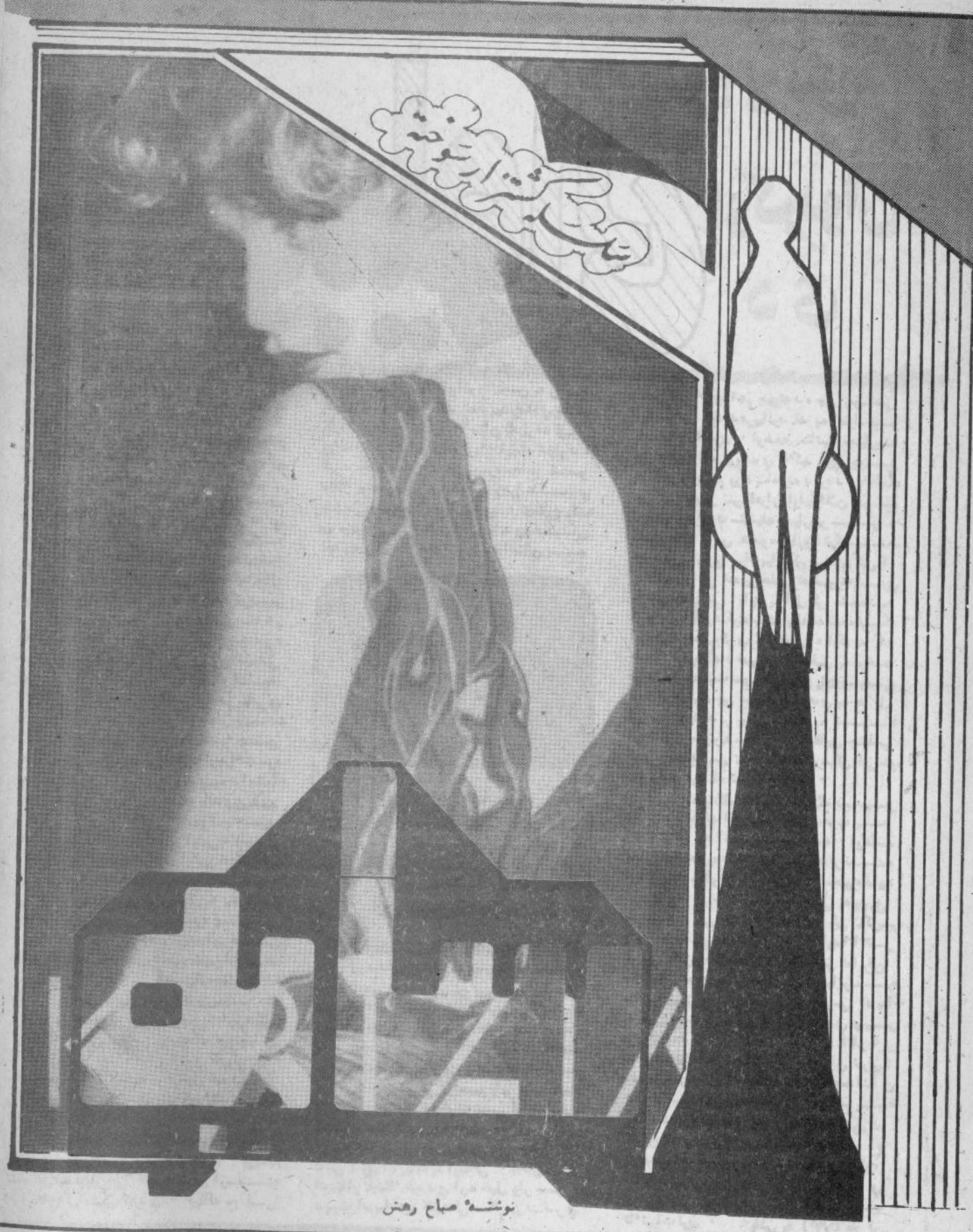
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د معنیو زوړیالیتیک ډول اشارو
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود
شوي وه . د پښتو زده خیاره شول خود نقدونه
ټول د پدعمر المصلی سره مخامخ شول . پښتو
د دې پرمخې چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په
سره سینه باندې واوړي او معان ته متوجه
شی اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اعکس-
لمبلونه موزی په د پرمختلونکي لیدلې دي
ترکومه معای پورې چې پوهنیز ورسوزن او
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی
ادبیاتو نه هغه تړه دي اوه خپل وار سره
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ
اوتاسو ننی نقد د معنیو نقد په اصولو
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ
په نقد وژنې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه
چې گوند زموڼ ننی شاعران اولیکوالان هېڅ
اویاهم د پښتو د ستاتیک معیارونو سره
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکومه
حده پورې زموڼ پرا د بیاتو کې پرمخې گټی ؟
- داسوال لږ څه پوتحللی ته ضرورت لري
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه
کړو چې ایا فرهنگونه باید پولهله بڼه مثبت
ارزښتونه جذب کړي ، یا خلی ، او که نه ؟
طبعاً د فرهنگ د مخپښی او تحقیق په برخه
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې
هغه فرهنگونه چې درشد اود وړې په حال
کې دي باید د نړیوالې فرهنگ نه بڼه
اود پښتو ارزښتونو نه مسائل . اوحقایق جذب
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزی هېڅکله د نړیوال فرهنگ د پخپل
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره
جوړته ده . (موزی شرفیان یوه ډول نه پوهول
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه
باید له هغوی نه متاثره شو . اود اتا شهر
پدې پورې ناگړه ده په دې شکل موزی د ایران
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادبیات
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پسر
موتو . د مثال په توگه (د گوتی) اثار او
په خاصه توگه دده بختاروکی (د یوان شرقی)
دغه مشخص تاثير له معان سره لري همدان
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې یی
نن روغ په سرعت سره په یوې باندې خپل
تاثيرات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتیم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند. من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد، بیا خوشونت نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با يك خانم شاد نزد ساله که همسایه خود مزم فی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده اند. مرد خاموش بود و در سایه يك شرم خنک میخورد، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد. صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هنوا میسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی؟)) (آقا دخترت را خو ...)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه ها پیش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نزد ساله بود. و اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چون مومی که بخار گرفته باشد آب شده چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد متوجه اشک با گر په اش عجیب گفتم ، انگشتان سرد و گره خورده اش لرزیدن گرفت ، چنسه بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تار های ریشی نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په به چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست با سره در وغبین به خودش امکان يك دعوا را بدهد اما نشد. ناد په به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلاد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که جا ضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتیم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با اندگی تا مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانند . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرتز از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را ستمی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تشنه آن نهیاست و هم در خانه فقیران تر -

نمندان در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدیم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها پشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود. من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز درآمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روز های هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حا کما نه می قایم کرد. تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سوزاند به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباه می پیچ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه ها پیش بخوانسم از آن شب به بسد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیاندم بشیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شد ، ام از زنده گی پیدا شد نه خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم . نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بوکمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادت تش شده بقیه در صفحه (۷۵)

چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهن من می‌ساختم او را در ذهن من می‌دیدم و لاکه محکم می‌شد هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شمارد آنم خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد و خور می‌دی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز چندش را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما همدار در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمیع را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و بود شال عروسی را کشیده بود . شال بوی ماد و شال دگر به میداد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خ بر کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش ه در قبرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

آن روز تا به بعد لباس سیاه و چادر سفید می پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و بهر وقت که کعبه قبرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و ازین را روی قبر من پاشید خاک خشک و تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه به می‌مانسی ازین فراموشی خواند .
 آن روز تا به بعد بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارض ها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس مخفی شده اند . پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم . با احتیاط قدم گذاشتم غادم شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می . میخواستم زود تر به خانه برسم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . سطل آب و خریطه ازین درد ستنش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را فراموش کردم . هر گامی سوزان نبود تا به استان را فراموش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

تو سینه سیوز می زاری ای
 نمودم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برداشتم و کشته باشم و پشت درش برده باشم که :
 - بچه ات ...
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پر ایدم . دست می‌دادم می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم از راه آمده بازگردم که زن همسایه صدا کرد :
 - کجا بروی ؟ ... باش !
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچک چشم دوختم و منتظر ماندم . بغض گریه را می‌فشاردم . زن همسایه با سطل آب و خریطه ازین می‌جنگان می‌آمد . به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با سطل آب و خریطه ازین می‌بزرگ و بزرگتر می‌شود . یکبار به نظرم آمد که من جسد

زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی . سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همزده اعشاره هشت میلیون سربازانش سنخ . سه میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون سرباز چینی . یک اعشاره پنج میلیون سرباز جاپانی . سه صد هزار سرباز امریکایی . و صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی . در کوره های آد سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهره پرسید :
 - نوشتید ؟
 هنانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهره زنده می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع می‌خوردم . می‌گریستم . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهره لب گفتم :

بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه خان ...
 جمله قیراناتهام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان می‌خوردم . می‌گریستم . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهره لب گفتم :

زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

طلیهای آب خریطه و مای اریزن

رگبو تران سپید

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .
 معلم تاریخ ما از ((از موضوع خارج شدن)) و از ((مزاحمت خلق کردن)) به نظر من آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوبی بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و بازگرداند آن خارج نشود .
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته . در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر همدست بوده است .
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاه کوتاهش . به دستکول کوچکش به ناخنهای

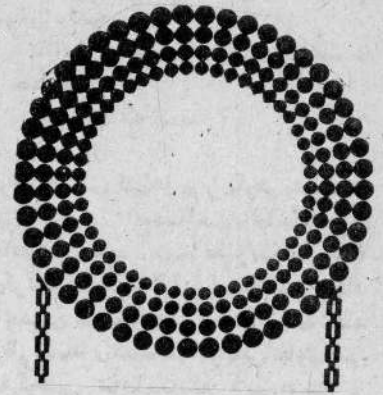
زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

کشته ها زهره زمین اند . به خاطر کشته ها . معلم تاریخ تشنه را به رویم زد و فریاد کشید :
 - از موضوع خارج شدن ... مزاحمت مزاحمت ...
 هلند ترانگه کشید :
 - بهرین پرو !
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را نگریستم . همصفاخس با لباسهای سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آدمهای کشته شده را با این تقاضای بهار گونه بی تشنه می‌کردند . به نظرم آمد که همصفاخس با این تقاضای بهار گونه شان با معلم تاریخ ما همدست هستند .
 از همصفاخس بدم آمد . از معلم تاریخ نیز بدم آمد . یکس کتابها هم را زهره بغلم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم . به نظرم آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته بی قرار دارم .
 آواز زن همسایه به خودم آورد :
 با بچه ام پنجاه نفر بودند ...
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .
 شرمزده پرسیدم :
 - کجا بروی ؟ در این گرمی ... آدم می‌سوزد .
 بانگاهش به سطل آب و خریطه اریزن اشاره کرد و تقصیرها را زد :
 - قبرستان !
 نهدانم چرا از اینها شش شرمیدم .
 از کارم تهر شد . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایش فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه هشت به همصفاخس آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که سطل آب و خریطه اریزن را به سختی حمل می‌نماید .
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سخی خانه نمی‌کشاند .
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهره شدم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام . ساکت . از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند
وسوی قبرستان میروند .
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید
خودشانرا روی قبرهای که به صورت
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت
انگیزی تزیین شده بود انداخته . بعدا
وسخفایانه گریست .
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :
بچه ات . . .
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان
که نسال افتادم . با وحشت به یادم آمد
که کرگسهای بسمار میبودند .
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه
لی بازمانده بود . از لای درنزه بازجویی
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه
ما خشک بی آب بود . گلگهای باغچه
همسایه ما سوخته بود . . .
درنزه باز حویلی خشک بی آب و گلگهای
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرسوده یکبار
با خود گفتم :

طلیهای آب

خریخته های ارزین و کبوتران سپید

نوشته سید زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانستم
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خیم
گذشتم . از سرکهای پریم و خیم گذشتم .
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم ، از وحشت
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم
کار میکرد ، قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی
سر قبر در رفتی ایستاده بود .
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .
از کوچه های پریم و خیم و از سرکهای بزرگ و
کوچک گذشتم .
زنان سرهایشان را پایین انداخته
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .
درهای بسته یک یک باز میشدند . جزئی را بسا
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد
زنان کم و کتر میشد .
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای
نازنجی به تن کنند . . . اگر یک روز همسایه
ماوزنان دیگر با سطل های آب شان گلگهای
باغچه های خانه هایشانرا آبیاری کنند
اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر با خریده
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی
صدازنند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها
از شوق لرزید باز با خود گفتم :
— اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گسان بهر مویز •
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •
 — سگ به سگ حمله نمیکند •
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •
 — اگر امید نس بود دل می شکست •
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکوم نمیکند •
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاپلوس است •
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب خشم میکند •
 — هر کس ریش را رده شانه هم پیداخواهد کرد •
 — در کشور نابینایان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — غذا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •
 — وقتی که میسرم مد نهادم میسرد •
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •
 — امید زن بدی است •
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •
 — انسان خدای انسان است •
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •
 — رنج دانایی موارد •
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •
 — حقیقت ته چاه است •
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان مخوردت •
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی یک چشمت ببند •
 — غریب نمیتواند از دوستیها رهاه نفع ببرد •

مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای

جهان

و مانند یک دشمن سوارش شو •
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •
 — بد بختی دم درازی دارد •
 — اگر داخل آسباب شوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •
 — پول موقع رفتن داری صد پاست موقع آمدن داری دو پا •
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

هغو معبد زبونه کتل کم چې زمانه پسرې تیره شوې وه . پنځوسو د شولوبه پټو کسې کارکاږو او د شينو غزلې يې ويلي . پرده پور داسې تاتير کړې و چې خوبيدل يې ټول عمر هلته تير کړې . يوه ورځ گوويند کانچن پورم ته ولاړ او د خپلو ملگرو لپاره يې سفارته واخستلې . د ده دغرس پورې په يوه رستوران کې وڅوړ . او بيا پخپل قضايت راوگرځيد . په کور کې بیده شو او بيا وروسته له هغه چې له خوبه راځاځيد . داسې يې احساس کاوه چې بايد په يوه شې پسرې وگرځم . لکه څنگه چې ده هيله درلوده هلته درکوندا اوږدا ، لکښن او سراسونې او سوا جملې . د کور په حالت کې موجودې وې . په هغو پاره ليدل سوړه گوويند پخپل بيا تاتير لاندې راځي ، داسې چې په ناڅاپي سره يې په نکلونو کې ټوټې کړې .

کله چې د خپلې خونې په لور هڅې وو ، په داسې حال کې چې زما هم دومره زياته نه وه ، يو څوک دده له څنگه تير شو . ناڅاپه ور په ياد شوه چې دا هماغه يې نومه موجود وې . د دندل لرگي پورې نضا ، پخپلې وه . اباد او بازي خيال وو او که په تياره کس ناڅاپي له کورې نجلې سره برابره شوې دې يې له خوبه راويښ کړې . تر څو له دغسې يې نومه نجلې سره وگوري ، د دې له هماغه سره فکر کاوه چې ښايې د باغ ښکلې نضا په ده ته دغه اراش وښخېلې وي .

گوويند په باغ کې گرځيد او د زړه له کورې يې هيله درلوده چې هغه وويني سره وگوري ناڅاپه ده ته پخپلې راځي له چې د نونو يانې بيونيدلې وې او شاته يې وکتل . په داسې حال کې چې زړه يې د ليدونو په شان ټوټې وهلې . په جگه کې نجلې يې وليد چې سپينه ماري يې په لاس کې وه او دده خواته راتلله . د هغې نژدې والی دې دومره بېخود وکړ چې ورسې ددې توان يې نه درلود ترڅو ووايي چې د هغې مخ څنگه وو . خوده د هغې د سترگو برښنا ، تودو پښتان اوله خندا پکې گلايې شوندي وليدې .

لکه څنگه چې گوويند په خوب کې ليدلې وه پخپل بيا يې په خوراميني سره وڅارلې . اوس نويشه تياره شوې وه او بازي د هغې سپينه ماري ليدل کېده .

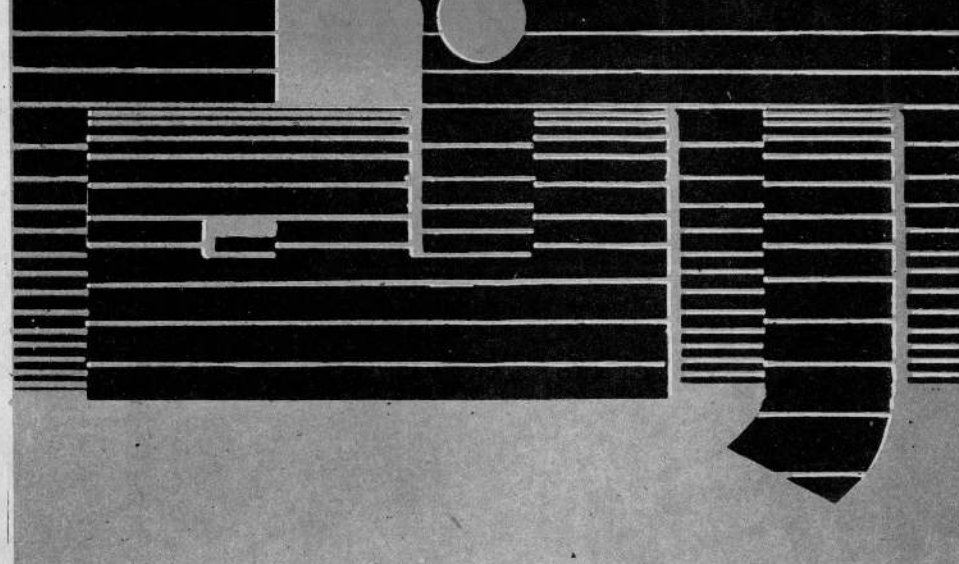
کله چې گوويند هغه بڼې ته ورسيد ، کم چې د اولار وه وه په خدايي سلام ور واچاوه . د نجلې قتي سترگې داسې ښکارېدې لکه چې په ده پسرې گرسې دندل لرگي زړه وړ وکړې پورې ټوله نضا ، نولسې وه اولکه چې په خوب کې وې او اوږدې چې نم يې راډاډې . که څه هم دې نه سو . هغه خوندلې پوهيد چې دې پسرې ((والی)) دې او بازي په دې پسرې اړه لري . هغې د واره د کلانو ترڅنگ کښېنا ستل . ښايې د دې زړه ونو په پور بل سره اړ پکې درلودې چې دومره سره نژدې وو . کله چې گوويند د نجلې لکه تودو ښوونو وڅخه په تيروار مچکه واخيسته ، پاتې په (۸۲) مخ کې

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پيدا شو . په رښتيا هم دې د معبد تصور وپورته تاتير لاندې راوستلی وو ، معبد له مدارس څخه پښه خپل پښت مبله لري وو ، خود را پښن پوښتی ولی ده ته کاچې پورم وپه ياد کړې . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دې حيران پاتې و او په يوازې شې باندې چې پوهيد هغه دا و چې د کاچې پورم خواته رهې شې ؛ خو سره له دې هم داسې يو وضع يې نه درلوده چې له هماغه سره استدلال وکړي او بيا داسې يوې هيلې په هکله لارې دليل وپوښي .

يوه ورځ مخکې گوويند دا خبره پتهلې وه چې خپله کلنې رخصتې په په کاچې پورم کې تيروي ترڅو د پخوانيو معبدونو محرماري دوشې او مطالعه يې کړي . وروسته له دې چې گوويند يو څو ساعتونه د شپو او وښو په معبدونو کې تير کړل . بيا بيارته دگر معبد و لپاره ولاړ . د شپو او وښو

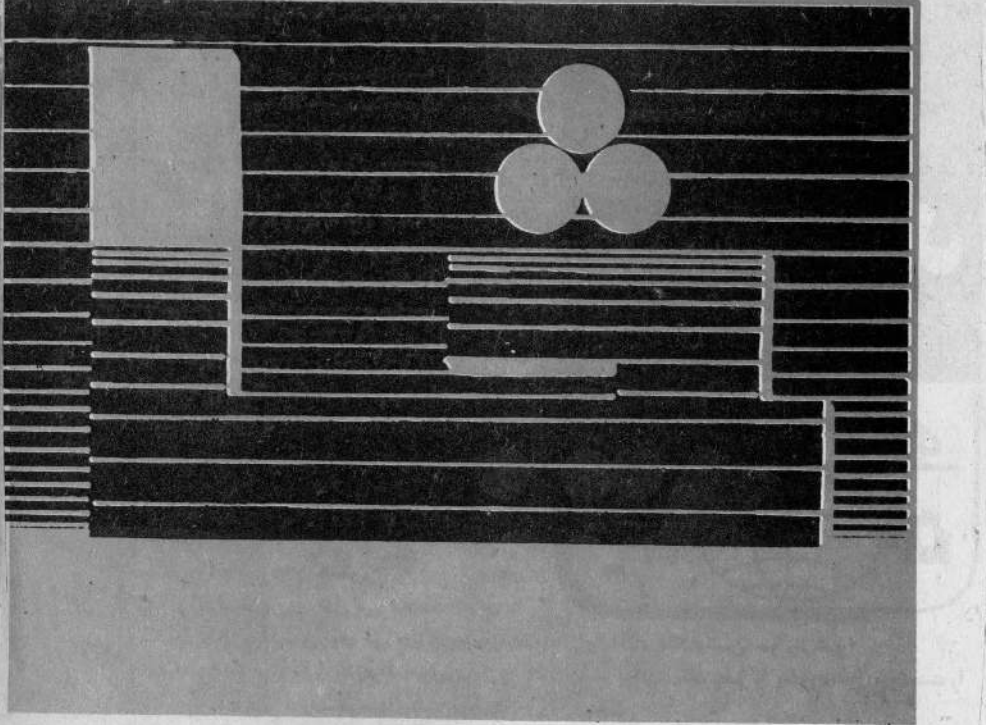
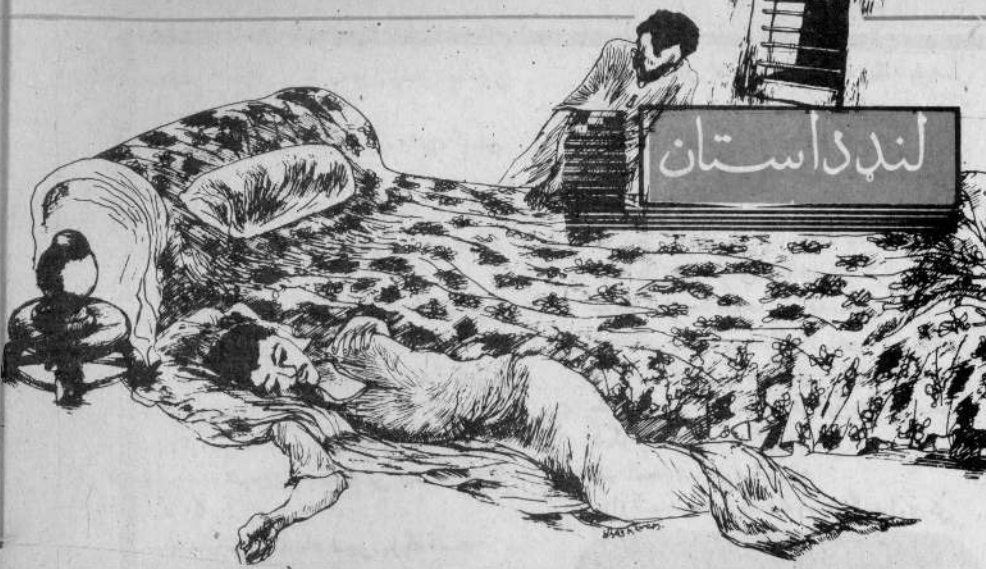


داوشا جان ليکنه دذبيح الله اسمائي ژباړه



معبد زنه بالا او اباد شاه جوړ کړې وو . گوويند پرلپسې د پخوانيو معبدونو په بيلو بيلو ځايونو کې درېده اوله ښکلا څخه يې خوند اخيست . دده لپاره د هر ځاي ليدل په حقيقت کې د هند او نورو زماني د جلال او عظمت څرگند وې وو کم چې دده پلرونو په هغه پسرې اړه لرله . گوويند په يوې ښکلې ماني کې چې له کاچې پورم څخه درې کيلومتره لرې وه بڼې ونيو . داسې يو څه په يوه راجا پورې اړه درلوده چې بيا وروسته د يوې سوداگر له خوا را ونيول شوې او په ميلستون باندې اړول شوې وه . د گوويند د اعمالي خوښنده او ښوونو يې دده زړه وړې وو . دده داسې فکر کاوه چې په خپل کور کې ناست وي لکه څنگه چې دې په لاره روان وي په خوراميني سره يې

((څوک پوهېږي ، ته به موز په خپل واده سره حيران کړي)) د گوويند وروستې پورته کښ شوې . تابه ويل چې پوښتنه کوي ((واده له چا سره)) لکه چې گوويند ناڅاپه له خوبه راويښ شوې وي په رښتيا هم ده غبرله هماغې چه خوب کې ورتله ، هېڅ کله په پلې کورې نجلې نکلې وکړې . ده افتخار کاوه چې د هغې نجلې په هکله کومه چې په خوب کې يې ليدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسې ښکاري چې دده ژوند د هغې په لاس کې دې . وروسته له دې چې راپه وړاندې ولاړ ، گوويند وښوایې کړې چې خپل لمان ته قناعت ورکړي چې په ناڅاپي ډول ولی د کاچې پورم



د تفریح لپاره ولاړسې . هلته په دې پښام په بله شې . ښايې هلته په کورم نجلې وويني او ورسره وکړي)) د دې پېشنهاد طرح کول گوويند ته د حيرانتيا سبب ووهکه دې په دې پوهيد ه چې که راپه پوښتېد هېڅکله دې هغه دمپا . دا ورسې لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ما پتام په خپلو حيرانو ملگرو ته ورته وويلې په يې ورسره کولې اوله ژوند څخه په يې خوند اخيست . دده په خوښنده چې دا وني وروستې ورځله خپلو هغو همکارانو سره تيره کړې کم چې واده يې کړې دې . د هغې له پلور سره رضه يې اړه شوې د چنبا يې خورا کوچنې د خور لپاره په خپل ايرتمان کې ميله کړې . راپه خپلو خبرو ته ادامه وکړ

يې ليکلې . په هر حال اوس هغه زياتره حتی په دفتر کې د کار په وخت کې د هغې نجلې په هکله فکر کاوه . کار ، کار دې که هره څه ورسره سخت هم وپېدا يد تر سره يې دغرسې ډولې په وخت کې په موقتي ډول د گور پند کار يې کيده . دده ملگري او همکار چې راپه رايې نومېده دغرسې ډولې په يې ورسره يوځاي خورلې . له خوبه ښخو راپه د پخواکله چې گوويند د خپل خيال له نجلې سره پېدا شوې وو ، نه يې غوښتل چې له راپه سره د خپل امر په هکله خبرې وکړي . يوه ورځ کله چې دده غوښتنې د خپل امر په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړې ، راپه ناڅاپه ورته پېشنهاد وکړ ((څنگه ، نه فواړې چې يوڅه خوښه ترلاسه کړي . پخسې چې کورم خپل

تبه تياره شپه وه او سيز يې نه ښکاره کونده په خوب کې توپ ووايه او راجه شواو دا ځکه چې يو ښکلې نجلې په ده پسرې راتله)

د خواښې بڼې وچې ده خوب ليد ه ، خود هغې څارنه ، د هغې ناز او خړو ، د هغه زړه په ډول وپورته کولې . لکه چې پخوا يې هغه خوب ليدلې وه خود اوسه خوب کې ليدلې يې نومه نجلې چې ترڅو څه نښتېدلې وه چې ده په ژوند کې هم پورته ونه ليد ه . هغه ولی په خوب کې ورتله او دغه دپاره گوويند د نجلې په هکله نکسر کاوه ځکه چې له يوه کاله راپه د پخوا يې دې څارنه اوسه خوب کې مخې ته ورتله او هر څه ورته په چې وخت تيره دده مينه په هم زياتيدله . له خپل لمان سره يې وويل چې ښايې دا د دې لپاره چې دې پورته

کلن وو او که چېرې خپل پښت کلن وايي نو بيا به بل ډول وو .

خوله دوي نه چې د پښ کلن وه خوش حاله ښکارېده . ژوند خپل خوند له لاسه نه ووتو کړې . دده مينه هماغسې وه لکه چې د شلور کاو وو . دې په دې پوهيد ه چې نجلې په خامخا په خپلو سترگو وويني . هغه په خپل لمان باندې پوره باور درلود او په دې لټه کې و چې داسې زمينه برابره شي ترڅو هغه وويني . هېڅ څوک نشي کولای بل چاته ووايي چې د يوې پښې انسون څنگه دې په دام کې اچولې دې خو يو زني د اوپلې شې چې پرده کوي شوي او نجلې دده د ژوند په خوب او پېښو پ کړه . دده سره يوځاي وه چې دې نشي کولای د ارازخپلو ملگرو سره شريک کړي . په دې ډول هغې گوويند په خپلو خوښو پلورسې ترخپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغې دفتري سترگو ننداره کوله او د هغې ښکلې اواز په دې دې ته راپاله چې خامخا په يوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته د کورې په کوچ کې وه . کله به په لار کې ولاړه وه او کله به يې په مدارس کې د خپل ايرتمان له کور څخه د باندې هغې ته کتل . کله چې د وروستې بل لپاره دوي په خوب کې سره وليدل نجلې په خندا ورتله وپلېسې وه چې

((د ژوند په ستره لويه کې له تانه مخکې م)) نجلې دده د دې خبرې چې ولی په زه له تانه نه مخکې کينزم په خدا سوه هرکلی وکړ او بيا يې ترڅو څه ولاندې وويل ((ترڅو چې سره ونه وپوښته په هېڅ کله په دې خبره ونه پوهېږي)) گوويند وويل : مچ په څه وقت سره وپوښه

نجلې د دې پوښتنې جواب ونيکړ اوله سترگو ورکه شوه ؟ خو څه پر گوويند کاچې پورم ته را وروست . دده د يوې لويې کښتې چلولو په گڼې کې ددې پورم رښتيا نه ووتله په کار بېل وکړ . دده کار بېل ول مخکې تې او دې يوې پښې ته منتظر وو . کله کله به يې د شپې له خوا شوق کاواولندې کيسې .

من به دنباں

آهنگ

ایچ پی

غزنی غزنی ۱۵ ساله

بود که اولین

ایچ پی

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند
بعد از نشر آهنگه شوری
بر پا کرد و غزنی غزنی را به
مردم شناختاند.

غزنی غزنی تا صنف ۱۲ -
تحصیل نموده اما کدام کورس
سلکی موسیقی را تعقیب
نکرده است. وی ادها دارد
که در عرصه موسیقی هیچ
استادی ندارد. اکثر کمپوز
های غزنی از استاد سلیم
سرمد و شمس الدین مسرور
خیال و شمس الدین سرمد
استاد محمد عمر و غزنی
و نغمه سرا میباشد و غزنی
شوقته خرابیات بوده و اعتماد
دشمن از آن درهای خروشان
موسیقی آب می نوشد.

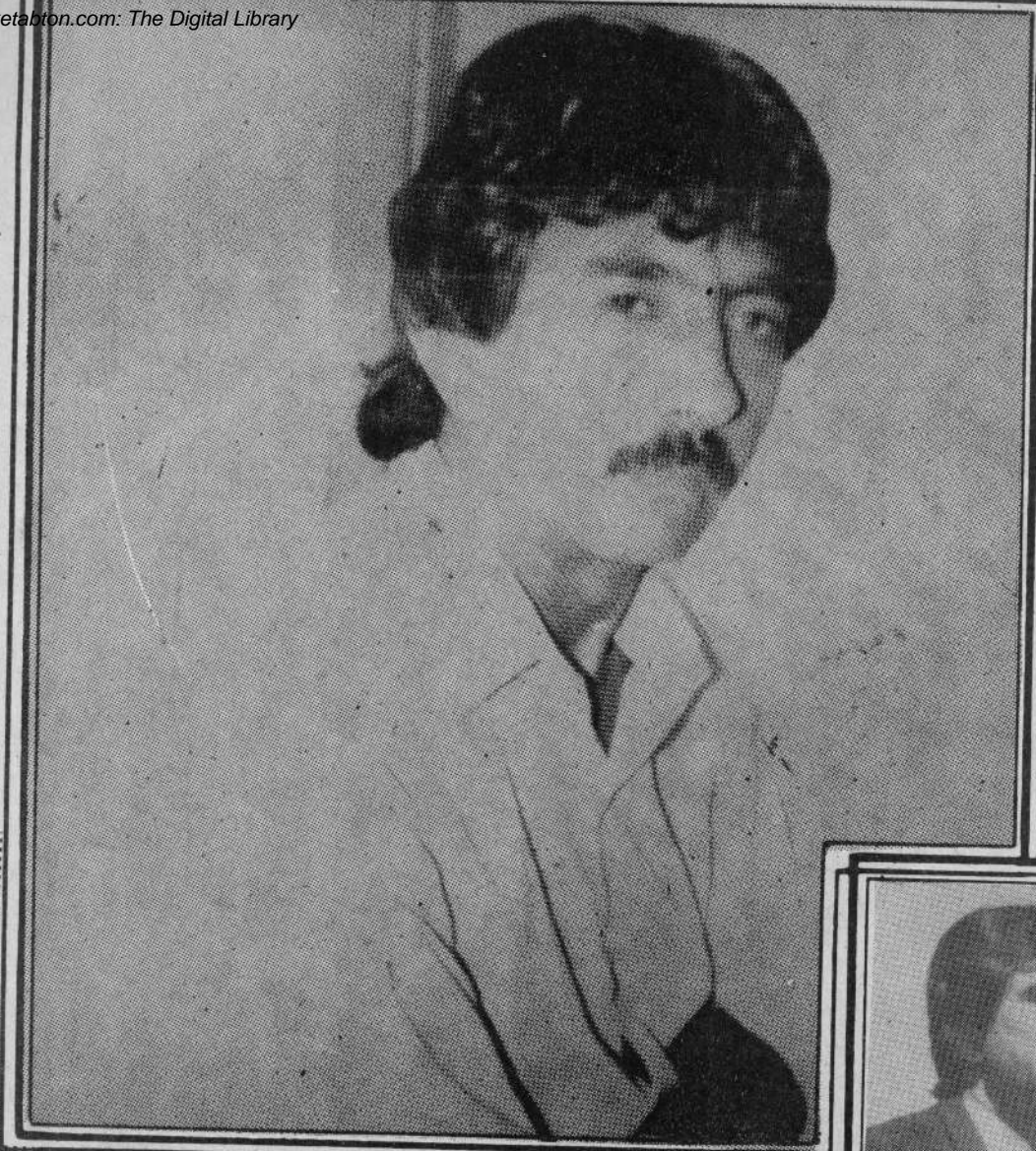
سبک آواز خوانی استاد
مرحوم شهدا را در پیش گرفته
و آنرا ادا می دهد.
غزنی غزنی در حدود
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو
و در حدود ۳۰ آهنگه در
آرشیف تلویزیون دارد که
هر یک از این آهنگها در زمان
ضربوش برسر زبان ها
بوده اند. در سال ۱۳۵۲
غزنی غزنی آهنگی سرود که
کمپوز آن از -

او هنوز ۱۵ سال پیش
نداشت که در کسرت های
لیسه حبیبیه شرکت میکرد
و اولین آهنگه کاپی هندی
گنگا جی را خواند و در
پهن مکتب و همسالانش محبوب
بیش کاپی کرد در ایمن
هنگام توسط استاد محمد
عمر به زاد بو آمد و با خیال
صرفی شد و وقتی "ساقیا -
پده جامی" را از او شنیدند
بدون تاه خیر آنرا چیست
ثبت آماده کردند.

این آهنگه از طریق برنامه
دنیای خیال نشر گردید
به تعقیب آن آهنگی از هما -
هنگه نشر گردید و از شنونده
گان تقاضا
به عمل



نغمه سرا بود.
من به دنباں دلم با چشم
خونبار آمدم.
این آهنگه موجب از جوانان
را به دنباں خود کشید و اکنون
نفر گهراش ۱۸ سال قبل خود
را دارد. بعدها آهنگه
جاودانه محلی "سالی لاله"
زار باشد توسط او اجرا شد
که آنهم دست کم گرفته نفع
غزنی غزنی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر
تمام ولا پات افغانستان سفر
کرد و کسرت های اجرا نمود
او سالها قبل برای اولین بار
کسرت مستطبی در کسب
ریاست ازاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشاری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانند.
غزنی غزنی باری آهنگه
نمود انگیزی برای وطن
در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیز که از اولین -
 آهنگ "ماقاپده چاسی"
 زان سراب دوشمن "جام"
 است ویرسی را تا انجام سر
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -
 شهرتس دیک خانوادہ -
 روشفتر بشود کرد بدو همداء
 به کابل آمد و در لیسہ
 حوسہ به دوس بکتاب اداء
 داد

سہیلا حسرت نظمی



سرور
 که جا زوہ اولاد ہی
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور
 راتبعیش ساخت ۰ اود رسال -
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ نیز جوایز
 ادبی هنری دست آورده -
 است پنج قطعہ نقد ہر نامہ وزا -
 رت دفا جمہوری افغانستان
 در دورہ سربازیش بہ وی اعطاء
 نموده اند ۰ معلوم است کہ دین
 وطنی رانہز با صداقت و با ہر دی
 انجام داده است ۰ همچنان
 د پیلوم های اختفاری از اتط -
 اتحاد ہہ جوانان افغانستان
 بدست آوردہ است ۰ ہمخاطر
 قدرانی از خدمات وی کہ مدال
 د بخشہ است بہ خاطر ہ نظر
 در سال ۱۳۶۹ از
 جانب

اتحاد ہہ
 انجمن های ہنسر -
 ندان ہہ وی تقویس کردید ۰
 عز عزیز د راوان جوانی
 عاشق ہر ہس بود کہ ہرگز بہ
 رسال او رسیدہ اکون بہ خانم
 ونج فرزند خویش دودختر و
 سہ پسر زندہ کی خوشی دارد ۰
 از دوستان نزدیکش نہ ہسز
 است کہ بہ صداقت او ایمان
 دارد و برخوردار نیگور و سہست
 او را ہی ہسند د ۰
 عز عزیز د دوست دارد -
 ہمیشہ د ر محافل خوشی علاقہ
 ندان آوازش شرکت نماید البتہ
 هیچ سرحد مادی راد ہسن
 علاقمند ی اش نی شناسندا و
 مویس شلو ہسون
 اپنا یوغیفہ

به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفیای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فرا گرفته و الفیای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

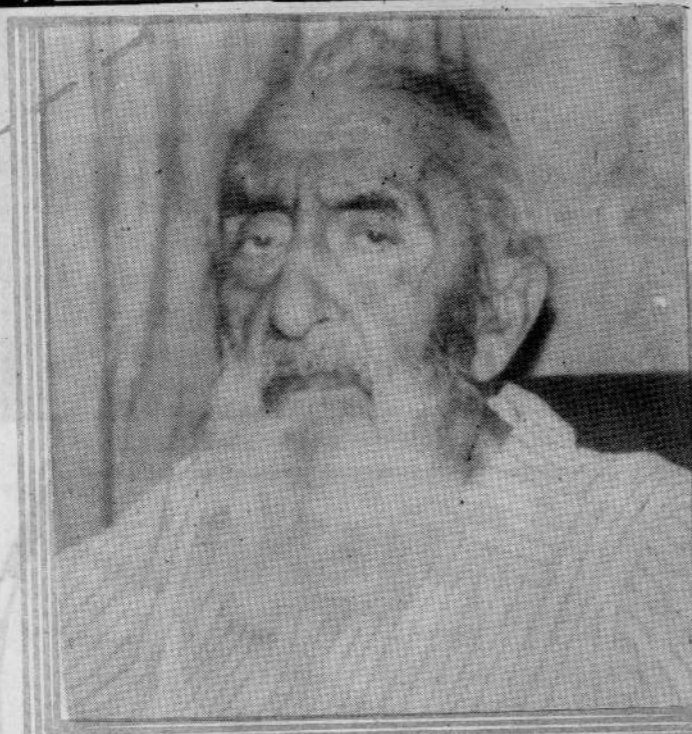
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگمن استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

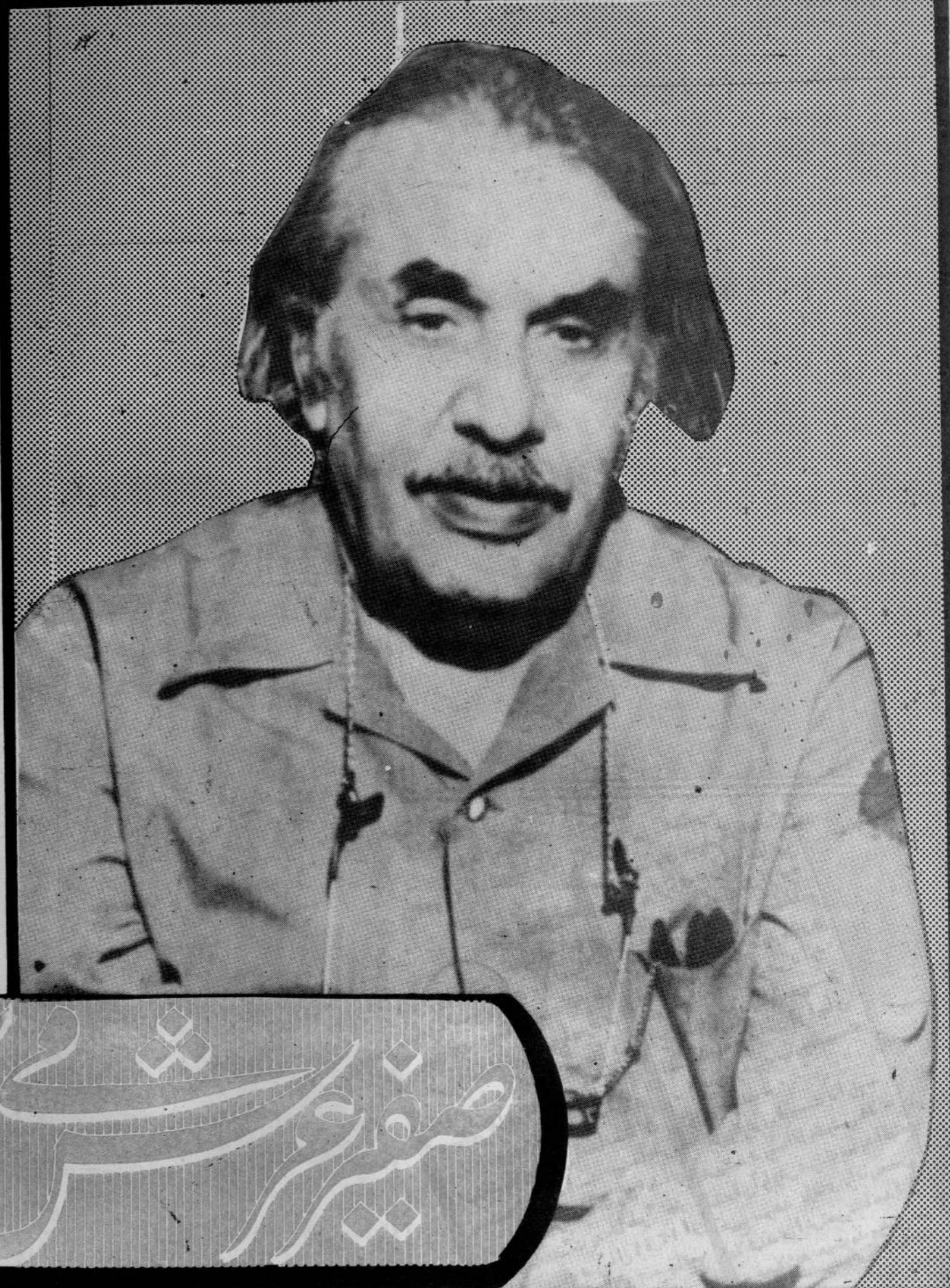
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجز خدا از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



صفتی که در کمال سیرت و کمال کیش



دینا مل جو خارا نچینند
 اثری پای من در آن بینند
 نجیب الله خان ادا میدهد هد :
 ((در آن سالها سر کسانک تمدید میشد . اما الله خان
 میخواست از جرین کار این سر ک دیمن کند . احد علی-
 خان حاکم اعلیٰ شما لی بس محمد امان خان حاکم کوهستان
 تیغون کرد که مارا به جیل . السراج بفرستد . تا بنه
 امان الله خان عریضه نما ییم که نظر بند رحایی یایم
 عریضه ما قبول شد و اما الله خان امر کرد که در سا به
 قیقا ر سرا یخوا جه چند جریب زمین ضبطی ماسترد
 شود تا با لای آن کار وزنده گی کنیم . در باب قیقا ر سا مل
 مکتب میریچه کوت شد یم و استاد یکسا ل بعد از دوس
 خواند ن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی-
 رویه معا ش برا یش تعیین گردید .))
 گو یی استاد میدا نست که روزی سر گذشت اشی را
 نجیب الله خان به کسی حکا بت میکنند که به تا ید گفته
 او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند :
 بعد از آن شد وظیفه ام تعیین
 شاد بود م در آن مقام عظیم

استاد خلیلی پانایب سالار عبدالرحیم خان مامایش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گفت
 گویم هم اینک که استاد خلیلی
 حیب نزل

بعد از آن شب مستیاد تخلص اش را خلیلی گفته شد
 و به شعر سرودن آغاز نمود .
 خود استاد دریک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه
 به شعر رو آورد . میگوید : ((... با ادبیت گشتا بود م ،
 کتب فارسی خواندم بود م ، مخصوصا مثنوی رهبر م
 دوست داشت و به متهو صیه کرده بود که مثنوی مولانا -
 جلال الدین را بخوانم انک انک با هنکا روز نعا
 آشنا شد م بعد از آن تعقیب کردم شعرا ، پیش کسی
 زانو نکذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم
 آمده ، واقعا تی که در افقا نستان موجود بوده ، گاهی
 انفعالات عرفانی خود م در صفت مناظر طبیعت ، در
 رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ،
 در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی
 اشعار گفته ام))
 نجیب الله خان مراحل بعدی زنده گی استاد را اینطور شرح
 میدهد :
 ((بعد از اخراج استاد از مکتب میریچه کوت به امر
 مساعدت یکی از دوستان پدرم اجازه رفتن به کابل را
 حاصل نمود یم و در گو چه خیابا ن زنده گی میکرد یم ، در
 در صفا ... ۵۰ دنبال کنید



استاد خلیلی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخارا بود

ظلمه شادمانه پدید آمدن شده در شعر از فردا فراتر

با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپرد

زنده گیش را در صفا آباد به دختر ش ماری شرح داده
 میگوید :
 آن یتیمی و آن حصیبت ها
 درد ها رنج ها فلا کت ها
 بیگانهی و گونه گونه سزا
 حبس و نفی و شکنجه و یضا
 بایرهنه شدن سوی مکتب
 یک ورق درس و صد هزار تمب
 اندران جا که روستای منست
 روستای منو نیای منست
 نیست جایگزینش که تر نبود
 از من و حال من خبر نبود

من چها ر ساله بود م که مادر م مردو بعد از آن پدر م
 مارا از حر مسرای به یسک سرا یچه در بیرو نانتقا ل داده
 عبدا لر حیم خان معلم حساب و امیر محمدا ن سید خلیسی
 معلم فارسی رامو طفا کرد که به تقسیم و تربیه ما پیردازد ،
 باری امیر میخواست به جلال آباد برود به پدر م اطلاع
 رسیده بود که جلال قتل امیر در شکار گاه کله گو ش طرح
 شده او این اطلاع را به امیر دادولی امیر به اطلاع مذکور
 کتربهاداده به سفر رفت و پدر م نیز با خود به جلال آباد
 برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ...
 پدر م زندانی شد و ما هم در جلال آباد بودیم در آنجا سی-
 سرتو شت ماند یم شخصی بنا م ملاسلط اعلیٰ که والده
 اش عثمان جان برادر خورد م ز اشیر داده بود . نزد ما آمده
 عثمان جان را پشت کرد و ما همرا یش از خا نه بر آمدیم . به
 چند مسجده رفتیم مارا جای ندادند به خا نه شخصی بنام
 محبوب خان که اصلا همان خا نه را پدر م به او بخشیده
 بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م
 جها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مد تی ما
 را در خا نه اش جاد حد و درها نجا دوستان پدر م چون
 جلال الله ین خان باغبان باشی ملک غلام نبی اهنای لیلی .
 محمد کریم خان خوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی
 آمده از ما احوا ل پرسسی میکردند ... در کابل ما ماهایم
 عبدا لقوی سر خان و عبدا لروف خان . به امان الله خان عرض
 کردیم که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال
 یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمد یم خا نه ما محاصره
 بود و ناچار به خا نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز
 بعد مستوفی صا حب مارا به زندان نزد خود خوا سته
 گفت : ((فرزندی عزیز م خوب دید م که شهید میشم))
 بعد از شهادت پدر همه مال و جایداد ما ضبط شدو من به
 گوش خود می شنید م که جازچی صد امیکرد : ((او مردم
 امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیل م میشود مال
 مستوفی لیل م میشود))
 کاکا یم با خبر شهادت پدر م سکت قلب نمود . بعد از
 آنما به خا نه مادراندر م که همشیره بیتا ب صا حب بود
 رفتیم . در این وقت حکو مت گفت اگر کسی پیدا شود ،
 مارا ن دهد و در قلمه دو راز مردم نکهدا ری کند ما را به
 او مید هد . از اقارب ما هیچکس خا ضر نشد تضمین بد هد .
 بالاخره ناظر عین الله ین خان مر حوم صا ب نت داد و ما را به
 صفا آباد شمالی برد . ابتدا در قلمه مامایم وزیر صا حب
 عبدا لر حیم خان زنده گسی میکردیم حکومت ششما مخرج
 مارا داده بود و قتی خرچ ما خلا ص شد مادر کلانم با ما
 اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شد یم درینا حو یلی
 به قلمه بایین برویم . در آن روزگ که چیزی برای خوردن
 ندا شتیم بر گیت عبدا السلام خان به ناظر ش نو شته کرد
 که یک خر و غله از گدام بیاید هد ناظر از گدام غله بیا
 نداده گفت : ((بسرو ید در آسیاب هر قدر مزد روزا نه
 آمد بگیرید)) اکثر ا م سن و خواهر م در آسیاب میبودیم
 اگر مزد میامد میگرد فتم و اگر نیما مد خیر ... با همین
 اوقات تلخ و زنده گی دشوا ره به مکتب دهبا لی میر فتم
 معلمین ما ملا عبدا لسلام خان مشاق و یک قاری صا حسب
 بود . ملا عبدا السلام خان خلیلی با ما شفقت میکرد .
 استاد خلیلی سلایب بصد مشقات و نجبا ی آن دوره



و حیدر و متعلم لیسه آمنه فدزی!

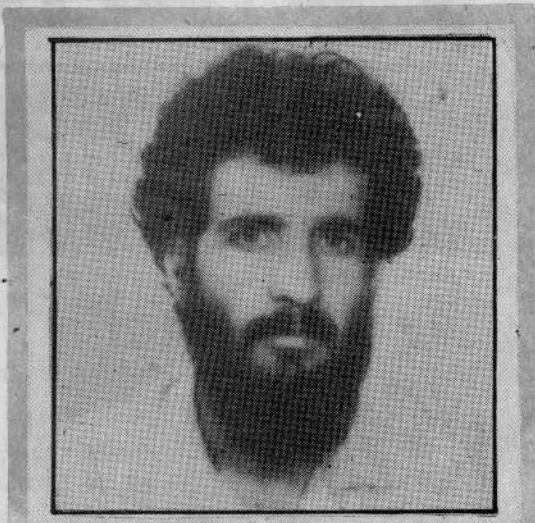
دربور د زندگی چی گوته فکری کی؟
زندگی زیباست من به زندگی عشق میروم. هر لحظه
زندگی قابل استفاده است و چه خوبست که آن
بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید.
زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزیه
گترین نعمت انسان است.

گاه فروشنده مغازه شهنشاه :

از این که در پهلوی تحصیل دگانه اراستم راضی ام. چرا که تحصیل عالی خود را متعجب
میکنم و هم یک عاید خوبی برای خانواده تهیه میبازم.

خالد فروشنده :

گام عمل در زندگی برای همیشه درسی بوده ؟
خریدن یک ویل یوگس که سر انجام مال دزدی برآید و در دزدی راهم برای من وهم
برای خانواده ام ایجاد کرد.



فرض محمد محصل پوهنتن ژورنالیزم
گاهگاهی در مغزت چی میچرخد و چه چی میماند پیش ؟
به این که آرزوی خواهد رسید که یک قتیالست سرشناس دنیا باشم
چنان قتیالستی که در مسابقات بین المللی افتراک نمایم
یک قهرمانی را بدست آورم و کشور ما در میان کشورهای جهان نام
شود. این آرزوی بزرگ و یگانه ام است.



نور محمد محصل صندلیچام
سختوت تربیت بدنی :
مردی را که فعلا اکثر جوانان
پسندند زیاد طرف بستند
نیست. تعدادی از آنهایی
چیه از او لباس میپوشند.
لباسهای اینها خیلی خوبه
و با رنگ های آبی و سفید
و رنگ های دیگر است. زیرا
لباس به عرض و شمار
بستند به شیک و آراسته
طرف خورده میماند.
من همیشه یک محصل و یک
مردم که نیاید بسیار
بیشتر از علم خود دراز کرد.

عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات
رشته الهی است از چهار سال به اینسو
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت
هایش (مشق) به رنگ رد پایی به جا
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم
گفت: این را بیانشه ام کمن عاشق استم
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است
گفت: هم اکنون که سخن شده است
ساجده بیلا در برابر پرورش بگفت
اساساً نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سینه
نمیستند پیوسته موضوع میسردن و بگویم طبیعت
حالات و زندگی را بگویم و در شعر
از یک شعر تا از روز پنج (شیطان) (شوق)
(حوا) (بچه خنجر) (ادم) (گفته اند و کس
در آن نشانه بر از عشق) (تو اتم میسردن
پرسید: چرا این شعر را بگو میسردن غایب
زیاد دارد

دل من میخواهد

دل من میخواهد
که به روی همه حاشیه ها
بوی دل بزرگ
به دور مکتوبات
به آن آینه ها
به گداز ستارگان
به برگ کتاب
تا نیای ترا بزم
با خطوط چمکنده آید در رفته
باری صد سیاه و سیوس
بار زین و زار در تمام
در رفته مردم این شعر
تعمیر از نظر
ساجده بیلا در

در آن میسردن (مشق) یاد رفته (آیند)
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع
چون گداز است
دل من میخواهد همه زبان
استعداد خوشبختی تمام
از زبان شکافی هم روی شعر
گفت: تا این وقت شعر میسردن میسردن
گفته و تا وقتی شعرهای میسردن ام بخواند
هند که میسردن شود
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگفتی به پاسد
ادامه داد)



Brecyna

10/10/56

نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان بدهکشايد
بلبل بچمن نغمه شادی نسراید مامزده گانزالب پخند نشاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان
در کشور آتش زده در خانه دیزان کس نیست زنده بود بر بخار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز
آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز دان سبزه چراز زرد و زبون می دمد روز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر سرد از تویی تو سردار و سزا و از نهج سرنار تویی تو
دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین زکهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

زہ خوروا یم فہم ووا یم



۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟
 * بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .
 اما راست است که غوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟
 * قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟
 * شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

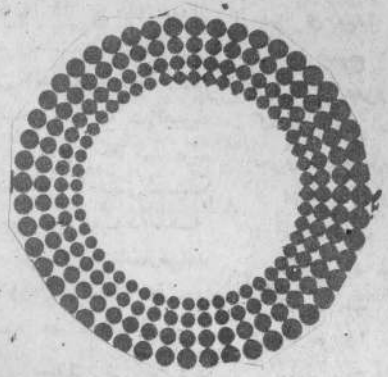
* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .
 چرا خواننده کان سیارون را به قفسر جوانان تشکیل میدهند ؟
 * مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟
 * خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .
 چرا سیارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟
 * مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟
 * یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر با اطفال به سینما میروند ؟
 * بخاطر یک فلم های تلویزیونی را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که هم اطفال به خواب میباشند .
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟
 * بچه های پوهنتون به خوبی در سبک پشان را ادا می خواهند داد .
 قصاب اغشا مهالده زورنا هست کسی را مهالده ؟
 * خودش قصاب را .

نتیجه پرسشها

با پاسخ گرفتیم

چرا در ستم برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟
 * پس در کوچه ها و جاده بیندازد .
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟
 * هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .
 چرا در مکرورپان هاجه ها همه با غولک میگردند و در پی شکار گجھک شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکنند ؟
 * بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .
 همسایه های مامعولاه کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟
 * شما انرا با احترام زیاد دوباره بپایا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟
 * خواننده به چاره .
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلویزیون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟
 * اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما کورکن این قبرستان را موشناسد ؟
 * کسانیکه می شناسند چی از دست شان میاید که ما بشناسیم .
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟
 * بخاطر یک زمین کروی است .
 علت آن چیست که میگویند میزمدور داریم ولی در میز مستطیل میشنند ؟
 * از دیاد چوکی !
 وقتی که آدم به تلویزیون مینماید چرا خوابش میرود ؟
 * هیچ در برابر تلویزیون بیدار ماند ه نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که ما مورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

خواندیم که:

شهرکش در خلوات ملاک به دنیا
 تر بخش نخست سرگذشت تهور
 جهانگشا خواندید که وی در شهر
 گش در خانواد ملاک به دنیا
 آمد. اما بنا بر استعداد که در
 دالعه علوم و فنون جنگی که
 داشت بیست و هفت سالگی از شاهان
 راه باز کرد و از آنجا به منصب
 سر لشکری و سپس به پایه پیک
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی
 را چگونه سپری نمود وی برداشت
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم
 که هرگز دین محمد (ص)
 را ترک مکن و پیوسته علمای
 دین را محترم بشمار و معام
 شرت با آنها دشمنان دینی
 را از یاد مبر و اگر میتوانی
 مسجد و مدرسه بساز و اما
 لیت را وقف مسجد و مدرسه
 بکن.

یکی از قایق که بعد از
 نمان نمانزده سالگی
 برای من اتفاق افتاد رفتن
 به سمرقند و ملاقات (امیر-
 کللال) بود (امیر کللال) بر-
 خلاف آنچه از نامش فهمیده
 می شود جز امرای نبوده بلکه
 در زمره عرفا به شمار می آمد
 و او را ((پیر)) می دانستند
 و پیوسته عده ای از مر-
 یدان در محضرش بودند
 و از وی استغاده می کردند.
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام
 ای نوشت و به من داد و گفت
 وقتی وارد سمرقند شدی
 این نامه را به نظر ((امیر-
 کللال)) برسان و او تو را به
 خوبی خواهد پذیرفت من
 به سمرقند رفتم و بعد از این
 که گرما به کسرم راه را
 از خود دور نمودم وارد محضر
 ((امیر کللال)) شدم و نامه
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ
 که اولین بار او را دیدم پیر-
 مردی بود قهری بسیار
 ساله دارای ریش بلند
 سفید اما چشم های درخشان
 و با محبت و بعد از این که
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند
 نظر دقیق به من که در
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق
 نشستیم ۲-۳۰ انداخت و
 گفت ای جوان بر خیز و کنار
 من بنشین تا من تو را بهتر
 ببینم من از ذیل مجلس بر-
 خاستم و خود را کمر ((پیر))
 رسانیدم و ((امیر کللال))
 گفت ای ((تیمور)) من اسم
 پدرت را شنیده ام اما او را
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))
 می گوید که تو تمام قرآن
 را از حفظ داری و شعر اکثر
 شعرا را نامدار عرب و عجم
 را میدانی گفتم بلی ای پیر
 طریقت خداوند حافظه
 این قوت را به من داده هر شعر
 را که یک بار بخوانم از
 حفظ می کنم ((امیر کللال))
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))
 چیزی میدانی؟
 تو ضیح: اعشى یکی از
 شعرای معروف عرب است
 که به خصوص منوچهر شاعر
 معروف فارسی زبان قسمتی
 از اشعار او را به نظم فارسی
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)
 پرسید برای چه نه خوانده
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت
 دارم.
 توضیح کلبه تشبیب از
 ریشه عربی شبید-شاید یعنی
 جوانی است و با شعاری
 اطلاق می شود که در آن شعرا
 زیبا می و جوانی را وصف
 میکنند.
 امیر کللال گفت تو که
 جوانی فاضل هستی نباید
 از غزل و تشبیب نفرت داشته
 باشی چون غزل و تشبیب
 وسیله ایست که شعرا بدان
 وسیله اسرار عرفان را بیان
 می نمایند و چشم و ابرو
 خال و می و ممشوق اصطلاح
 حائس است برای بیان اسرار
 عرفانی به طوری که فقط
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک
 از این کلبه ها ذره ای بخور
 و بقیه آنکاه دار و مس
 پیش بیسی می کنم که هفت
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو
 خواهد شد. وقتی ((امیر-
 کللال)) این پیش بینی را کرد
 هفتصد و پنجاه و دو سال
 از هجرت نبوی می گذشت
 و من تصور نمی کردم پیش
 گوئی او به حقیقت بیبوند
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))
 مردی است بزرگ و دارای
 کرامات و نبویه دستور او
 عمل کن و از هر کلبه ذره
 ای بخور و بقیه آنکاه دار
 من چنین کردم و امروز می
 فهمم که آن عارف سال خور-

تیمور

فهمند و نامحرم بدانها
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی
 از غزل های ((اعشى)) را خواند
 و بعد از خواندن غزل گفت
 تو که شعر عربی و فارسی
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ
 میکنی این غزل را که من خوا-
 نم تکرار کن و من بلافاصله
 آن ده بیت را تکرار کردم.
 پس از آن ((امیر کللال))
 خادم خود را طلبید و کلبه
 خواست. خادم رفت و بعد
 از چند دقیقه با یک ظرف پر
 از کلبه مرا جعت کرد.
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را
 از ظرف برداشت به من
 داد و گفت وقتی به ((کشی))

رده چیزهایی را پیش بینی
 می کرده و می فهمیده که من
 در آن موقع قادر به استنباط
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))
 گفت به حقیقت بیست و هفت
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم
 از یک استاد شمشیر بازی
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت
 کرد که بیاید و فن شمشیر-
 بازی عالی را به من بیاموزد.
 من تا آن موقع شمشیر میزد
 ولی نه آن طوریکه با پدر-
 شایده ((سمر طرخان)) در
 اولین روز مبارزه با من
 تعلیم کرد یک طناب دراز
 با خود آورد و دست راست
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک
 تو مانند کسی هستی که پیش
 از یک دست تپا زد و آن دست
 چپ می باشد. بعد برای رسم
 توضیح داد که در میدان جنگ
 یا در موقع مبارزه دو نفری
 حریف می کشند که دست
 راست خصم را که مسلح
 به شمشیر است از کمر بکنند
 یک ضربت نیزه یا سیر
 برای از کار انداختن دست
 راست کافی است و مردی
 که با دست راست شمشیر
 میزند بعد از این که دست
 راستش مجروح شد فرقی
 با مرد ندارد.
 وقتی به امارت رسیدم
 ((سمر طرخان)) پیر شده
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دور جوئی
 خود انتقام نگرتم زیرا پس
 از این که به امارت رسیدم
 فرمانروای شرق و غرب
 جهان شدم دشمنان دور
 جوئی که در آن عهد در نظرم
 بزرگ بودند طور حقیر
 شدند که شرم میگردم آن
 موجودات ناتوان و ذبون
 را مورد خشم قرار بدهم.
 انسان تا وقتی کوچک و نا-
 توان است دشمنان را بزرگ
 می بیند ولی بعد از این که
 بزرگ و توانا شود دشمنان
 قدیم طوری در نظرش حقیر
 جلوه من نماید که ننگ ندارد
 از آنها انتقام بگیرد.
 با اینکه جوان بودم و با
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سراینده
 اشعار مثنوی عقیده به
 آزادی مذاهب داشته و تمام
 مذاهب را محترم بشمرده و
 می گفته که هیچ مذهب بر
 منزه دیگری مزیت ندارد در
 صورتیکه من عقیده داشته
 و دارم که مذهب اسلام بر
 تر از مذاهب دیگر است
 است و این را منبای تعصب
 مذهبی نمی گویم بلکه
 از روی دلیل اظهار میکنم.
 دلیل من قوانین مذاهب
 اسلام است و اگر قوانین
 مذهب اسلام را با قوانین
 مذاهب موسوی و عیسوی
 مقایسه کنید معلوم خواهد
 شد که مذهب اسلام بر تراز
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر
 دنیا دیگر و لی از خواندن
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیب
 محمود شبستری لذت بردم و
 یا اینکه سر آینده اشعار
 ((گلشن راز)) شرحی هفت
 اما می بود. اشعارش را جابج
 به خدا و مبداء و ماد خیلی
 در من اثر کرد.
 من به قدری از خواندن
 ((گلشن راز)) لذت بردم که
 بعد از این که از ربا بیجان
 را به خون و آتش کشیدم
 از قتل عام سکنه ((شبستری))
 خود داری کردم زیرا سر-
 بند ((گلشن راز)) شبستری
 بود. روزی که من به
 ((شبستری)) رسیدم مردم از
 نیم جان گر ریخته بودند
 من چارچی فرستادم که چار
 بزنند که سکنه ((شبستری))
 مرا جعت نمایند و با آن هیا
 قول داده می شود که چار
 مال و ناموسشان در امان
 خواهد بود.
 مردم که امید نداشتند امیر
 شرق و غرب جهان و عده
 دروغ نپسندید مرا جعت کر-
 دند و وارد خانه های خود
 شدند من دستور دادم که
 سکنه شبستری را سر شماری
 نمایند و معلوم کنند که چند
 تن از مردان و زنان عشر
 شان با زها نزد سال بیشتر
 است و بعد از خاتمه سرشمار
 ری معلوم شد که در شبستری
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می
 می نمایند که پیش از پانزده
 سال دارند و من دستور
 دادم که به هر یک از آنها پنج
 مقال طلا بدهند و هیچکس
 هزار و پنجاه و پنج مقال
 طلا بین سکنه ((شبستری))
 تقسیم نشد.
 مردم احساس رانندگی
 من چرا آن زد را بین سکنه
 ((شبستری)) تقسیم نمودم و
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم
 زیرا عوام الناس استمداد
 ندارند که به نیت دانشمندان
 صیه می کند که هم در فکر

تیمور و اهل کاشان

دیگر نمیتوانست گوشت
 و بان خشک و خیار بخورد
 و دانه های انا را را بخورد
 و من خدمت گذشته او را
 فراموش نکردم و مستوری
 کافی برای پیش مقرر نمودم
 که مدام العمر به راحتی زنده
 می نماید. از آن گذشته
 من بعد از این که به امارت
 رسیدم هیچ یک از استادان
 و دوستان قدیم را فراموش
 نکردم و به همه یا مستوری
 دادم و با این که در قرآن
 نوشته است ((السن بالسن
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای
 دندان دندان بکشید و به
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر
 انداختن و شمشیر زدن و
 کشتی گرفتن را دو سنت
 میداشتم از تحصیل علم
 غافل نبودم. در آن موقع
 دو کتاب را که هر دو به زبان
 فارسی نوشته شده است
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیب
 جلال الدین روی و دیگری
 ((گلشن راز)) تا لیب شیخ
 محمود شبستری.
 هر دو کتاب شهر است و
 من از خواندن کتاب مثنوی
 خوشم نیامد و بر عکس از
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 لذت بردم علت نفرت من
 از کتاب مثنوی این بود که

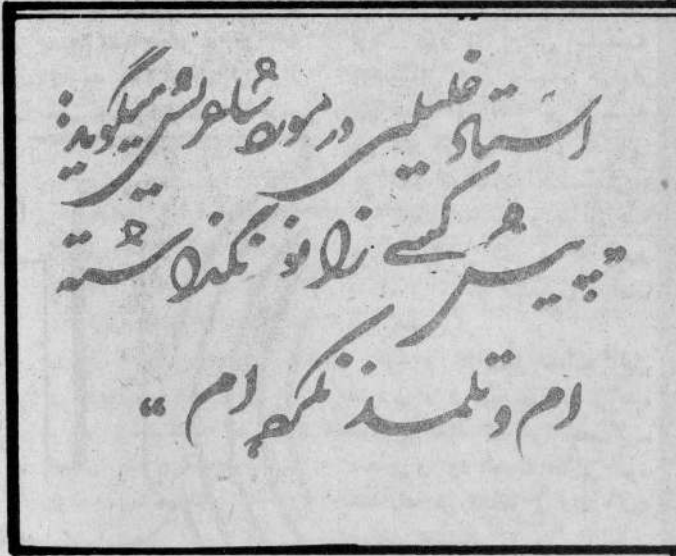
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه
 شده و از آخرت ذکری به
 میان نیامده است و تو گوئی
 که زنده می بعد از مرگ
 هیچ وجود ندارد. در قوا-
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط
 به آخرت است و گو چگترین
 توجه نسبت با هور دنیوی
 ننموده است و مثل این است
 برای عیسی این دنیا وجود
 نداشته است. ولی در قوا-
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم
 به دنیا توجه دقیق شده هم
 به آخرت و به مسلمین تو-
 صیه می کند که هم در فکر
 بقیه در صفحه (۱۷۹)

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :
نقش زشتی که من شدم مجبور
شدم در وزارت می ما مور
روزها رفته حاضر می دادم
تاسر شام نوآوری دادم
کیست ما مور اختیار فروش
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



دسیسه ای که برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای وزیر صا حب را در شور ش قوم صافی کشانیده بودند ، من و استاد یکسا لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه شب) رانو شده بود که در قسمت از آن آمده است :
شد پنجم ماه خسته به زندان فتاده ام
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی
برادر استاد ادا مه میدهد :

((پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه ما در قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند هار آمده استلا قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانم و جهان داند
دزین قضیه ندارم د گردلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ، استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بمجلس منشی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ، مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار - ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید که مقابل من در شور ابرخیزد بعد از آن محلهما شرمیون نوال به خان آمده گفت : ((شما خیلی خسته شده اید به هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر بروید))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم بن علمای بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خود را معالجه کردم... بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار غربت باقی سالها ای عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل نبود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری چیارک بی اگر اینجا رسی
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسه های خیر ، اما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از دوران غربت پیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ، علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده چاپ پیدا شت که امید واردیم مقامات مسوول به چاپ و تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان اکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسندگان بین المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری اکادمی تاریخ افغانستان بود .

ست به مجرد دیدن ما از جا پیش بلند شد ، هشتی اوسکه - های را که بازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا دستان خود به جیب های ساگدا شته ما را رخت نمود ؛ چند روز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمنشی حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صا حب عبدالرحیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه و بالا امرا ب فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت مسوول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله - کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان (وزیر صا حب ماما یم) بود . در زمان صدرا تها شمشخان او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خان استاد رفتم . استاد برای ششم گفت که از چند روز به ایسن طرف خانها تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه تکتک شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یکصاحب منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز وزیر صا حب عبدالرحیم خان ماما یم هم زندانی شده بود .



شماره (۱) نایب‌الاربعه الرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی که به خلیلی بگوئیم: شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب‌الله خان و عثمان ج) صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند. خلیلی! بدیلت ندیده زهان خلیلی! امثال نچیده ز مین درو دی زهند و کش شیرزاد تراباد تا پشت عرش برین

شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا شد. در شخصیت او خلیلی شاعر، خلیلی صوفی، خلیلی عاشق، خلیلی مجدد، بسند، خلیلی ژورنالست، خلیلی محقق، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند همزمان تبلور یافته است. از دیدگاه قصایه‌ش او رامیتوان فرخی دوران مانامید و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی‌های شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و داستانی بایزید تا سیرات روحانیت حضرت مولانادر شخصیت او دیده میشود.

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنا در شمسو- زنده ترین ناله‌ها را سر داده میگوید: ناله‌خار کن افگند بیساده وطن و طنا و وطنسار و وطنسار و وطنسار استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین - سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند. جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند در ناله‌های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواجہ ابن سعید ابوالخیر را میبینم که میگوید:

الهی اشک جیشی سوز آهی
فروزان خاطر یزدوشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید
کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری بر تائید همین گفته، از او میخوانیم: پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن
افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن
کم شد شرر از برق شعله ی تو ای زن
بستند به بازوی تو ای تو ای زن
زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته‌های قصار معر فسی کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این فرزانه مرد قلمرو شعر، ادبیات، تاریخ و تحقیق زمینه های پژوهش و گواوش را در آنا او مهیا سازند. جادارد

له درد خجسته خلاصی می آمانیای
لرخه دوام و کوری ترخو د لاس
کرخت والی بیخی له منخه لای
شی
که خو کاله د لاس به کرخت
والی اخته یاست نیایی د لاس
کار کول بیرته به لومرنی حالت
غیر ممکن وی. دیر کسان چی
دو اوو لاسوله درد خجسته رزخ
وری بنه به وی چی یولاسس
عملیات کری که بنه نتیجه یی
تر لاسه کره - بل لاس دی هم
د جراح لاس تهور کری

د لاس و تا خواله ...

۲۳۰ مخ پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د
جراحی له همدی عمل وروسته
یی له دی چی د لاس قدرت او
یا کار کول یی تغییر موندلی دی

منجی مور...

بقیاض صفحہ ۴۱

بعضی از مسایل غامض
حکمت را برایم حل نمود.
وقتی به هیجده سالگی رسیدم
پدرم تمام کارهای خود
را به من واگذار کرد و گو شد
نشیننی اختیار نمود و بقیه
عمر را به عبادت گذرانید.
ولی من برای این که بتوانم
بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج
به کاری داشتم لذا تصمیم
گرفتم که وارد خدمت یکی
از امرای ما و راء النهر
شوم.

راهپیمایی مرتب‌بار

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای ایدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل‌توجهی است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. این باره ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجه‌های بالاتری تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوئی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار می‌رفت که مرزهای ایدس در آنجا راه نیافته بود. اما به بختا نه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل می‌دهد.)

تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا هم‌راه با ویروس ایدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسف که اکثریت آنها بعد از چند روز و یا ماه چشم از جهان بسته‌اند. تا اوایل سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به ایدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌های تدویر کنونی نسبتاً برای مادران حامله کمک بزرگی نموده است.

بیشتر از ۲۰ فیصد بزرگسالان مبتلا به ایدس می‌شوند.

در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا بیشتر از ۲۰ فیصد بزرگسالان مبتلا به ایدس می‌شوند.

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (ایدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس (ایدس) به راهپیمایی شوم خود بیش در سیاره ما ادامه می‌دهد. هیچ‌قدر نمی‌توانستند نتوانسته‌اند آن را متوقف سازند و نه سطح دریاها و نه مرز دولت‌ها. به حال قبلاً از هم‌فکار آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده‌اند. با وجود تلاش‌های همیشه‌گی حکومت‌های آفریقای غربی از انتشار مرض ایدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه می‌دهد. شیوع ویروس ایدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) بیش از ۲۰ فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به ایدس می‌باشند. در شهر هایکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار استخر قبلاً تصور می‌رفت که ایمنی ایدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که ایمنی مرض کشنده تقریباً در سراسر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گمراهی در حال حاضر از شهرها به دهات و جا بیکه بیشتر پس نفوس این کشورها به سر می‌برند. انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا سال جنسی بوده. علاوه بر آن ایدس می‌تواند از تناسلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث عامل مسامحه‌آمیز و سهل‌انگاری انتقال این ویروس می‌گردند.

آینده صمیم و خطرناک:

منبع: مجله «دور» (ژانویه ۱۹۸۵)

ایدس و حساس‌ترین مردم قرن بیستم

رسم و عادت
دانش‌پژدین
تحت سوال قرار
گرفته است

آینده صمیم و خطرناک:

بارنخست سیاهپوستان به ارزش نفت پی بردند

نخستین چاه نفت به وسیله چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دستشوند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تا کنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کنده نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعداً چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت سپردند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی بجهت دور صفحه (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



رقچهای پیاوچای سبز

طبقات پاکف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با نمک پخته و به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عسل اکسید پز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید پز شدن است. احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای لوله شده را از دستگیره میسازند و اینها را دوباره در ماشین ما لشی ولو فرستاده و عمل ما لشی ولو تکرار میکنند. سپس چای تخمیر مینمایند و به این منظور برگ چای لوله شده را به اتاق تخمیر میبرند (هوای اتاق تخمیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند. و این عمل را بطور آن فوق العاده زیاد میسازند (سپس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا تنخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شده، بعد از آنکه این دو تعیین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن، نازک و لطیف بودن برگها را به یک یا دو روشی و ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چای ددغو (وزر لرونکو سایبرایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خانه را الوزی مگردقیقه نیته به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبرایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چای دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چای دسایبرایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چای به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبرایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چای ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چای به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

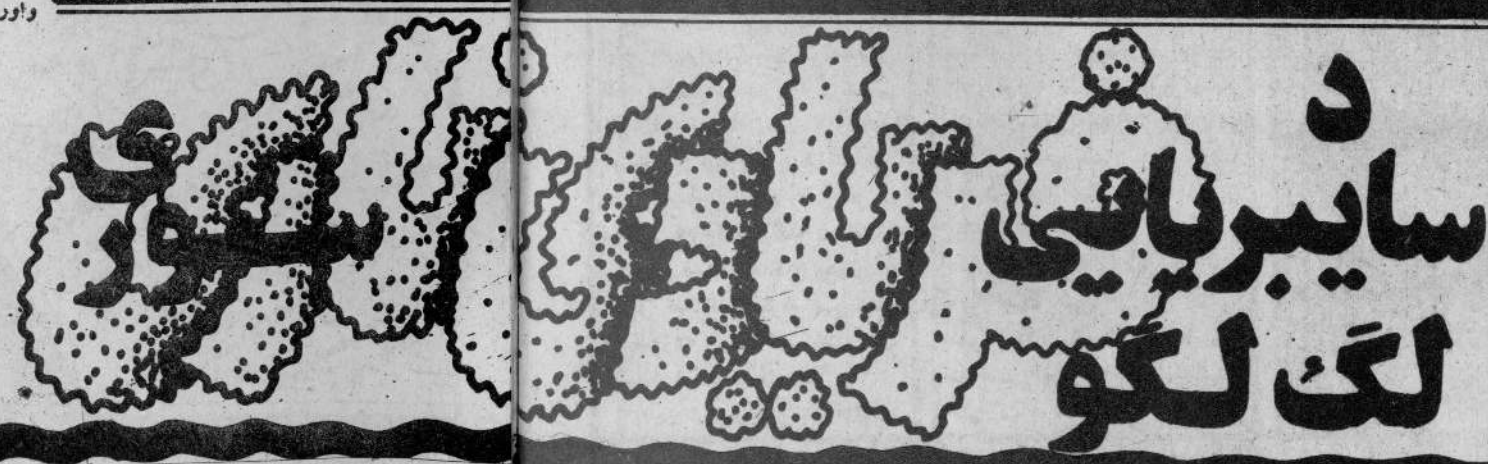
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زړه پوری او مناسب خای پیدا کړی. د طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و. س. وی چای نظر لری چای ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چای به دی وروستی و وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به پاکه کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسمی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړیشتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول به (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دیابا- کپور به جهیل کی وهولید. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواوونه مهاجرت کړی دی. خیرنی بنشی چای سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کړی دی. سایبرایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه دملی پارک به مشرتابه باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به پاکه کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسمی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړیشتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستان د ایالت د کیولادیو به ملی پارک کی چای کو م استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چای دله اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبرایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

د وړکړی دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبرایی لک لکانو د راتگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به (سره کتاب) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبرایی لک لکان پاتی دی. سایبرایی لک لک به هند کی (واورین ډوله غاړی) به نامه یادوی. د کیولا دیوسیمه یو وخت دیبهرت پوز د شپزاده ښکار خای و. وایی چای هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. (د اشراقی ښکارونو) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندی اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چای هلته هم سایبرایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی د لومړی خل لپاره به نولسمه پیړی کی د دوونو انکیزانو

نن په تموله نری کی ۱۲۰۰ سایبرایی لک لکانو پاتی دی



خوراها رو لاتراونه بوي، همد اولان
 په لټولونکي سرگردانه دي. په هغه
 خلک چي دلته ژوند کوي، محبب او بر
 يې خوږوبه يې، يولي خلک يې دلته
 د خپلو رخصتيونو تيرولو لپاره راسي کول
 ارامه بڼه کيږي او يولي هم محبب او
 نرېب شيان وي؟ خو هغه خوږه يادونې
 نه کوي. (۱۰)

گوښته له غاښ سره اړه پيښه کول
 چي (۱۱) عدلي بونډون چي ماتېږي او
 هغه وچ چي کوښنه له دي بونډون
 بيرته دي، نو يې چي پيښه کول
 دي چي هغه نه زور لري او يولي
 تر څنگه ودرېد، نو هغه محبب او
 نرېب دي. هغه له وروني خپل لپاره چار
 ليدلې، هغه له وروني خپل لپاره چار
 چايرې وکړل او د دي، هه خاطر يې له دي
 ادبي هغه نيسي، خپه بيگانه او
 هغسې څارنې باي تر ليدلې، وروسته
 خپران باي نو.

خاترنه

د (۲۵) مخ پاتې
 بوښته يې ترې وکړه چي کله به واده ور
 شه وکړي، نجلی به مهربانه بزغ ووتنه
 وکل (۱)

(۱) څنگه وکولاي شم تا سره واده ونه
 بڼم، ښه به دا وي چي سره غم لسه
 دي نه چي بل چا سره يې واده وشي،
 خو ته زما په غمونو باندې پوهېږي (۲۰۰۰)

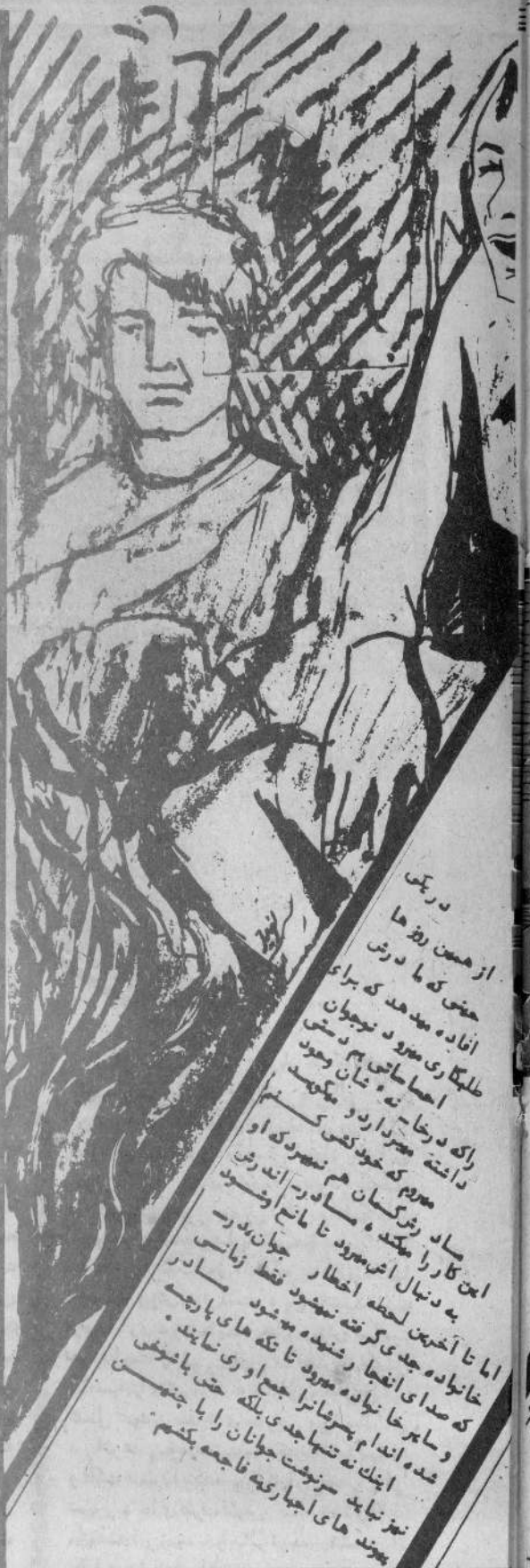
کوښنه له غاښ سره نکړو چي دکس غم
 لپاره هېڅ دليل نشته، کله بل وخت
 يې دا خبره کړي وايي، نو ما به د دي پار
 يې ارزښته گڼلې وايي، خو اوږس يې پيښه
 کړاې، سره هرخته وخت.

مخې يادونه يې يې، ويښولې او
 يې دور يې تر ناخپلې شعلي خپولس،
 هلته د محبت تر شا پوتې شي، بنگاره شوا او
 د ملاشيا سره تيره غرونه تر غزه کيدل،
 گوښته په داسي حال کي چي له داري
 ريزيدنه، خپل لاس يې لمراد اخښه
 د دي لپاره چايرې وکړي چي خلک د ده وړلو
 لپاره، د ده د مخين د وړولو لپاره،
 راغلي وو، وروسته بيا ناخپه يې ستړي
 قومي د دي په خاطر تا ورتاوکي چي همو
 خلکوران له ده څخه لري کړي (۲۰۰۰)

خو کله چي گوښته د يوه سرې غږولو
 ريد، رايه حال شو، دي دخوب له تشنه
 کښته واليدلې او په څنگه پروت وو، سر يې
 ووت په کوټه کي ولاړ وواوله ده، نه پسي
 د چاي خپلو غوښته کوله، له دي چي
 په خوب کي پار شوي وو، لاتراونه هم پور
 پيښه.

گوښته په داسي حال کي چي برخيل
 خاي ناست وو، د چاي بياله يې په لاس کي
 نيولې او په تره تره يې چاي چيښه، دي
 له يو بويدي وو، خان يې خور يده، گوښ
 يې تر ليدې، د ده يوه بله بياله چاي
 هم وڅښه تر څو خان ښه اخيښه کړي.

کله چي هغه سرې بويانې دور لستو
 لپاره پياوړي، گوښته د دغه خاي د شاي
 ريڅي په هڅه بوښته وکړه، سر يې بوښته
 وکل چي: ((دغه گڼي خلکو لکه زما په
 شان هچيښ پيښي ليدلې دي، خو
 لکه ستاسو په شان د چار خلکو ته تر هغو
 چي په خپلو بترگو يې ژبه ونسي، مله لوي
 ښکاري، نو زه دلته صحبت ظلمونه او
 پدې دي داسي چي دمخيد له ده ښه
 څخه د زنگه وهلو غوښت، راپورته شوي دي،
 يولي خلک وايي چي هېوادت کوونکي د
 راد او د خپلو ويراچان واده په مړينو کي
 برخه اخلي، راد ايې په زور له هغه سره
 گوښه کړي وه، په داسي حال کي چي
 برخي يې بل خوک گران وو، د دي لپاره
 يوه وږ مخکي راجا يولي خلک پلورلې وو
 تر څو د هغسې عاشق ووږي، د هغسوي
 ترواده وروسته له غرونو خطرناکه ترفان
 راجگ شو، يوه ونه يې له رېښو څخه را
 وايښته او پر گڼ کوونکو را و لويه، راد
 او راجا داري هره شول.



نغمه همد

د (۲۶) مخ پاتې
 دهغه تر کي ما کړي چي له ده سره
 اورېدو چي دهان خپله را کړي، هغه
 پستو يې څنگه ده چي پستو يې
 را په خدمت کړي، کله چي هغه
 له گروږ سره مندي وکړي، نو د هغسې
 درلوده اموږ چي پدې گروږ يې
 ولاړ، په هغه تره خپل غوښت
 کړي، نو داسي څنگه لري چي
 هغه سره انجان په وړاندي پورې
 هغه سره انجان پورې چي
 پورې چي د هغه سره انجان پورې
 استغفار چي د هغه سره انجان پورې

هماد نيسي

د (۲۶) مخ پاتې
 داسي د پورې پاتې شته چي
 لري او د پورې پاتې شته چي
 ما، له يوه مخه
 هغه سره انجان پورې چي
 په دي پورې پاتې شته چي
 د هغه سره انجان پورې چي
 اړخه وکړي، نو د هغه سره
 ستان په يوه پاتې شته چي
 ستان په يوه پاتې شته چي
 پدې دي داسي چي دمخيد له ده ښه
 څخه د زنگه وهلو غوښت، راپورته شوي دي،
 يولي خلک وايي چي هېوادت کوونکي د
 راد او د خپلو ويراچان واده په مړينو کي
 برخه اخلي، راد ايې په زور له هغه سره
 گوښه کړي وه، په داسي حال کي چي
 برخي يې بل خوک گران وو، د دي لپاره
 يوه وږ مخکي راجا يولي خلک پلورلې وو
 تر څو د هغسې عاشق ووږي، د هغسوي
 ترواده وروسته له غرونو خطرناکه ترفان
 راجگ شو، يوه ونه يې له رېښو څخه را
 وايښته او پر گڼ کوونکو را و لويه، راد
 او راجا داري هره شول.

خوشبو مار خطرناک

قاتل قاتل

و باز شمع قاتل

وي تازه از زندان رها شده بود و فقط
 زباختان به طرف خانه اش سرعت داشتند
 چرا رفتی به طرف خانه اش سرعت داشتند
 دراز ساخت، شاهد حادثه قتل شده
 قتل رسیده تولا، مرتکب قتل شده
 بود و به موجب آن زندانی بود
 و پس متحول برای

کرتن انتقام منتظر فرصت بود و امروزتسا
 نسبت قاتل پدرش را در این ساحه کبر آورد
 و به قتل برساند و قاتلخانه در نتیجه قتل
 با شندار توسط وی رهبری گناهی کشیده
 شده و یکی از اسیران خازندوی کت که این
 دو خانوادده که با هم کینه و عداوت پیدا کرده
 دند و تمسم دارند که باز هم خون راسا
 خون بپوشند و خدا کند که درین قضیه و
 وساطت کند و کینه را از دل اعضای این
 خانوادده برون بیاورد تا حیوانی دیگری به
 قتل نرسد.

از اردواج های اجباری همیشه خاطر
 های تلخ حتی خوشی در رابطه با ازدواج
 اجباری نیز می تواند فاجعه ای به بار آورد
 به فرزند هوده - اله اش توصیه
 کرد تا وی ایکن از دختران اقا پیش
 را که در خوردی به نام وی بود ببرد
 پسک دوسه روز پس از خوشی
 خوشی میباید که اگر آن دختر
 مادرش میگوید که آنرا در خدمت
 راپایان نماید، کردید خوشی
 را بیشتر دوست دارد
 احساس میکند که جان
 بسری فرزندش نیز
 سپهر است.

از همین روزها
 حسی که ما در
 افاده میدهد که برای
 طلبگاری مهرود نوجوان
 احساساتی هم دشتی
 احساساتی هم دشتی
 نه، تان و چون
 را که در رخا
 داشته مهر دار دو مکونند
 مهرود هم مهرود که او
 این کار را میکند و مادر
 به دنبال اش مهرود تا مانع شود
 اما تا آخرین لحظه
 خانوادده جدی گرفته نمیشود
 که صدای انفجار مهرود تا تکه های پارچه
 و سایر خا نیوده مهرود جمع او وی نماند
 شده اندام پسرش را جمع او وی نماند
 اینک نه تنها جدی بلکه حتی با خوشی
 نیز نباید سزوت حیوانات را با جنون
 بزند های اجباری که فاجعه بکشم

از

خوشبو مار خطرناک

قاتل قاتل

و باز شمع قاتل

۲۵ مدال طلا و قهرمانی

ورزش جوانان

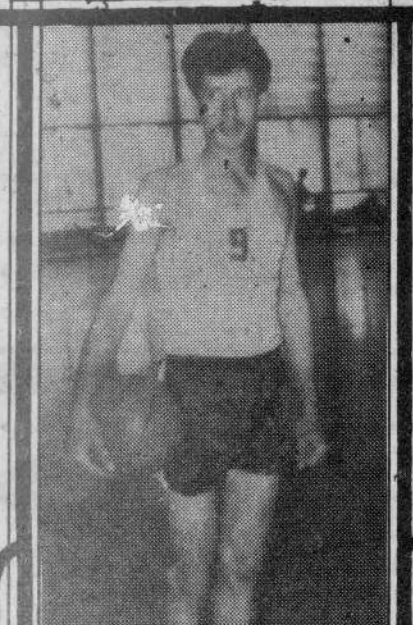
تکواندو

دفاع و حمله

مدحی با عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

از آنجمله ورزشکاران جوانی که در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شدند.

محمد الله بیشتر روی صفات تکی و اخلاقی ورزشی ورزشکاران تاکید مینماید و میگوید که: ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم بقیه در صفحه (۷۱)



باسکتبال ورزشی زیبا و اجتماعی است که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت. در این ورزش ها شبیهت هیت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی تخنیک های حمله میباشد که در این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به صرفت قابل ملاحظه ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمیع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال محمد الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد. در خشان ترین چهره های باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به مقام شایسته ترین ورزشکار روی این صفحه به آشنایی می نمائیم.

محمد الله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خوبهرا

تواضع بازگرم تو اصرح

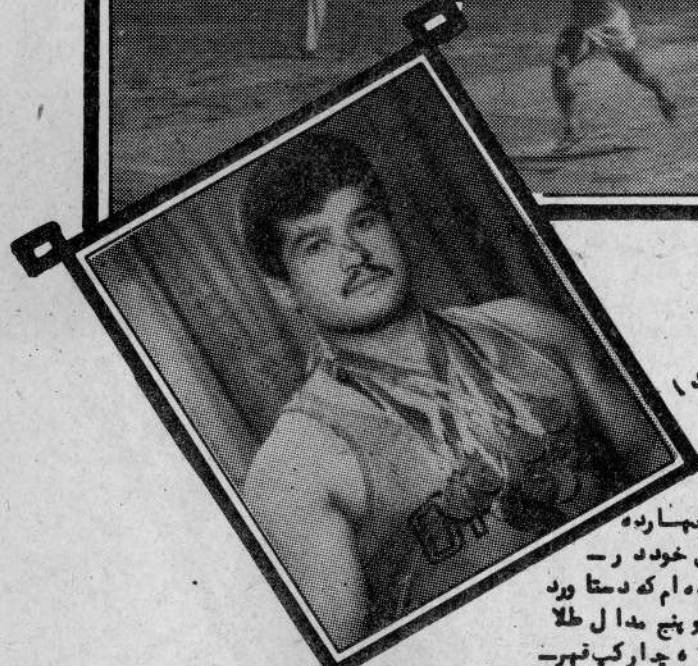
محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خوبهرا در این رشته تحت رهنمایی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جینا ستیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد.

محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو موارند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشی است که احساس تنگی به خصوصیت های ویژه می انسانی چسبند. بقیه در صفحه (۸۴)



تیم کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیت های ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلم و یک دیپلم با احترام و شایسته از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیه میباشد.

وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید:

در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلاً در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلم از فدراسیون اتلتیک خفیه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم.

از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید حرف را به چی چسبزی مشابه فکر میکنید گفت:

اتلتیک خفیه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

البته این ورزش را میتوان به شایسته ترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتیوای جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروه خوبی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکریم "مزی" است که در کشور ما عضو تیم ملی و ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره می براننده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:

از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جینا ستیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتیم تا هم سطح با این رشته اتلتیک خفیه را نیز دنبال کنم. روی این ملاحظه به تمرینات خویش در این رشته آغاز نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروه خویش به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعداً به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید.

در مسابقات به سخنانش ادامه میدهد:

ورزش اتلتیک خفیه که تنگی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و سرخشی گامدار و دوشی است به نام "گل سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدالی را در نزد ورزشکار میسر میکند که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

بکویس که سیاوون چکونه باشت؟

زوغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و ظرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

صفحه معلم ساپنس لیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها، کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در حد میباشد. که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین، عامل مهم از زرش و مرغوبیت در چای است. ولی بهترین و قیمت ترین چای چای است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا پسته، قند اسید گالیک، اسید گالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاورد (تازه) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶-۱.۷ درصد) و در چای سیاه (۱.۸-۲.۵ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ و چای سیاه ۳.۲-

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیادی از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میرود. پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند، برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارچ میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در نیمه سینی های فلزی که روی شعله های هیزم قرار دارد،

کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سباوون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصاً آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

نظراً بتدانش آموزان ایسه زوغونه :

دیاندانش آموز صنف یازدهم: مجله سباوون واقعا "مجله ستودنیست. و اما از آن چه که در آن خود شمع نمی آید، عکس های پیش از حد ستاره های علمی خارجی به خصوص هند یست. واقعا که مساجد خود کش و بیگانه پرست) استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فریاد رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

الفشین : صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شما مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحاه ته !**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخواه رسند میشویم.

نوشین : سباوون راهیستون به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فریاد رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های ویدئو فیلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فیلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها و ویدئو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روانی و از سوی دیگر از راه های غیر معقول به دست می آورد.

باید بس به یک بحران تبدیل گردیده است. بحرانی که به صورت تدریجی انکشاف یافته و جنگ آرام است. و مقامات بیمارستانها و طولانی را بیاد می آورد که امکانات بستر نمودن بیماران دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیساران داخل بسترهای مرئی (ایدس) تشکیل میدهد. با مرگ اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرئی های مبتلا به (اوبیا) و غیره رفاهاترا ن جبارا به شفاخانه ها نمیفرستند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

بناقده ر به آنها توجه نشود. در بسیاری بیمارستانها مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است. و مقامات بیمارستانها و طولانی را بیاد می آورد که امکانات بستر نمودن بیماران دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیساران داخل بسترهای مرئی (ایدس) تشکیل میدهد. با مرگ اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرئی های مبتلا به (اوبیا) و غیره رفاهاترا ن جبارا به شفاخانه ها نمیفرستند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

قصص اقران

بخمه از صفحه (۵۲)

پامپمی مرکبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم. ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند. زیر مبارزه و سیخ علیه مرئی ایدس باعث گردیده است که تعداد امراض دیگر تقریباً فرا موش گردد.

سپاوون کودکان

عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزد مویش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- مویش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .



۳- عروسی شام همان روز بود . موکمیکه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رونموده گفت .

۴- برو و کسی هوا خوری کن تا دو مظل کاملا سر حال بود . آهنگهای مقبولی بشود بخوانی . قرامویش تگن که نزد یکی های شام حتما بر گردی .

۵- بهار از مویش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگنارد تا بر او سوار شود . در باغ بهار مستو به بهار وعده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به مظل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین اثنا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . موکمیکه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رونموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال مویش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مظل عروسی آغاز میشد . بهار با نا را حتی گفت : چی تصادف بدی وعده خلا فی چقه ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دختر ک را کک کنم . او نیا بد سرگردان و بی سرنوشته باشد . او ، یک فکر خوب...!!



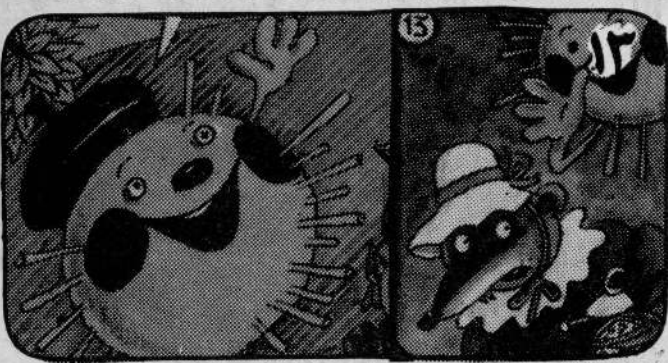
۹- احدین اثنا مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با یه آفتاب غروب کند و مظل شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بتمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صلاد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صلاد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره



مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .
 آخرام میفامی که مادر مرده
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده
 چی غم استم وای ده چی غم
 زن با صو شیوه گپ خوده
 ادامه داد . آخرام ، هله که
 امشو نوکریستم ، هله که
 اضافه کاری دارم مجم که فلان
 جای میرم ، مجم بیستان جای
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون
 داره ومه خیرام نغلم .
 با ای گیش تکان خوردم به
 خود آدم و طرفش سیل گدم ،
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :
 و آخرم به خاطر اضافه کاری
 شوهرت خودت اضافه بیست
 شدی . ديلم به جای خنده
 گریان گده ، آاا ، او او او)
 چون دل بسیار نازک دارم صی
 که میبینم کسی گریه می کنه
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم
 و شروع به گریه میکنم کا ملا
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی
 گریه می کنه نسبت به نفر اول
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه
 گریانه سرمیته ، گریه به
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که
 چگونه کنم - همی هرکس که
 مره میبینه به زور خوده
 همصحبتم میسازه شاید گپ
 خواهر خوانده هاجراس با شه
 که میگویند (قواریت آجزک
 مالوم میشه) او روز ده غم
 امتحان که کلگی چقدر نقل
 کدن و امامه نتانیستم از او
 مستفید شوم سوار سرویس
 شد م که ده پالویم یک زن
 شیشته اول ساته پرسان گد
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .
 به بی حوصله گی گفتم - وی
 ندارم دیگه . گفت : از اول
 نداشتی ، گفتم ، نی !
 از اول داشتم - گفت : خی
 حالی چرا نداری ؟
 گفتم : ساتم ایستاده شه
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :
 یانی که ده دستت میکدی .
 گفتم : نی - خی ده پایم
 میکدم .
 خاله جان ! بانیا .
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش



تأثیر نگاه حافظروایی

در مجلس صحبت از تأثیر نگاه بود .
 یکی از حاضرین گفت :
 من شخصی رامی شنا سم
 که روزی در یکی از جنگل های
 افریقا با شیری روبه رو شد
 و همینکه چشمش رابه چشم
 شیر دوخت ، شیر پیشروی
 پای او زانو زد .
 همه گفتند : آقا عجیب است
 باید چنین شخص را دید که
 حالا کجاست ؟
 او جواب داد :
 داخل شکم شیر !

نکته های نیشدار

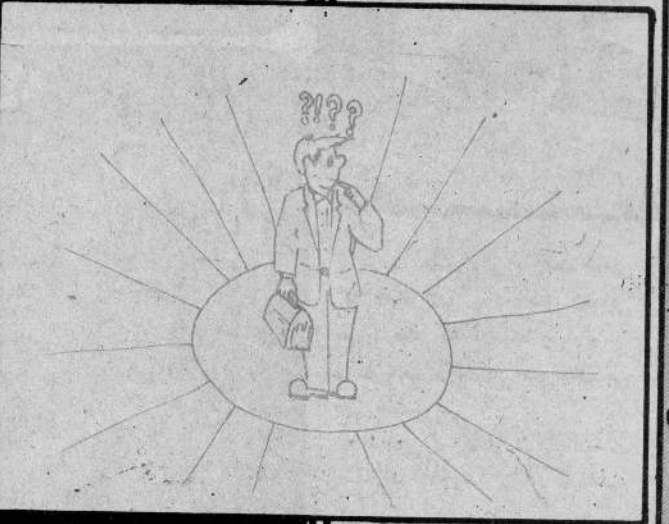
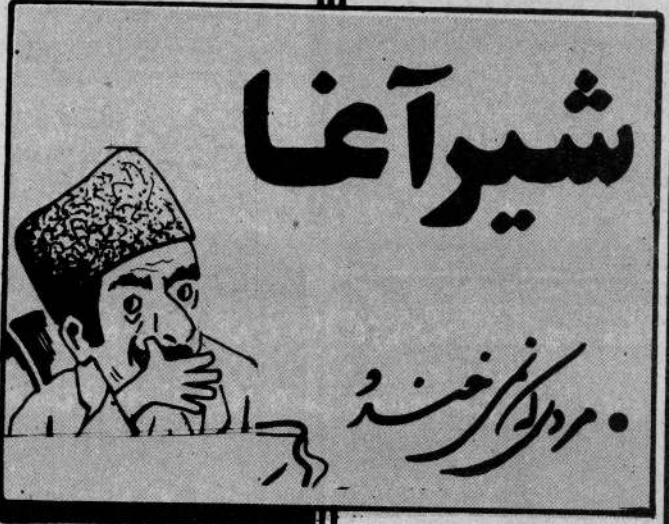
- مرگ مامور - تمدید معاینات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را (بوتل؟!) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قاعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

تفسیر

دولافوک باهم صحبت
 میکردند .
 اولی - من آنقدر زبان
 انگلیسی را میدانم که هیچکس
 نیداند .
 دومی - پس بگو که گوسفند
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟
 اولی - گوسفند را خسو
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی
 میگویند .
 ارسالی حکمت الله ناظمی
 کارمند شاورالی کابل .

میان توره اطلابی

- گاهی یک چیز معادل همه چیز میشود .
- خوئی از بزرگان در خانه کوچک میشوند .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیرند .
- تاز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف میزنند .
- فرور ریاست و سقوط دیانت است .
- شریک حد اقل یک سر دارد .
- سهل و اتفاق قطره هاست .
- دلبری کار خولههاست .
- دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو - کش خنده کرده اند .



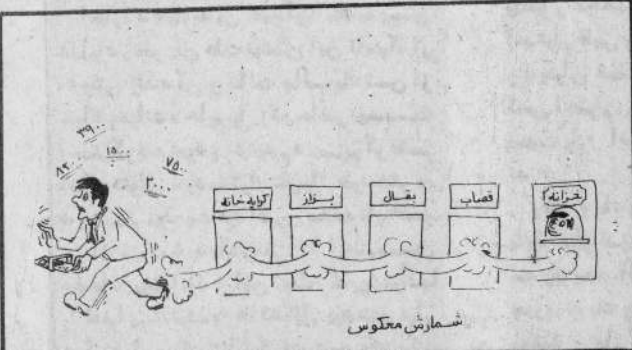
لطفاً دفعتم

تخلید
 چون فوهای وحشی
 چند مصنفی ...
 گرفتند تا روزی معلم خود را
 عصبانی بسازند یکی از آن ها
 بدون مقدمه گفت :
 معلم صاحب ! این راست
 است که پدر شما جوپان
 خوکهای وحشی بود ؟
 معلم بدون مطلق گفت :
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .
 متأسف هستم که فعلاً این
 وظیفه را از او به ارث برده ام
 و همین اکنون مشغول این کار
 هستم .
 ارسالی ذمیه کوهستانی
 کورک : پدر جان میخواهم
 معامله پر منفعتی برای شما
 انجام بدم !
 پدر : چطور ؟
 کورک : میدانید که در
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی
 رانشان میدهند که صدملیون
 فرانک خرج فلبرداری آن شده
 است !
 پدر : وبعد چی ؟
 کورک : وبعد اینکه شما دو
 فرانک به من بدهید من میروم
 آن را تماشا میکنم وبعد میایم
 و داستانی راکه صد ملیون
 افراک ارزش دارد برای شما
 حکایت میکنم .
 ارسالی فریبه ورسته

بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره
 د مامور به کورگی خردی با یسکل
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی
 بی له تیلو زورور دی با یسکل
 آشپز باشی



کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شی .
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښو شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه پوښتوگراره له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟
 هغه بی له خنده ورته وویل :
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .
 بیایی ورخنی وپوښتل :
 - پوزه دخه له پاره ده ؟
 هونبیار ورته وویل :
 - ددی له پاره ده چی عینکی ورباندی تینگی شی .
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

دبریتو وینستان



اختر گل چی تنخسواه
 واخیستل نویه منده دمنهوی
 به لور وخوا غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :
 - کیلو په خوه ؟
 - ۱۳۰۰ افغانی !
 - دخدای دپاره ! ترخنا مه نلری ؟
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .
 ده .
 (د... غوښی کیلو . ۱۳۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟
 - شته خو ویده ده .
 - نه راو یشیږی ؟
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتو د وینستانو یو و ینسته شکوم .
 ترنگ ...
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .
 - هو واله نه راو یشیږی .
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکې همدا ښار وا لی دبریتو یو و ینسته وشکوه ، هغه و ینس نه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و ینسته تری وشکوه . خسو ښاروا لی و ینسه نه شوه .
 خالی کڅوړه لالهانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و ینسته په خای دو و ینستان دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوریدو اوخپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاړوچه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو وینستان و شکوی .

دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه . نوی له شکه په دوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

گرانو لوستونکو به ضرور درادیدو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوریدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کسې په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کړو .
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای اکساید ، دبیریت او دجایبیریل دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوبنتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره بوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

محبیت او میننی خخه اخیستل شوی دی . خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کسیری . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیسری یوی ډی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

قصه خانه خودما

آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامگذاری و حتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه در همین مجله خود مابفرستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما میتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودارم آخر چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نخفت یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چیس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که میبینت کتابهای خود و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود به نراحق بازی میثی. به خیالم که از همی بجله خواندن و فاول خواندن تهر - نیستی؟ چرا ده نم امتحان و فاکولت نمیثی؟ مکتبه خود خوب ده به سخندی ختم گدی (-) نتیجه همی که به فاکولت طبع نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و حتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیکرد: آخر به خود دشمنت نیستی به خیرت گپ میزنم. و حتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خویش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگرم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میداد - هد: "زیاد زبان نکو و مره عقل مباد نتش. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همینش ها و خواهر خوانده هایم زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی هیرای کسی مخالف هسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: نم تقسیم نیستی.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست نم کله دلیل بشنود غوغم خشک میفمرد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از برون دا - شته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش عکس های بوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که هیرای کسی تار میدانی؟ به میگرم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف هسوی و خانه جارو زرب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صنفهای هسوی هفت بالا - نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکه. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانهس و هسور بخوره خوار خواندیم اینو که غرور - خواندیم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست و خاک به سر آینه خوار خوانده بازی و صنف بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت و اینکه بهترین هسوسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

اما چیزی که مراد من حال بیفترسی آزاردهنده و آذیننده است. نسخه اخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هسوم انهم با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگرم یا نیگرم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان دادم نمیتوانم مابن بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت هسانه بلکه زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که بسه روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

دفاع و



بخه از صعه ٦١

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتوک های چون شوت و دربیله و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای جزئیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر یوال در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

تست

بته از صعه ٧٧

(٦) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرد. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک ننمایید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

(٧) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید بگردان چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنابراین حرق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشد و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

(٨) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و بسه همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانی صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدودی یاد ی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگردید.

مزارحه

بقیه از صفحه (۶۷)

امتحان می می می می می می می می می می
امتحان می که مره به یساد
صحنه امتحان انداخت
اشکهایم سرا زیر شد و از او

مرحله که امباقش ییادش میامد، حق حق اش بلند میشد تاوختی که گریه ما بسیار، بسیار بلند شده بود یک دختر میان سال که ده بالوی چوکی ما ایستاده بود از بالای خود پرسان که وی اینها چرا گریه میکنند؟ (شاید بالای شما هم گذشته باشه، وختی کسی علت گریه آدمه پرسان میکنه، گریه آدم دو برابر میشه صدای حق حق زدن ما هم بلند شدن زن که ده چوکی پیشروی ماشیشه بود مالوم میشد که تمام گیهای مازه پوره نشنیده بود رویش دوز داده به نفری که سوال که بود گفت:

بیچاره شوهرایشان به بهانه نوکری واضافه کار خانه نیامد و دیگه زن گرفته که مسکینک ها خبر ندارند! گریانوک اولی اصلی که د

زخمپایش نمک پاشیده شده گریه اش به های های بدل شد و گریانوک دوم یا نا حق که مه بودم به خاطر ای دروغ شاخدار زن پیشروی گریه بلندتر شد اما ... خیر ببینه نگران که با صدا کندن ((سرك نانوایی کس تا نمیشه مره ازماتمداری و گریه های ناحق خلاصی که به تیزی از جایم پریشم و خوده ده بایدان رسانم ده حالیکه سر و پس ایستاده بود یکبار دیگه به چوکی ماتمزد خود سیل گدم دیدم که مزاحم به جان یک بیچاره و چرب خود چنان دختر که جادو که که خدا نشان نه، مه هم خطاب به نفر سومی که تازه در چنگ مزاحم افتاده بود گفتم: بامان خدا!! گریه خوش خوش بریتان میخایم!!

بقیه از صفحه (۵۵)

بیشتر سرمایه خود را بجانب اکتشافات نفتی متوجه کرد ریاست شرکت نفتی سنکسا

نفت باطلای سیاه

بنابر تصویب هیات مدیره آن به عهد (آدوین. ال. دریک)) محول گردید و این شخص که قبلا نیز از او یاد کردیم راسا و ارد عمل شد و رهبری عملیات حفاری و اکتشافی نفت شرکت سنکا را در دست گرفت ((آدوین. ال. دریک)) یک کارمند متقاعد استیشین ریل بود او بارها با سرخپوستان

تماس پیدا کرده بود می دانست که نفت چه فایده های مسی تواند برای بشر داشته باشد. این کارمند متقاعد بیر فقط به کمک یک معاون وارد میدان شد و آستین هارا بالا زد او و معاونش در عرض مدت کوتاهی توانستند یک موتورویک دستگاه حفاری در مرز ریون نزدیک (تیتاس ویل پنسلوانیا) برپا سازند پس از نصب این دو دستگاه عملیات حفاری و اکتشافی آغاز گردید.

سر انجام روز بیست و هفتم اگست سال ۱۸۵۹ ((آدوین دریک)) یادداشت تلاش خود را گرفت و در عمق ۲۵ متری زمین به نفت رسید و تیکه نل های نفتی را در عمق زمین مرتبط ساخت نفت فوران زد! نفت بیرون می چکید آن روز دریک و معاونش در نفت

غسل کردند و در نفت غلت می زدند. چیزی که انتظار آنرا هیچکس نداشت آنروز اهالی (تیتاس ویل)) شب تا صبح به رقص و باکوبی پرداختند. بیست و چهار ساعت بسپ ازین ((حادثه)) یعنی به نفت رسیدن جاه شرکت سنکسا صنعت امریکا دگرگون شد!! طی این ۲۴ ساعت وضع بسیاری از خانواده ها شرکت هاوبانک ها تغییر یافت با وجودیکه سفید پوستان عده زیادی از صاحبان سر خپوست جاه های نفت را فریب دادند باز هم باید گفت که عده زیادی کسانی که به کمک نفت میبار در شدند و در رفی نروتمندان امریکا و حتی دنیا قرار گرفتند سرخپو ستانی بودند که در زمین های خود به جاه های نفت رسیدند.

رهبری

بقیه از صفحه (۱۳)

دارند مگر آنها در چهار چوب یک سیستم مزخرف عمل میکنند. رسوایی که درناستان گذشته توجه چندین سناتور را به خود جلب کرد مثال خوبی از سربراه کردن کار های روزانه است. هنگامیکه ریکارد سال ۱۸۸۹ کانگریس اتهامات ضعف و ناتوانی زارد کرد. کانگریس با بوش یکجا شد و چندین مقرره و قانون را به تصویب رسانید. مگر تا بسر ناتوانی بر حناهایی بودجه تعیینانده که مشکل است آنرا بوشانیم. در حقیقت یک مقرره باکیزه برای بودجه به تصویب رسید در مورد شاید رهبری الهامی گرفته باشد. مگر کاملا از ترس هم نبود. در بازتاب مالی طبقه بندی عمیق اجتماع معمولا بودجه از آنها چیزی را به عاریت نمیگیرد مگر رهبری چنین کار را میکند. گذشته از همه چنین مسایل آنچه را آقای فلوریو در سال ۱۹۹۰ در نیوجرسی کشف کرد میتواند واقع شود. عدم محبوبیت او بعد از داخل کردن تکس به نادرستی سندی تلقی شده بود که گویایای دهنده گان از خود. خود گنری نشان نمیدهند. فلوریو به ساده گسی تلاش کرد تا بهار زود کار کند. مگر در آوردن یک چنین حالتی که باید پول جمع شده از تکس در مناطق فقیر به مصرف برسد ناکام ماند.

بقیه از صفحه (۷۵)

در مکاتب

بقیه از صفحه (۵)

نشده اند در مورد یکی از معلمین گفت: سیستم جدید ممکن است مفید باشد اما خیلی مطلق و بیجید بود در فضای روانی که شاگردان ما قرار دارند. درک وضوح این سیستم خیلی مشکل بود. سالها کار بود تا معلمی برای تد ریس سیستم جدید تر بیت کنیم در حالیکه برای شرایط کشور ما خیلی مساعد است تا از سیستم تجربی به شده تعلیمی موجود و کتب موجود استقا ده می گردیم. با سیستم قبلی ما اند ما بد ما نیز آشنایی داشتند و آنان می توانستند بخشی از مسوولیت را با معلم تقسیم کنند. یکی از معلمین که صنف چارم را تد ریس می

شدیم که یک تعدادی زیادی از شاگردان مکاتب، حتی زبان ما در خویشتن رادرس ت نیا مو ختاند درین مورد ترک نمودن مطالعه وجدی نگرفتن خانواده ها از کار آموزش شاگردان نیز تألیف بودی ها گذاشته است هر خواننده در قبال تربیت درس و آموزش در دست فرزندان شان مسوولیت دارد خانواده های که فرزندان شان بر علاوه این که درس می خوانند و نان آورد خانه شان نیز اند ناکزیر اندر دو پهلوی مشکلات فرزندان شان را مد نظر بگیرند زیرا شرایط موجود مشکلات اجتماعی را در حدی افزایش بخشیده است که نمی شود هر چیز با چند توصیه و چند نصیحت حل و فصل گردد بسیار از صحبت های معلمانی که با خبر نگار را ملاقات داشتند شامل تغییر سیستم تد ریس و تعیین سر نوشت کتاب های درسی است که حذف گردید. است و این مسائل مشکل اساسی بودی که در این امر خاصی را برای مطالعه خلق کرده است که حل آن به این زودی ها نیز میسر نخواهد بود این تجربی را باید به خاطر داشت که ناپاید کتابهای تد ریس را بر اساس سلیقه و سیاست روز تدوین نمایم به چند نکته جا لب به سخنان معلمان توجه خوا ننده گان را جلب می نمایم. صالحه معلم تاریخ: تغییر و تبدیل بعضی از مضامین وقت معلم و شاگرد را ضایع کرده است ((مکی معلم صنف سوم:)) شاگرد باید از جز به کل برود کتب موجود بر عکس است ((محبوبه و فاعلم صنف اول:)) امسال برای هر مضمونی معلم جدا گانه تو لطیف شده است ((فکر می کنم که شیوه قبلی که یک

معلم برای سه سال موظف بود بهتر بود ((را حله معلم بیولوژی صنف یا زده:)) کتابی را که من تد ریس می کنم در سطح بنده نشد است خیلی پراگنده است ((صغیه آمر دیوار تلمنتالینس:)) دیوار تلمنت های مکاتب باید معلم هنگام دراسته باشد ((ماری معلم تاریخ:)) شاگردان ما در صنف دهم مضمون تاریخ را که در صنف نهم خوانده اند بار دیگر می خوانند ((صغیه معلم صنف اول:)) در مکاتب مضمون رسم و حسن خط در دو جهت است ((حسنت معلم سبورت:)) در بسیاری از مکاتب مضمون سبورت یک مضمون تهبیبی در ک شده است ((احمد اللهم زبا ن خارجی:)) تد ریس مضامین انگلیسی و زبان های دیگر تا جدی

شاگردان را نسبت به امر آموزش سهل انگار بار می آورد. تشریح نکردن مضامین توسط معلمین نیز آنان را مجبور می شود به طور میخانیکی علوم را بیاموزند و به جنبه های تطبیقی و عملی آن کم توجه نماید. مضمون موجودیت انظباط در دست در مکاتب امتیازات خاصی برای بعضی شاگردان بنا بر مطلق بودن شان به خاطر نوا ده های مقامات اثرات منفی بر جا می نهد. ما در دنیا و دنیا پر علاقه خواننده ها با ارائه نظریات بیشتر از جانب معلمان خواننده ها ادامه خوا حیم داد و از اداره مکاتب عنصری بلخی که به خبر نگار ما اجازت ندادند تا از مکاتب دیدن کنند بدینوسیله گله خویش را ابراز می کنیم.

تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده می
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود
 تا گویای ادا به نهایت به است التمسک
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات
 آن جوانان را به استفاده سالم از این
 ورزش و هنر می نمایند .

در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -
 نده بود . * * *
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی
 مطبعمه مهند و چشم انتظار آن بودیم
 تا خاطر امانت باشد بچن رادر باره -
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرورسا
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی
 به دست ما آوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی
 زویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد
 روشن گردد .

مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-تی
 نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بری من صرف
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هرمود (سراسری)
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشیدانه جنبه
 اجتماعی دارد .
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .
 بیاد دارند که چگونه بعد از ختم جنگ دوم جهانی
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار
 دیگر از قلال زبان راد زرب نشان داد . مینی ژوب
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جرو بحث های در رابطه
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر
 در جاده ها به معنای مینی گذشتند به مرکز مینی
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل
 مهاد کلیسا های کاتولیکی دیوید جدید (دموت -
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید
 (پیداایش) راب های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه
 نود جوانان یکبار دیگر یاد مینی ژوب شدند مینی
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه
 مینی در آن زمان موجود می آورد قابل تذکر و جالب
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . ویدون شک مینی
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی
 ژوب است

تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه
 تائیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و
 چی دینتواد بیات ن هغسی زویی او هنری
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد دینتواد فرهنگیا نو
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به دینتواد
 اد بیاتوبان دی خیل تائیرات گزاروی چی
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم
 کارارد چاله خوا ؟
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملونی در دی
 مثلاً . داستاد تر ی خینی مقالی چی
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی
 پشون چی دمحاصر شمر باندي بی - یه
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست
 داستاد روی کارونه دیوید باملونی در دی
 چی د هغوی د (ادی خینی) اش
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو
 کی خناره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو
 شاهد یو . زونیز فرهنگی محیط به یوه
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف
 ارای یویل ته به نفرت سره کهل . اد بی
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفقت
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت
 زونیز دتولنی برکامل محیط باندي حاکم
 دی . یعنی داچی دغه تشتت او بیولالی
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم
 سوری لاندي نیولی دی . اود سیاست
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر
 دلته هره رخ به لری کویواسلوکونیواتمانان
 فل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به
 سائیکولوی باندي جیووته اغیزی لری . البت
 داد جنگ لوج او برنده تائیرات دی چی
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگریوان ده .
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی
 اهات . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری
 باید وویو . چه دایاد داشتونه . نقد نه
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاند ی
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی
 به دینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگی
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود ی . ترکومه
 لهایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده
 لرم . داخبره مطلق دملی و نه ده . لکه
 چی زونیز دینتواد سانی اد بیات د پسر
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی
 خرگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام
 وروانه روي اونه خیلو لیکواتاروکی لسه
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی
 نه کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه
 رحمان بابا چی وای
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو
 خرهمره لعل وگوهر . در یار هیوندی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور غذا بپزه دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بیکیافته معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص بمسد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی هر سه چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنوشه در قلمرو پراژ هر سه و حشمت خان نه مادر پس گذاشت با م بار نزد اقرار بسم گریستم که به نوروز بفرمایند تا مرگت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادر م گفتم سلامم را از نوروز بگیرد و مادرم از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خان به رانر که گفتم تمام زنجیر می آورد م به اداره بولیس و قصه کردم آنها بانصاح پندار نه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوروز به امتحان بگیرم اما میدادند که بارفتن دوباره به خانه نوروز به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی های زنانه نام. تمام هستی ام عیارت ب بودند از کنایه رجاهی که آنها ی زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و پویابله و نا آشنا بی چون من در این شهر جایی برای زنده گی

حق بیرون شدن زاندا شتم جز زمانی که خریدارم میا مدند و شنبی میبردندم و دوباره میاوردند.

یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، بولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنمو درضا که او خود را عقب میله های زنانه رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زنانه هم نفر دارم اگر نام اصلیات را بگو بی و یا بگو بی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگو بی که نامت نسرتی است و عروسم استی، ترا زود به قنمانت آزاد میکنم و به بوسه نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنه گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه بی که بنام میبرد م دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه روبروم به محبس عمر میاز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرتی عروس زنی بخود را معرفی کردم و پس از آزادی بولیس مراد - باره تسلیم (خوشی م) زنی کردم.

من بودم و وظایف مریوما به من. در آن خانه مرد نرو - تمندی راه یافت بود او هر بار یکه میامد مراد بد لب بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگرفت دوباره مرا تسلیم مالکم زنی میگردد باز هم در یافتن که فریب زنی را خورده ام و باز عده دروغ داده بود. نی مرا به بوسه نکاح کرده نی به خانم برودم من سرگردان جاده یاس در او دخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زنی با داره مرکزی بولیس مراجعه کردم. تمام آنچه زد که بر سرم گذشت بود به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زنی را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن بنجاه هزار افغانی میگردم و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به نهدید زنی نام هویتم را غلط معرفی کرده بود همه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره بولیس موافقت نکرد که

حق بیرون شدن زاندا شتم جز زمانی که خریدارم میا مدند و شنبی میبردندم و دوباره میاوردند. یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، بولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنمو درضا که او خود را عقب میله های زنانه رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زنانه هم نفر دارم اگر نام اصلیات را بگو بی و یا بگو بی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگو بی که نامت نسرتی است و عروسم استی، ترا زود به قنمانت آزاد میکنم و به بوسه نکاح کرده به خارج روانت میکنم. زنه گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه بی که بنام میبرد م دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه روبروم به محبس عمر میاز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرتی عروس زنی بخود را معرفی کردم و پس از آزادی بولیس مراد - باره تسلیم (خوشی م) زنی کردم.

من بودم و وظایف مریوما به من. در آن خانه مرد نرو - تمندی راه یافت بود او هر بار یکه میامد مراد بد لب بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگرفت دوباره مرا تسلیم مالکم زنی میگردد باز هم در یافتن که فریب زنی را خورده ام و باز عده دروغ داده بود. نی مرا به بوسه نکاح کرده نی به خانم برودم من سرگردان جاده یاس در او دخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زنی با داره مرکزی بولیس مراجعه کردم. تمام آنچه زد که بر سرم گذشت بود به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زنی را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن بنجاه هزار افغانی میگردم و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به نهدید زنی نام هویتم را غلط معرفی کرده بود همه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره بولیس موافقت نکرد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زمان انتظار محکم ام است. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دلم به اوسوخت به نا من سوخت را ستشش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرتی شده. برسیسم: ((چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتی که بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشدی)) (من میدانم و میدادنستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معادد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگردد و آنگاه من زیور تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتن نام بی عیجان باقی بمانم. اورا دست میگفتم. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زمان آباد، نادیده را به حلقوم های دیگر فراد بپزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند. امروز نوروز است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوروز نبوده. کی میداند بازنده نوروز بعد بنوشه در زندان موقعیت نوروز را جشن خواهد گرفت. نت در زنانه در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و یادختر که همسایه نوروز که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زنی. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

آدمی، فاجای ما کربت زخونه میان

آدمی خراشید از نسل نسل اول و اولوس نسل

بهرترین تجربه ای که برای مرا در تاریخ است. زنگ



فرهنگستان زنیت

برای شما فال دیده ایم



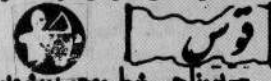
میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خوش را با کمال بپذیرید.



عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خوشی را ناراحت می‌سازید وقت که بزرگ می‌شود یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید در زندگی را یاد بگیرید از افزایش آسایش خود غافل و دوستان خوش خود را دریغ کنید.



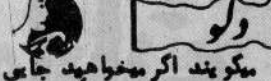
قوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید ملاقات مهمی در پیش دارند که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌مند شوید در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را پاشید از خانوادگیان واریس صمیمانه نماند.



جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



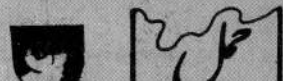
دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خوش توجه کنید.



حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



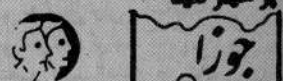
عمل

احساسات خوشی را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خوشتر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



جوزا

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچز کنید.



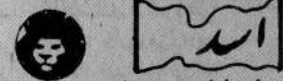
جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کوشش نتیجه نمی‌دهد خود دار باشید.



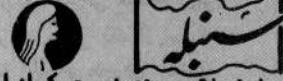
سرطان

کسانی که شما را تشویق می‌نمایند می‌کنند نیت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای بی دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نماند.



سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در غیظ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوختن خواهد ساخت.



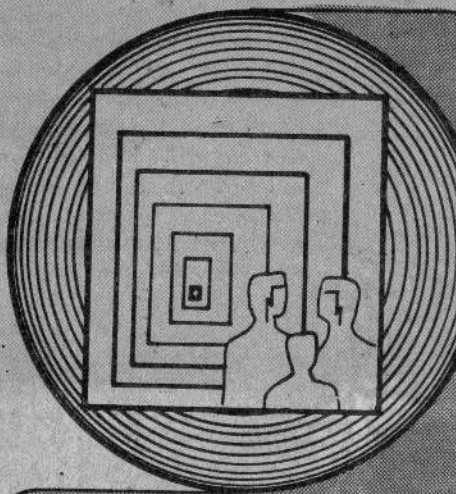
و آنها این کمک را با کمال میل بپذیرند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را با یکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی‌های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فنق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بجا و پکندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به ندرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام‌تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (۶) بهمه در صفحه (۷۱)



باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شما را درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود و ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید. (۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود را پاشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شما را ترک می‌کند. این تنها چیز است که شما را سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد همه گره از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.

روانشناسی



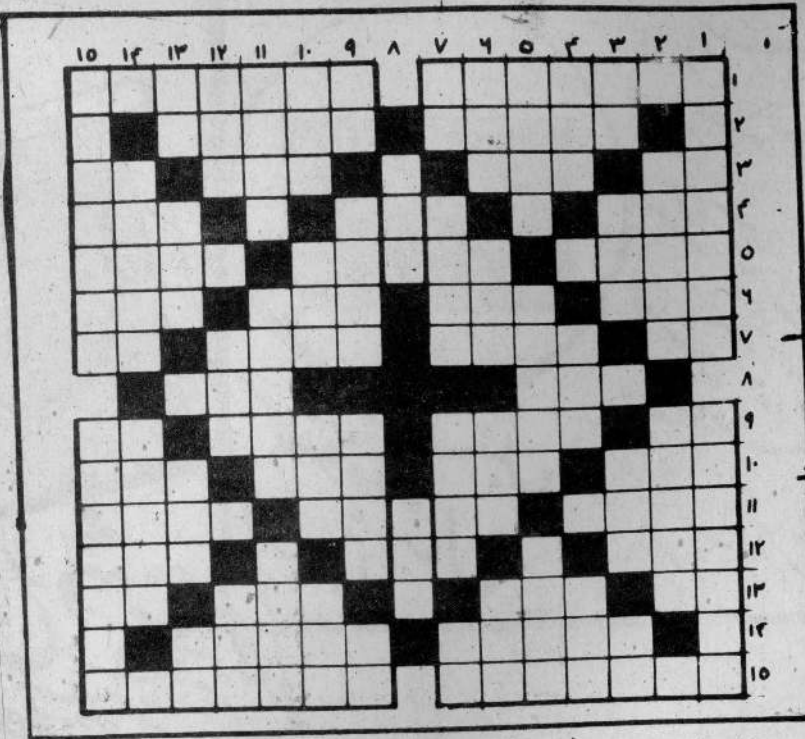
تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخواهید که چگونه استید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است. چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟ اکنون شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلت از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلت به شما توجه داشته باشد هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. (۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگا به مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ روان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذرخش مستور محصل طب معالجي كابل، زبد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمدزي اولهه زرخونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذرخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سهايي اولهه برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز يزي، فرزانه فايقي اولهه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولگور، پسان، وحيده اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستحق جايزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلتي شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستحق جايزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلتي شريف آورد ه جايزه شانرا تسليم شوتد.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های زیر در نظر است.
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه
 دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان.
 یک پوستر شاهپوری فامیلی تحفه فرهنگآموزگارگان افغان.

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.
 کجاست که شاعر آن گوست؟
 شکستن چشم را خیره کند پرتو زیبای تو
 من و از دورتاشای تا شای تو

- مغزی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
 - کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
 - ۲- یکی از سینما ها، یکی از ادیان.
 - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
 - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
 - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز.
 - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
 - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
 - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
 - ۹- به پشتو - استوار و با بر جا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
 - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
 - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
 - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
 - ۱۳- بوم (در پشتو) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی.
 - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور



سراگله‌ی

پرسش‌ها

په از صفحه (۱۶)

جایان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزام می بایستی به پای برسد و

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
 - ۱- فرزند قربانی بیضمر - پسان مشترک المنافع.
 - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
 - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
 - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
 - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
 - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
 - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
 - ۸- کوتاه به پشتو - آرزو.
 - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوب رو - من و شما.
 - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه - استفاده می کند.
 - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش.
 - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
 - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
 - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.

با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شده نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شو د که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!

شورگتهای جاپانی:

محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان در هم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیباران اتسی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلات به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلات حاکم بر آن کشور کمبود مواد معدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بیلیون دلار بالغ گرد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو ماهه موسم سال گلبار
 تان بهمنه عمر بهت کرده
 مرتلا نید
 گلدرت عودس، خنچه و کپور تو
 هر مطابرت: ذوق خوشما
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گل فروش سنبیل
 گل فروش سال



عینک فروش

اگر میخواهید عینک بخرید مطمئن شوید که عینک شما درست است
 ۲۵ ساله دارد مرا چونایب در عینک فروش سال
 شایسته ترین عینک ها طنبر را از مشهورترین کشورها جهان
 وارد و بزرگترین نیاز من است در عینک سال
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سنبیل پامیر

دستورات محبت



بند و عودس و شیری عودس غیره می فروشند اول در دستورات محبت بگذارد
 نماید دستورات محبت محبت و هر شرطی بخواهد میور عودا خوب
 رعیت لدرغ در همایا عودس بر اول در عودا
 پنجشنبه دستورات محبت هر روز در ساعت ۱۱:۳۰ الی ۲ ظهر
 بجا میورند ساعت در عودت مشهور است
 آدرس: حد اول حدار میورده عودا محبت تصدیه بچسبندری ت ۲۵۷۶۶

رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح الی ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایند. رستوران ذنب طلایی
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو رستوران

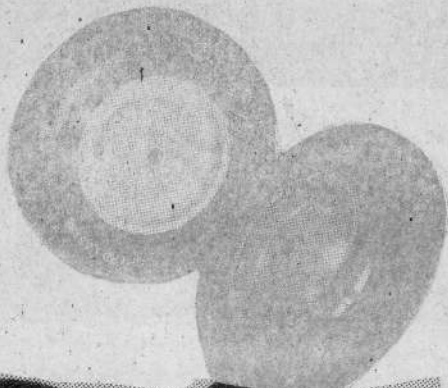
فروشگاه جواد

اگر میخواهید به اطفال و خانواده تان از لباس های شیک استفاده نماید فروشگاه جواد را یاد بگیرید
 این فروشگاه بهترین پلوشها کادو با مردانه ، دیشتر ، طفلانه ، جپر کادو با مردانه ، جاکت دامن زنانه ، تمام
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کادو با زنانه را تازه دارد نموده و قیمت نازل عرضه میدارد .
 آدرس : فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس : فاریاب مارکیت زرغونه میدان

تایر موتر باطمینان بیشتر

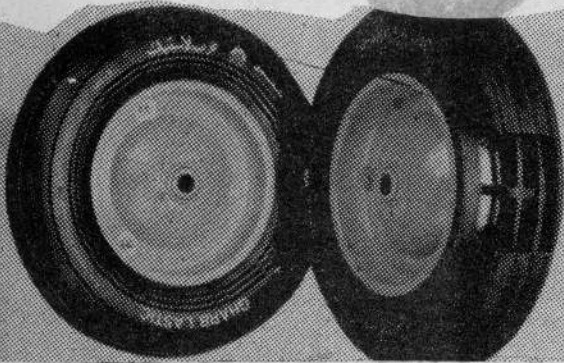


شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر این تایر مطمئن شوید این تایر را که در شهر تهران گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد. این تایر ای توپس ضد پنچری و ضد کشنده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها تمیز بوده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق مستند و بین المللی ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای حمل نقل امسال و دناشین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهرگز برای راحت بشیبه.

آدرس فروش: - کل محمد علی پناه، تهر، پستون، محله، مارکیٹ، دوکان علامه رضا، سالک، واک، چهار راهی، کراچی، سولی، علی، محمد علی، دوکان محمد رضا، پنا، تلهفون ۳۴۹۸۱



مسافر بازار کبچہ

اگر قصد سفر دارید
در بسہای خمیہ آرام
و ستریح ۳۰۳ سفر
کنید.



بازار کبچہ بخیر بس شمارا
از کابل به پنجری، سمنگان
و مراد شریف مع الخیر میرساند
آدرس: کابل - ساحه واقفان و پل خشتی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیح موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶ هزار
 فیض کاربری، گیت ۲۰۰ هزار نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره
 فردر ساخته و فلیک محکم و غیره، اطور کرایه بدستبر علی نمون گیت
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره نمودل بدید 1000 M نمبر واری نماید
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷
 نمایندگی ذبیح موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

ذبیح
 موزیک



قرطاسیه فروشی صدف اقام کتاب و کتابچی
 انواع قلمها خودکار و رنگ و صد ها قسم خمیر
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوسه و کون
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر نشریه باره
 به قیمت نازل عرضه میدارد

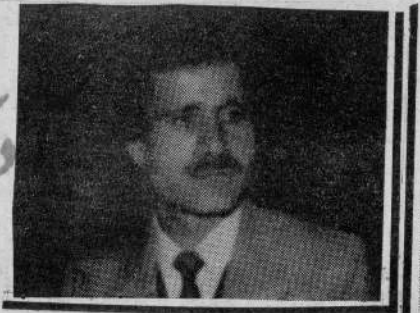
قرطاسیه فروشی صد

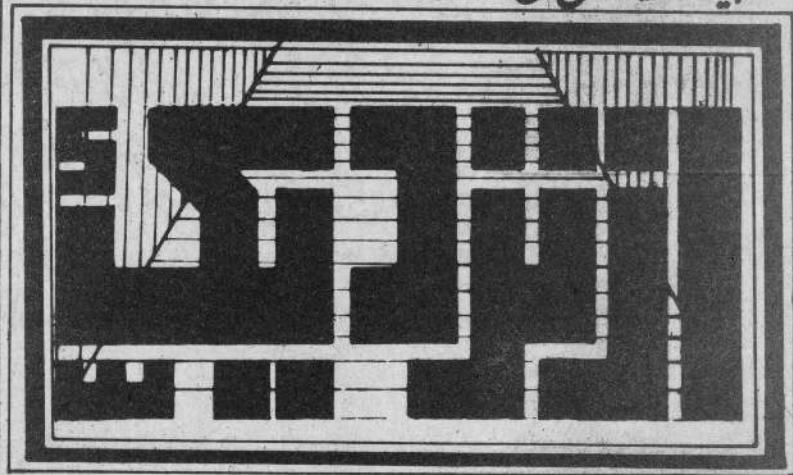
آدرس
 زلفغانس، ایستگاه متری کولایی
 پارک

رهنمای مساطات
 رهنمای در خرید
 و فروش خانه
 زمین آپارتمان و موتور

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب
 متصل مسجد جامع شیرپور
 تلیفون ۳۲۰۵۲۹





بر سا زیم.
 همکار گرامی و حیدالله
 سلیمان زاده محصل بسو -
 لیتخنیك كابل!
 نزد يك بین مطلب (زن از
 نظر پیشه وران، را همین
 اکنون میجا ید.
 (زن از نظر ساعت فروشی)
 زن همچون ساعتی است که
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر
 يك ساعت سی دقیقه
 میفادند و اگر شو هر مانده
 شودو ایستاده گردد. با کپ
 های تاو بالاوی را دو باره
 کوك میدند.
 (زن از نظر گلکار) زن همچون
 گل ما له ایست که شو هر را
 مانند گل بر سر خشت میگو
 ید.

* همکار خوب سلما زارا
 فارغ لیسه آریا تا!
 در مورد گله های تان باید
 گفت که می بوط نزدیک بیسن
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته
 رسان نیست. ودر مورد سر
 کردنی (جسجو کردن بقیه
 های مطالب) باید گفت، چسی
 فری میکند هما نظور که روزانه
 از عقب سرو یس های که دور
 تر از ایستگاه منت توقف را
 بالای منظر ین خو یش میگذ
 آزند. سر کر دان میشو ید.
 یگان و قمت جسجو کر دن
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی
 نه خواهد بود. از شو خیی که
 بگذریم، میگو شیم تا ایسن
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

* همکار خوب فرو زان فروغ
 حسن زاده فارغ التحصیل
 لیسه مریم.
 نزدیک بین یا ماینه اش
 هر قدر این بفل و آن بفل
 مطلب (علامه خا رجی و خصلت
 از نظر حکما) رادیده، نه تو
 نست بداند که این مطلب
 چقدر صحت دارد، امید بدم
 از ین جای اقتباس مطالب
 تا نرا هم شما و هم دیگر
 دوستان و همکاران مجله
 تذکر دهند. صحتند باشند!!
 گرامی خورج میرا و ف
 وردک!
 نزدیک بین وایی و لیکه
 ولیکه تر خو و سوسی لیکوا!
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!
 نوشته اید:
 عشق بزرگتر از آسما زبور
 شکوه تر از ابدیت است.
 و نزدیک بین مفر ما ید:
 عشق اگر بیروز شود (خشو)
 در قبال دارد.
 * همکار خوب مریم عبیدی
 ومیجا ن (منجاقی) شان
 چهیرا عبیدی فزده فانا!
 نزدیک بین نامه های
 منجاقی تا نرا خوانده و در
 سوال تان، این جواب را
 منجاقی کرد!
 مطالب مجله را جمع به هر
 هنرمند خارجی کاملاً تر
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق
 مختلف به دست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک
 راورد سیداو هفته دو متره
 بی دمجلی در کار کونکو ستا
 یسی شوی و هم وور سید،
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس
 چسی دخیر یدو وو نهو، شک
 چسی دخیرو یدو به صورت کی
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر
 خبله ستاینه کر ی ده. ستا
 سی استعداد دقتی وو دی.
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!
 همکار خوب ناچه اسراف
 محصل یو هنخی اقتصاد!
 شعر تان رسید، دعا کنید
 که یک روز بلند آفتا بی، در
 صفحات بیکران مجله صفحه
 شعر جوانان دو باره رایج
 شود. تشکر، شا عرابا شید!
 * محترم فر یده شیر زی

* محترم و هاب را سخ
 محصل پوهنخی اد بیات!
 نزدیک بین در مقابل سوال
 تان میجا ید: بلی میشود!!!
 * همکار عزیز شیمای عزیز
 محصل انستیتوت پولیتخنیك
 کابل.
 از اینکه کلام حرفی به
 یک طرح ادبی ندا شتید
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا
 میجا یم.
 اگر صد سال بعد از مرگم
 بیایی و گویم را بشکا می،
 و اگر قلبم خاک نشده باشد
 خواهی دید که زوی آن نو
 شته شده هنوز دو مستخارم.
 * گرامی وودود محمد شاه
 آشنا دک رنی وزارت مامورا

* همکار عزیز یان سبیه آریا
 لطیفی از لیسه لامه شید!
 در کلمه انتقاد در چار انگشت
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد
 تان بالای چشم ما! اما از
 گفته های نزدیک بین است که
 (زنده که نمود دمهم به زور
 دم) نامه ما زیاد است و
 امکان نشر جواب همه، کم
 تشکر آشتی با شید!
 * دوست عزیز محب الله
 دو ستار محصل یو هنخی طب
 نظامی!
 سلام های شیر گرم تان را
 میید یریم، ولی انفسوس
 که دو پنجا نیز بر چای برق
 منتظاً وجود دارد. لذا از
 جوش کردن آن معذرت نزدیک
 بین را پذیرا شو ید. و اما
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه
 نصب نماید.
 * همکار عزیز فر یداحمد
 از مکتب تخنیکی حرفی سیر
 چارده!
 پیشنهاد تا نرا به (پیشنهاد
 خوان) مجله سیر دیدیم.
 تشکر!

از او سال فکاهی کل تکراری
 تان تشکر میکنیم.
 * محترم بزرگ صاحبی فارغ
 لیسه خیر خا نه!
 نزدیک بین بر ستهای تان
 را همین لحظه میجا ید.
 س: آیا تنها بی برای
 جوا نان قیامت است؟
 چ: برای جوا تان چی که
 برای یران هم قیامت است.
 س: در زمانه های گذشته
 زنها، مرد هارا سر تاج خود
 میبا نسته - اما حالا چرا
 محتاج خود میداندند -
 چ: فر موده شما به جاست
 ولی در نظر داشته باشید که
 (تاج) همان تاج است. چیدر
 آغازان (صح) بیاید و چسی
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک
 بین وراز دار باشی کیبا
 هستند یا ید بگویم که رازدار
 باشی پادش به خیر سابق
 همکار نزدیک بین بود که
 فعلاً دو شش از یار نا ماما
 سبک شده و در جسو کیش
 محترم دور بین نشسته نامه
 های همکاران دو دور از مر کر
 را میجا ید. و نزدیک بین هم
 عبارت از خودش میبا شد.
 به امید آن که قناعت کرده
 باشید.
 * محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه انصاری!
 باو حید صاحبی در همین
 او اثر مصاحبه یرا انجام داده
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همرا ی کسی مصاحبه
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات
 تکراری نه فر ستید. خلاص
 دنیا گل و گلزار است. از شما
 همکاران گل، یکچمن تشکر.
 دوست و همکار فایمی مجله
 عشق الهامی زاده از بلقیس
 نزدیک بین در مورد مطلب
 تان ((علا مات عشق)) میفر
 ما ید: ای برادر، درین زمانه
 سر چیه بدون آنکه ماعلا مات
 عشق را نشمر کنیم، هر طفل
 وهر آدم حسن میبا ند که عل
 شق شده است.
 * همکار خوب مجله موشن
 کولری.
 نامه مفضل و صه جا نیه
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

* دوستدار مجله معبد یف
 آسین هموش محصل پوهنخی
 ادبیات.
 نزدیک بین با خا خوشی
 نامه تا نرا که در پیشا نیسی
 نوشته بودید ((به لحاظندا
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا
 ست به خاطر همین لوجه
 نامه تان هر نوع مطلبی که
 نوشته اید، بجا ید. ولی
 انفسوس که برای چاپ چیزی
 نیافت. منتظر نامه های چیز
 دار تان هستیم.
 * همکاران صمیمی فاطمه
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر
 خانه.
 نزدیک بین در قسمت
 پیشنهاد تان میفر ما ید: مابه

* محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه حبیبیه!
 نزدیک بین میفر ما ید:
 پس خلاص، مساله حل است
 وقتی از دو ستان نزدیک همنه
 منته مورد نظر تان هستیم،
 از خود ایشان بپرسید که از
 کدام ملیت تشکر یف دارند.
 تشکر!

**حکماکان همیشه گی نازبلا
ذوق ششل ذوق و تیمور -
شاه ذوق!**

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدر میدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر من باید بگویم به امسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

**محترم فریبا اما زنده
مصلحتی به معلم سید جمال
الدین**

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند امضای آن را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نماند را بخواهید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

**حکماکان فریبا فروغ از
ده دانا.**

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود تان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

**محترم منجوب به آرزو گو -
هستای فریبا فریبا**

در دست است - مرد یک بین شما را (امکار دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا متبک - بیچ تان هستیم!

**حکما محترم فریبا فریبا
از لیس ملائی:**

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر تان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنانچه شده مطالب تان را بخوانید - از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن. دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

**دوسته افران مجله میلای
حنیفی - طایفه حنیفی و علیغلاماز
لله نجانها**

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی تان کمی زیاد طولی بود. وفای تان را با مجله حواها نینم.

حکما با سلیقه محمد عباس

**سعادت فریبا شیر شام
سوری**

از دیدن نامه ها کویبرک تان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده تان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویم - شنبه همه آنرا در نظر گیریم. منتظر نامه های بعدی با گل و برگ تان هستیم.

**احمد جوی پد حنیفی از
لیسه عینا لیبور شید**

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام محذرت میخواهم. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی تان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فعلاً نیست. نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت. با امید باشید!

صفیه امیری شریفه - شمیری و انیسه جان. ششامه صن گله. شمیری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم صن گله میگوید: افسوس افسوس.

**همکار شوخ طبع خالده جان
ناهمید**

نزدیک بین از دیدن نامه تان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی تان تشکر! امید و ارباشید.

**شاه پیری مسکین کار مند
لیسه خوشحال خان!**

طرح ادبی تان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی تان هستیم. **فروزان جا هد محصل بود -
لشیک کا بل و مدیره از
لیسه ملائی.** ما منتظر نامه پر محتوای بعدی تان هستیم.

**حکما و دایمی لیلجان -
سعادت محصل سال سوم -
هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون
پلخ**

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر حا لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود تان را به نام خود تان میجا بیدیم. نگاهت کردیم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

**هما افسوس که نگاهت...
حکما خوب عاشق الله -
حسین خیل فارغ لیسه میخانگی
پلخیری**

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

**محترم دایمی لیلجان -
... ماجلی معلم دو حوربی -
شوخی پلخ**

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک تان را خوانده نتوانست - محذرت شانرا بیدیرید. و در مورد عرض میداریم:

**حکما عزیز نا صیده ازلیه
سلطان رضیه شهبان مزاشرف**

دور بین سوالات تان را مفصلاً می جوابد - جواب سوال اول: نسی ازدواج نکرده است - اصلاً خارج رفته است. دوم - بلای از دواج کرده است.

سوم - از امکان یک هنرمند در دست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

**دوسته افران مجله زمین
امید ما پشه امید از لیس
حرفه جلالی ولایت پروان**

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای ما رسید از شما تشکر امید آینه امید تان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه تان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد تان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی تان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

**علاقه مند جواب به نامه
هر قیه مرادی**

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میجا بیدیم. و اینهم مطلب تان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است.

خوران گرچه خفته در جوانم حکما با جرات ... البته به گفته خود شان - امید - حسن و حفت - مطلب تان با روحیه مجله چنانچه بازو خیه آدرس مجله هم بر آن نبود از اینکه یکی از حکماکان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیواناتان هستیم روحیه تان عالی باد!



به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.
این موله مایع لکه برسان و جوهر از بین می برد.



کد پستی: کوچه باکری، جادیت تیفون: ۲۰۵۰۹

نمایندگی: دکان پخش کورس، کورس تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، دکان شهر دویلی



باغذاهای لذیذ از
مهمانان پذیرائی
مینمایند

پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.
پایه رستوران باغذاهای متنوع و شرابط کمالاً هوتمله
لقه مهمانان خویش نیز در این رستوران میسر نماید.
بهمنی پایه رستوران همه روزها که ساعت ۲۰-۱۱
بسی ظرف صرف میمانند و همیشه در خدمت همیشه با حشمت
کد پستی: پل باغ عمومی

یکبار دیگر جایزه های بزرگ
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک
جاده نادر پشتون
تلفون ۲۳۵۴۷

آریان
ویدیو

ACKU
 مدل
 DS
 350
 22س
 ۵۴ Lr.2



یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های یادگار بزرگانه مناسبت - ارزانی تره
 بهترین وقت سالیان در کفیه

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین
 پرست آورید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**